



مرکز تحقیقات اسلامی

اصفهان

گامی



عزیزان
علیهم الصلوات
والتسلیمات

www. **Ghaemiyeh** .com
www. **Ghaemiyeh** .org
www. **Ghaemiyeh** .net
www. **Ghaemiyeh** .ir

تعمیرات علمی

دانشگاران عقاید و افکار

مجله علمی

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

نقش غلو در انحراف عقاید و افکار

نویسنده:

محمد حلی

ناشر چاپی:

زائر - آستان مقدس حضرت معصومه علیها السلام

ناشر دیجیتال:

مرکز تحقیقات رایانه‌ای قائمیه اصفهان

فهرست

فهرست	۵
نقش غلو در انحراف عقاید و افکار	۸
مشخصات کتاب	۸
اشاره	۸
فهرست مطالب	۱۲
مقدمه	۱۸
اهداف	۱۸
بخش اول : کلیات	۲۲
فصل اول: بررسی واژه ها غلو، انحراف، عقیده و فکر در لغت و اصطلاح	۲۲
اشاره	۲۲
غلو از منظر قرآن	۲۷
شیعه و کاربرد اصطلاح غلو	۳۴
غلو نزد علمای اهل سنت	۴۱
فصل دوم: علل و عوامل پیدایش اعتقادات غلوآمیز	۵۷
اشاره	۵۷
۱. جهل و تعصب	۵۸
۲. نفوذ فکری عوامل بیگانه	۷۰
۳. منع حدیث	۷۳
۴. میدان دادن به داستان سرایان	۷۸
یاد آوری یک نکته مهم	۸۱
فصل سوم: معرفی مهم ترین فرقه های غلات و افکار و عقاید غلوآمیز	۸۳
اشاره	۸۳
الف. غلات قبل از اسلام	۸۷
ب. فرق مهم غلات از صدر اسلام تا غیبت کبری	۹۳

۱۱۶	ج. فرق مهم غلات پس از غیبت کبری تا عصر حاضر
۱۳۴	بررسی حدیث افتراق
۱۳۹	روایاتی پیرامون ائمه اثنی عشر
۱۴۲	بخش دوم : نقش و تأثیر غلو در جامعه اسلامی شیعه
۱۴۲	فصل اول : سست کردن پایه های اعتقادی مردم
۱۴۲	اشاره
۱۴۴	۱. توحید
۱۵۰	۲. نبوت
۱۵۳	۳. امامت
۱۵۸	تأثیر غلو در متهم کردن اصحاب ائمه علیهم السلام
۱۶۳	فصل دوم : باز کردن راه تأویلات غیرموجه و غیرمقبول دینی
۱۶۳	تأویل در لغت
۱۷۳	فرقه اسماعیلیه
۱۸۷	فصل سوم : غلات و ترویج اباحه گری
۱۸۷	اشاره
۱۸۸	کاری ترین حربه غلات
۱۹۹	چرا جوانان؟
۲۰۲	بخش سوم : روش برخورد رهبران دینی و ائمه علیهم السلام
۲۰۲	فصل اول : چگونگی برخورد و موضع گیری امامان شیعه علیهم السلام
۲۰۲	اشاره
۲۰۴	الف: ردّ عقاید غلوآمیز و بیان عقاید صحیح
۲۰۶	ب: ریشه یابی غلو
۲۰۹	ج. اعلام براءت و بیزاری از غلات
۲۱۱	د. هشدار به مردم در مورد ارتباط با غلات
۲۱۴	ه . دستور قتل غلات در برخی از موارد
۲۱۶	فصل دوم : اعتدال در فکر و عمل

۲۱۶ اشاره
۲۲۱ ۱. اعتدال در فکر و عقیده
۲۲۵ ۲. اعتدال در تکالیف و احکام عبادی
۲۲۹ ۳. اعتدال در مصرف
۲۳۳ ۴. اعتدال در احساسات و عواطف
۲۳۷ فصل سوم : اهتمام به ظاهر دین و حفظ شریعت در عین باطن گرایی
۲۳۷ اشاره
۲۳۸ الف. بخشی از توصیه به انجام عبادات از سوی ائمه علیهم السلام
۲۴۳ ب. سیره عملی ائمه علیهم السلام در توجه به ظاهر و باطن
۲۵۳ ج. اجتهاد خود دلیل بر حفظ ظاهر شریعت با توجه به باطن
۲۵۸ فصل چهارم : فقها و افشای چهره غلات
۲۵۸ اشاره
۲۵۸ الف. تبیین جایگاه غلات در فقه
۲۶۳ ب. تلاش علما و فقها در تدوین کتب
۲۶۸ ج. فتاوی فقهای اخیر پیرامون موارد غلوآمیز
۲۷۸ خاتمه و نتیجه گیری
۲۸۳ فهرست منابع و مآخذ
۲۹۳ درباره مرکز

نقش غلو در انحراف عقاید و افکار

مشخصات کتاب

عنوان و نام پدیدآور: نقش غلو در انحراف عقاید و افکار / محمد حلی.

مشخصات نشر: قم: آستانه مقدسه قم، انتشارات زائر، 1382.

مشخصات ظاهری: 295ص.

یادداشت: چاپ سوم: 1385.

موضوع: غلو

رده بندی کنگره: BP225/37/ص2غ8 1384

رده بندی دیویی: 297/464

ص: 1

اشاره

نقش غلو در انحراف عقاید و افکار

مؤلف: محمد حلی

ص: 3

فهرست مطالب

فهرست مطالب

عنوان صفحه

مقدمه... 9

اهداف: ... 9

بخش اول: کلیات

فصل اول: بررسی واژه های: غلوّ انحراف، عقیده و فکر در لغت و اصطلاح... 15

غلوّ از منظر قرآن... 18

شیعه و کاربرد اصطلاح غلو... 25

غلو نزد علما اهل سنت... 32

نمونه هایی از غلو اهل سنت... 40

فصل دوم: علل و عوامل پیدایش اعتقادات غلو آمیز... 48

1. جهل و تعصب... 49

2. نفوذ فکری عوامل بیگانه... 61

ص: 5

3. منع حدیث... 64

4. میدان دادن به داستان سرایان... 69

یاد آوری یک نکته مهم: ... 72

فصل سوم: معرفی مهم ترین فرقه های غلات و افکار و عقاید غلو آمیز... 74

الف. غلات قبل از اسلام... 78

ب. فرقی مهم غلات از صدر اسلام تا غیبت کبری... 84

ج. فرقی مهم غلات پس از غیبت کبری تا عصر حاضر... 107

بررسی حدیث افتراق... 125

روایاتی پیرامون ائمه اثنی عشر... 130

بخش دوم: نقش و تأثیر غلو در جامعه اسلامی «شیعه»

فصل اول: سست کردن پایه های اعتقادی مردم... 135

1. توحید... 135

2. نبوت... 141

3. امامت... 144

تأثیر غلو در متهم کردن اصحاب ائمه... 149

فصل دوم: باز کردن راه تأویلات غیر موجّه و غیر مقبول دینی... 154

تأویل در لغت... 154

فرقه اسماعیلیه... 164

فصل سوم: غلات و ترویج اباحه گری... 178

کاری ترین حربه غلات... 179

اما چرا جوانان: ... 190

بخش سوم: روش برخورد رهبران دینی و ائمه علیهم السلام

فصل اول: چگونگی برخورد و موضع گیری امامان شیعه علیهم السلام در برابر پدیده غلو و غالیان... 195

الف: ردّ عقاید غلوآمیز و بیان عقاید صحیح... 195

ب: ریشه یابی غلو... 197

ج. اعلام برائت و بیزاری از غلات... 200

د. هشدار به مردم در مورد ارتباط با غلات... 202

ه. دستور قتل غلات در برخی از موارد... 205

فصل دوم: اعتدال در فکر و عمل... 207

1. اعتدال در فکر و عقیده... 212

2. اعتدال در تکالیف و احکام عبادی... 216

3. اعتدال در مصرف... 220

4. اعتدال در احساسات و عواطف... 224

فصل سوم: اهتمام به ظاهر دین و حفظ شریعت در عین باطن گرایی... 228

الف. بخشی از توصیه به انجام عبادات توسط ائمه علیهم السلام... 229

ب. سیره عملی ائمه علیهم السلام در توجه به ظاهر و باطن... 234

ج. اجتهاد خود دلیل بر حفظ ظاهر شریعت با توجه به باطن... 244

فصل چهارم: فقها و افشای چهره غلات... 249

الف. تبیین جایگاه غلات در فقه... 249

ب. تلاش علما و فقها در تدوین کتب... 254

خاتمه و نتیجه گیری... 269

فهرست منابع و مآخذ... 274

مسأله مورد نظر، بررسی نقش و تأثیر افکار و عقاید غلوآمیز و علل پیدایش گروه‌های غلات و بیان عقاید انحرافی آنان و نقد و تحلیل برخی از این افکار و عقاید فاسد در جامعه و آشنایی با شیوه برخورد ائمه معصومین و رهبران دینی با این پدیده می باشد.

اهداف

از آنجا که نظام مقدس جمهوری اسلامی ایران، امروز در دنیا به عنوان یک نظام اسلامی و انقلاب دینی و شیعی و حکومت پیرو ائمه معصومین علیهم السلام مطرح گردیده است و با توجه به اینکه از صدر اسلام تاکنون مخالفین شیعه و حکومت‌های شیعی، تمام تلاش و توان خود را جهت از بین بردن و انهدام آن به کار گرفته اند و در این مسیر لحظه ای درنگ و تردید ننموده اند و با حيله های گوناگون به نبرد با شیعه و رهبران آن پرداخته اند. لذا اهداف این رساله عبارت است از:

الف. شناسایی جریانات و افکار و عقاید انحرافی که می تواند بر

پیکره نظام ضربه وارد سازد.

ب. با توجه به برخورد معقول امامان معصوم، وظیفه خود را در عصر کنونی شناخته و با آن جریان‌ات انحرافی به گونه ای منطقی و معقول برخورد نماییم.

ج. در دنیای کنونی دفاع از شیعه اثنی عشری یک امر ضروری می باشد؛ زیرا مخالفان شیعه پوله‌های زیادی صرف کوبیدن شیعیان جهان، خصوصاً شیعیان ایران و رهبران نظام جمهوری اسلامی کرده و می کنند و قلم به دستان مزدوری را اجیر می کنند تا بدون تحقیق و بررسی منصفانه و صادقانه از شیعه، هر چیزی را به آنها نسبت داده تا آنها را در انظار عمومی جهان قومی وحشی و بدون تمدن جلوه دهند در این صورت وظیفه ما روشن است.

از آنجا که موضوع تحقیق، یک مسأله کلامی و تاریخی و اجتماعی می باشد. پس از بیان آرا و عقاید غلات و نقد و تحلیل آن و تأثیر آن در انحراف جامعه می باشد، روش تحقیق نیز عمدتاً به صورت کتابخانه ای خواهد بود و علیرغم محوریت مباحث رجالی و کلامی و تاریخی به دلیل گستردگی موضوع از کتب روایی و تراجم و رجال و... استفاده کافی و در حدّ توان را خواهیم برد. البته این امر، ما را از مراجعه به آثار علما و دانشمندان معاصر برای بهره برداری از دیدگاه‌های موجود و احیاناً نقد و بررسی آنها، بی نیاز نخواهد کرد.

توجه به نکاتی را در این تحقیق لازم می دانیم:

الف. با توجه به موضوع تحقیق «نقش غلو در انحراف عقاید و

افکار» هیچ محدوده زمانی و مکانی و شرایط خاصی را برای آن در نظر نگرفته فقط به دنبال بیان و بررسی پیامد غلو و افکار غالیانه

می باشیم و همین امر سبب نگرش کلی به مسأله شده است.

ب. منظور ما از واژه غلو، هر حرکت خارج از محدوده حق می باشد، چه در جانب افراط و زیاده و چه در جانب تقریط و نقصان.

ج. در این اثر هر جا کلمه شیعه و مترادف آن به کار رفته است نظر به شیعیانی است که پیرو ائمه اثنی عشر می باشند؛ زیرا ما اینان را شیعیان کامل می دانیم که امامت را تا آخرین نفر پذیرفته اند.

د. با توجه به اینکه از دسترسی به بسیاری از منابع تحقیق محروم بوده ایم تا حدّ توان کوشیده ایم که از منابع دست اول و معتبر در زمینه موضوع استفاده نماییم ولی باید اذعان نمود که شیعه در این مسأله مورد ظلم قرار گرفته است؛ زیرا به هر کتابخانه مراجعه می شود علما و دانشمندان اهل سنت کتابهای زیادی درباره غلو و غلات دارند و شیعه را غالی دانسته اند و تهاجمات زیادی علیه آن نموده اند و تا جایی که در مواردی کتب رجال و کلامی و تاریخی شیعه تحت تأثیر آنها قرار گرفته اند و لذا کار تحقیق را با مشکل رو به رو ساخته اند.

این کتاب در قالب سه بخش و ده فصل و خاتمه تنظیم شده که بخش اول با عنوان کلیات است:

فصل اول: به بررسی واژه های موضوع پرداخته در ادامه واژه غلو را از منظر قرآن و تفاسیر شیعه و اهل سنت مورد نظر قرار داده ایم. بحث کاربرد این واژه از نظر علمای رجال و کلامی شیعه و اهل سنت، بررسی موارد غلوآمیز اهل سنت و مباحث دیگر. در فصل دوم: علل و عوامل پیدایش اعتقادات غلوآمیز بررسی شده و در فصل سوم: معرفی مهم ترین فرقه های غلات و عقاید و افکار غلوآمیز آنها.

در بخش دوم به تأثیر عقاید و افکار پرداخته در فصل اول درباره سست کردن باورهای اعتقادی مردم بحث شده ، در فصل دوم تأویل آیات قرآن توسط غلات بحث شده و نتایج نامطلوب این مسأله بررسی شده است و در فصل سوم ترویج اباحه گری و لابلایگری غلات بررسی شده و نتایج نامطلوب آن در میان اجتماع مورد دقت قرار گرفته است.

در بخش سوم روش برخورد ائمه علیهم السلام و رهبران دینی مطرح گردیده که در فصل اول چگونگی برخورد و موضع گیری امامان شیعه در برابر پدیده غلو و غالیان بررسی شده است . در فصل دوم حکم فقهی در مورد غلو و غلات با بررسی نظریات برخی از فقها بحث شده است. در فصل سوم اشاره به مکتب اسلام به عنوان یک مکتب اعتدالی و توجه به اعتدال در شئون مختلف مورد دقت قرار گرفته و در فصل چهارم توجه به ظاهر دین و انجام تکالیف عبادی در عین باطن گرایی بحث شده است.

در خاتمه به نتیجه گیری کلی از مباحث گذشته پرداخته ایم.

بدیهی است چون تحقیق در این زمینه کاری مشکل بود ، لذا ممکن است ما مرتکب اشتباهاتی نیز شده باشیم، با اینکه همه توان خود را به کار گرفتیم ، بنابراین از کلیه سروران عزیز و دوستان اهل تحقیق و پژوهش تقاضا داریم انتقادات و ایرادات را صمیمانه از طریق ناشر محترم با ما در میان بگذارند.

بخش اول : کلیات

فصل اول: بررسی واژه ها غلو، انحراف، عقیده و فکر در لغت و اصطلاح

اشاره

ص: 13

غُلُو، انحراف، عقیده و فکر در لغت و اصطلاح

ماده غُلُو به معنای تجاوز از حدّ است. منتهی اگر در مورد تجاوز به مقام و منزلت کسی باشد غُلُو گفته می شود. اگر در قیمت و نرخ اجناس و کالاها باشد غُلا به کار می رود، و اگر در مورد تیر باشد غُلُو (بر وزن دَلُو) به کار می رود. اینکه به جوشش، غلیان گفته می شود و همین طور به حیوان فوق العاده سرکش غُلُو می گویند نیز از همین ماده است. (1)

بعضی معتقدند که غُلُو، هم در ناحیه افراط و هم در ناحیه تقریط می باشد. در حالی که برخی دیگر آن را منحصر به طرف افراط می دانند و نقطه مقابل آن را تقصیر می نامند. (2)

ص: 15

-
- 1-1. الصحاح، ج 4، ص 2448؛ تاج العروس، ج 10، ص 269؛ مصباح المنیر، ج 2، ص 452.
- 2-2. التفسیر الکبیر، ج 12، ص 62؛ لسان العرب، ج 7، ص 368، فیروزآبادی؛ القاموس المحیط، ج 2، ص 391.

منظور از غلو، در بین ائمه معصومین علیهم السلام، اعطای مقام الوهیت به آنان و یا شراکت آنان در معبودیت، خلق و رزق با خداوند می باشد، به طوری که موجب انکار ضروری دین گردد. (1)

در اصطلاح اصحاب ادیان و ارباب ملل و نحل، غلو اعتقاد به الوهیت بشر است در جهتی از جهات خدایی یا صفتی از صفات الهی و یا اعتقاد به حلول خداوند در افراد و یا اعتقاد به اینکه ارواح به تناسب در جسم یکدیگر رفته و یا اینکه اعتقاد به معرفت و شناسایی آنان از بنده اسقاط تکلیف می کند و یا غیر اینها... همه اینها در زمره غلو الحاد است و در کنار آن غلو تصوف را نیز داریم مانند گفته ی منصور حلاج «انا الحق» یا ابوسعید ابوالخیر «لیس فی جُبتی سوی الله». (2)

انحراف در لغت به معنای برگشتن و کجروی است. (3) در اصطلاح انحراف اخلاقی: از اصول اخلاقی دست کشیدن و کارهای ناشایست انجام دادن، انحراف از دین: ارتداد و برگشتن از دین است. از امام باقر علیه السلام روایت شده است که خداوند دوستی علی علیه السلام را در دل کسی جای ندهد مگر اینکه احیاناً یک پایش بلغزد، پای دیگرش ثابت ماند. (4)

ص: 16

1-1. تحریرالوسیله، امام خمینی قدس سره، ج 1، ص 118؛ صراط النجاة، ابوالحسن اصفهانی، ج 1، ص 77؛ کلیات فی علم الرجال، ص 409.

2-2. لغت نامه دهخدا، ج 11، ص 16788، ماده غلو.

3-3. مصباح المنیز، ج 1، ص 130: انحراف عن کذا ای مال عنه و قوله تعالی: الا متحرفا لقتال ای الا حائلاً لاجل القتال.

4-4. بحار الانوار، ج 68، ص 199.

عقیده در لغت به معنای آنچه دل به آن بسته شده باشد. (1) در اصطلاح این کلمه در فرمایشات امیرالمؤمنین علیه السلام زیاد تکرار شده است. از جمله آن حضرت می فرماید: هیچگاه در شبهات میندیشید که دچار شک در عقیده گردید و مبادا در عقایدتان شک کنید که عاقبت شک کفر خواهد بود و به خود اجازه ندهید در وظایفتان کوتاهی کنید که در نتیجه دین به نظرتان حقیر آید. (2)

فکر (به فتح یا کسر فاء): اندیشه، اندیشیدن و در قاموس آمده است. فکر عبارت است از به کار بردن بیش در چیزی. (3) در اصطلاح اندیشیدن برای یافتن راه صحیح را گویند. از سخنان امیرالمؤمنین علیه السلام است که می فرماید: فکر کردن آینه شفاف راه درست است. (4) و یا رحمت خدا بر کسی که در هر کاری فکر کند پس عبرت و پند گیرد و بینا شود. (5) و یا اینکه بیناترین مردم کسی است که پیرامون شنیده هایش فکر کند. (6)

ص: 17

-
- 1-1. اقرب الموارد، ج2، ص808 ماده عَقَدَ: مَا عَلَيْهِ الْقَلْبُ وَالضَّمِير. و فی التعریفات: العقائد ما يقصد فيه نفس الاعتقاد دون العمل. مصباح المنیر، ج2، ص421.
 - 2-2. بحار الانوار، ج2، ص54. معارف و معاریف ج7، ص415. در این زمینه به حدیث امام رضا علیه السلام در بحار الانوار، ج69، ص9 و حدیث عبدالعظیم حسنی در جلد 36 بحار، ص412 مراجعه شود.
 - 3-3. اقرب الموارد، ج2، ص939، ماده فکر: الفکر اعمال النظر فی الشیء. مصباح المنیر، ج2، ص479.
 - 4-4. نهج البلاغه، حکمت 5.
 - 5-5. همان، خطبه 103.
 - 6-6. همان، خطبه 153.

قرآن کریم، کتاب هدایت انسانها به مسیر تکامل و سعادت حقیقی می باشد. در این راستا از بیان و توضیح هر مسأله ای که بتواند به بهترین وجه ممکن هدف فوق را تأمین نماید فروگذار نکرده است. برای همگان روشن است که در این رهگذر هم به عوامل سعادت و رستگاری توجه شده است و هم به موانع و مشکلات هدایت، به عنوان نمونه در زمینه موانع می توان به افکار و عقاید غلوآمیز اشاره کرد.

در این کتاب نورانی، دو آیه وجود دارد که به طور صریح مسأله غلو را مطرح کرده است.

آیه اول «یا أَهْلَ الْكِتَابِ لَا تَغْلُوا فِي دِينِكُمْ وَلَا تَقُولُوا عَلَى اللَّهِ إِلَّا الْحَقَّ إِنَّمَا الْمَسِيحُ - يَحْيَىٰ - ابْنُ مَرْيَمَ رَسُولُ اللَّهِ وَكَلِمَتُهُ أَلْقَاهَا إِلَىٰ مَرْيَمَ وَرُوحٌ مِنْهُ فَآمِنُوا بِاللَّهِ وَرُسُلِهِ وَلَا تَقُولُوا ثَلَاثَةٌ انْتَهُوا خَيْرًا لَّكُمْ إِنَّمَا اللَّهُ إِلَهٌ - وَاحِدٌ سُبْحَانَهُ أَنْ يَكُونَ لَهُ وَلَدٌ لَهُ مَا فِي السَّمَوَاتِ وَمَا فِي الْأَرْضِ وَكَفَىٰ بِاللَّهِ وَكِيلًا»؛ (1) ای اهل کتاب! در دین خود غلو مکنید و بر خدا جز حق نگویید همانا مسیح ابن مریم رسول خدا و کلمه اوست که به مریم القاء کرد و روحی از طرف اوست. پس به خدا و رسولان او ایمان آورید و نگویید خدا سه تاست. باز ایستید که برای شما بهتر است. خداوند یکی است و منزه است از اینکه فرزند داشته باشد هر چه در آسمانها و هر چه در زمین است از آن اوست و خدا برای

وکالت کافی می باشد.

ص: 18

آیه دوم: «قُلْ يَا أَهْلَ الْكِتَابِ لَا تَغْلُوا فِي دِينِكُمْ غَيْرَ الْحَقِّ وَلَا تَتَّبِعُوا أَهْوَاءَ قَوْمٍ قَدْ ضَلُّوا مِنْ قَبْلُ وَأَصْحَابُ كَثِيرٍ مِمَّنْ ضَلَّوْا عَنْ سَوَاءِ السَّبِيلِ - يَلِّ»؛ (1) ای اهل کتاب با تجاوز از حق در دین خود غلو نکنید و از هوسهای قومی که پیش از شما گمراه شدند و بسیاری را گمراه کردند و خود از راه راست منحرف گشتند پیروی ننمایید.

اکنون با مراجعه به برخی از تفاسیر مهم شیعه و اهل سنت، این دو آیه را به طور اختصار مورد بحث و بررسی قرار خواهیم داد.

الف. غلو در تفاسیر شیعه

مرحوم شیخ طوسی می فرماید: این آیه خطاب از طرف خداوند تعالی به اهل کتاب یعنی نصاری می باشد. خداوند آنان را از اینکه در دیشان غلو کنند یعنی از حق در مورد او تجاوز کنند و افراط نمایند باز داشته و اینکه در مورد عیسی غیر از حق نگویید، چه آنکه آنان عیسی را پسر خدا می دانستند و اصل غلو در هر چیزی تجاوز از حد است. (2)

در مورد آیه دوم نیز به معنای غلو پرداخته و می فرماید: غلو تجاوز از حد قرار داده شده از طرف خداوند است و ضد آن تقصیر است که به معنی خروج از حد به سمت نقصان است و زیاده روی در حد و نیز نقصان با هم فساد هستند یعنی چیزی نیست که خدا به آن دستور

داده، بلکه آنچه خداوند دستور داده و حق است همان

ص: 19

1-1. مانده، 77.

2-2. تبیان، ج 3، ص 403 - 399.

راه میانه و اقتصاد است که واسطه بین غلو و تقصیر می باشد. (1)

در مورد آیه دوم نیز می فرماید: معنای لاتغلو فی دینکم این است که از حدی که خداوند معین کرده است تجاوز نکنید و به افراط و تفریط نگرایید. بدیهی است که هر دو جانب افراط و تفریط فساد آفرین است و دین خدا حد وسط میان آن دو است. (2)

علامه طبرسی می فرماید: غلو تجاوز از حد است و می گوید: اکنون روی سخن با آن گروه از اهل کتاب است که اهل مجادله و بحث بودند و در ادامه به شرح جمله [كَلِمَتُهُ أَلْقَاهَا إِلَى مَرْيَمَ] می پردازد که به طور مختصر مضمون آن چنین است که حسن گوید این آیه خطاب به یهودیان و مسیحیان است زیرا برخی گفتند: او پسر خداست. عده ای پنداشتند او خداست، و عده ای دیگر ابراز نمودند که او یکی از خدایان سه گانه یعنی پدر و پسر و روح القدس است. همچنین یهودیان نیز غلو کرده و گفتند: (العیاذ باللّه) او حرام زاده است. بنابراین هر دو گروه راه غلو را پیمودند. (3)

مرحوم فیض کاشانی نیز پیرامون این آیات چنین می فرماید: ای یهود و نصاری غلو نکنید در دین خود. یهود را می گوید در نکوهش عزیر تا حدی کردند که او را ابن الفاعل می گویند و ترسایان را می گوید که در

جانب ستایش عیسی علیه السلام او را اللّه یا ابن اللّه یا ثالث ثلاثه خوانند در حالی که عزیر و عیسی علیهما السلام پسر خدا نیستند، بلکه بندگان شایسته اویند. (4)

ص: 20

1-1. همان، ج 2، ص 607.

2-2. همان.

3-3. مجمع البیان، ج 2، ص 144.

4-1. منهج الصادقین، ج 3، ص 155.

در آیه 77 مائده نیز می فرماید: مراد مبالغه یهود است در مذمت عیسی، به طوری که نسبت امر قبیح و شنیع به او دهید و افراط نصاری که در بالا بردن او تا آنجا پیش رفتند که گفتند او خداست. (1)

تفسیر الکاشف (مرحوم مغنیه رحمه الله) می گوید: از حق تجاوز کردند. یهود عیسی را به حضيض ذلت کشانیده و نصاری او را تا سرحدّ الوهیت ارتقا دادند و نسبت شبیه و حلول و اتحاد و فرزند و همسر به او دادند در حالی که خداوند منزّه از اینهاست. (2)

در تفسیر آیه 77 مائده نیز آمده است که: ظاهر آیه دلالت دارد که خطاب متوجه اهل کتاب است و در واقع تمامی اهل ادیان را در بر می گیرد و راه راست و مستقیم همان اعتدال و ترک غلو در دین است و این آیه هشدار می دهد به مسلمانان است. (3)

علامه طباطبایی رحمه الله نیز می فرماید: آیه خطاب به نصاری است و آنان را به اهل کتاب خطاب نمود تا به این معنا اشعار داشته باشد که اینان از حدود آنچه خدا نازل کرده است نباید تجاوز کنند و هم ممکن است خطاب به نصاری و یهود با هم باشد زیرا یهود نیز مانند نصاری در دین غلو کردند، لکن به طور خلاصه می توان گفت از سیاق آیه

ظاهر است که خطاب به نصاری است و امر و نهی در آیه نیز دلالت بر هدایت عمومی دارد. (4)

ص: 21

1-2. همان، ص 288.

2-3. الکاشف، ج 2، ص 503 - 499.

3-4. الکاشف، ج 3، ص 108 - 107.

4-1. المیزان، ج 2، ص 230.

در مورد آیه 77 می فرماید غالی با غین به معنی افراط است و در مقابل قالی با قاف کسی را گویند که مرتکب تقریط و کوتاهی شده باشد و آیه خطاب دیگری به رسول خداست که دستور می دهد اهل کتاب را دعوت کند به اینکه در دین خود مرتکب غلو و افراط نشوند چون اهل کتاب خصوصا به این بلیّه و انحراف در عقیده مبتلا بودند. (1)

این بود خلاصه ای از تفاسیر مهمّ شیعه پیرامون آیه 171 سوره نساء و آیه 77 سوره مائده که به بیان گردید لازم به تذکر است که در برخی از موارد برداشت از تفاسیر ذکر شده است. (2)

ب. غلو در تفاسیر اهل سنت

طبری ذیل آیات مورد بحث می نویسد: ای اهل انجیل که از نصاری هستید، در دینتان غلوّ مکنید و از حق تجاوز ننمایید، گفتار شما در مورد اینکه عیسی پسر خداست، ساخته خودتان می باشد و بر خداوند دروغ بسته اید و کلامی ناحق است، زیرا خدا فرزندی نگرفته است. در ادامه به بررسی لغت غلو می پردازد. (3) در تفسیر آیه 77 سوره مائده نیز می گوید: این خطابی است از طرف خداوند تعالی

ذِکْرُهُ به پیامبرش محمد صلی الله علیه و آله و در ذیل جمله «وَلَا تَتَّبِعُوا أَهْوَاءَ قَوْمٍ قَدْ ضَلُّوا...» می گوید: و نیز در مورد مسیح نظرات یهود را پیروی نکنید که قبل از شما از جاّده هدایت به سبب گفتارشان در مورد مسیح دور

ص: 22

1-2. المیزان، ج 5، ص 149.

2-3. همان، ج 2، ص 230.

3-4. جامع البیان، ج 6، ص 24 - 25.

شدند و شما نیز همان حرفهای آنان را نزنید که او فرزند نکاح نبود و مادرش را تهمت زدند در حالی که فردی صدیقه و راستگو بود. (1)

ابی حیان در تفسیر البحر المحيط (پس از بیان آیه و ترجمه آن) چنین ادامه می دهد که:

جهود گویند در مورد عامه نصاری می باشد؛ زیرا معتقد به ثالث هستند و ابراز می دارند که پدر و پسر و روح القدس پروردگار واحدی می باشند. در ادامه می افزاید که علی الاطلاق به ترک غلو در دین خدا دستور داده شده. یهود در پایین آوردن منزلت عیسی علیه السلام غلو نمودند به طوری که او را فرزند دیگری دانستند و نصاری نیز درباره او غلو کردن به طوری که او را پروردگار قرار دادند. (2)

در مورد آیه 77 سوره مائده نیز حرف خاصی ندارد.

ابن کثیر در تفسیر القرآن العظیم می گوید: خداوند متعال اهل کتاب را از غلو نهی می کند. این آیه در مورد نصاری است، زیرا آنان در مورد عیسی علیه السلام از حد تجاوز کردند و او را بالاتر از منزلت و مقامی که خداوند به او عطا کرده بود، ارتقا دادند. او را از حد نبوت به مقامی انتقال دادند که به پروردگاری غیر از خدا او را انتخاب نموده و او را

می پرستیدند. همان گونه که خداوند را می پرستند، بلکه در مورد یاران و پیروانش که گمان کرده اند بر طبق دین عیسی گام بر می داشتند، غلو نمودند و در مورد آنان ادعای عصمت کردند و از آنان در هر چیزی که می گفتند چه حق باشد یا باطل، گمراهی باشد یا

ص: 23

1-1. همان، ص 204.

2-2. البحر المحيط، ج 3، ص 400.

هدایت، صحیح باشد یا دروغ، پیروی می نمودند... و رسول گرامی صلی الله علیه و آله فرمودند: بیش از حدّ مرا تمجید نکنید ، همانطور که نصاری عیسی ابن مریم را تمجید و مدح نمودند. (1)

در مورد آیه 77 سوره مائده نیز همین مطالب را مطرح می کند. (2)

قرطبی در الجامع می گوید: غلو تجاوز در حدّ است و پس از بیان ریشه لغت غلو در ادامه می نویسد: مقصود از آن طوری که مفسران گفته اند غلو یهود در مورد عیسی است که به حدّ قذف مریم رسید و غلو نصاری در مورد اوست تا حدّی که او را پسر پروردگار قرار دادند و افراط و تقصیر بدو کفر است... (3)

در تفسیر آیه 77 سوره مائده نیز می گوید! افراط نورزید چنانکه یهود و نصاری در مورد عیسی غلو و افراط نمودند ، اما غلو یهود آن بود که در مورد عیسی می گفتند او فرزند نکاح نیست و غلو نصاری آن است که ابراز می داشتند او پروردگار است. و غلو تجاوز از حدّ است. (4)

در بررسی تفاسیر اهل سنت هم به همین مقدار اکتفا می کنیم و در یک جمع بندی به این نکات می رسیم.

الف. با توجه به اینکه معنای لغوی غلو تجاوز از حدّ است به سمت افراط و مقابل آن کلمه تقصیر است که تجاوز از حدّ در جانب

ص: 24

1-1 . تفسیر القرآن العظیم، ج 1، ص 589.

2-2 . همان، ج 2، ص 82.

3-3 . الجامع، ج 6، ص 252.

4-4 . همان، ص 21.

تقریب می باشد، لکن اکثر مفسران چه در شیعه مانند مرحوم طبرسی که از قول حسن غلو را در هر دو جانب دانسته است و مرحوم مغنیه و چه در تفاسیر اهل سنت مانند طبری که می گوید غلو یهود که مسیح را فرزند نکاح نمی دانند یا افرادی مانند قرطبی که غلو یهود را در مورد عیسی علیه السلام تا جایی که به حد قذف مریم رسید می دانند.

ب. غلو تجاوز از حد است و چنانچه از تفاسیر فریقین مشخص گردید در هر دو جانب موجب انحرافات اجتماعی و فساد و گمراهی جامعه خواهد شد. اسلام مکتب اعتدال و اقتصاد و میانه است چنانچه برخی از مفسران شیعه مانند شیخ طوسی، طبرسی و دیگران اشاره داشتند و هرگونه خروج از این حد را موجب تباهی می دانند.

ج. بنا بر مفاد آیه 77 سوره مائده؛ غالیان هم خود در ضلالت و گمراهی به سر می برند و هم در گمراه کردن جامعه در هر شکل و قالبی که بتوانند لحظه ای درنگ نخواهند کرد.

د. چنانچه مرحوم طبری فرمودند: آیه هشدار است به جامعه مسلمین که مراقب باشند دچار این بلیه نشوند. در حالی که به گزارش تاریخ در اثر کم توجهی یا وجود مسایل دیگر جامعه اسلامی گرفتار

غلو گردید و این مسأله موجب تفرقه و بدبینیهای دیگر شد که در مباحث بعدی انشاء الله به بررسی گوشه هایی از آن خواهیم پرداخت.

شیعه و کاربرد اصطلاح غلو

در منابع کلامی و رجال شیعه، استعمال این واژه در مورد افرادی است که گرفتار عقاید فاسد و انحرافی غلو آمیزی مانند عقیده به

الوهیت و خدایی ائمه اطهار علیهم السلام یا عقیده به نبوت آن بزرگواران شده اند یا صفات مخصوص به خداوند را مانند خلق و رزق به ائمه نسبت دهند و همین طور عقاید دیگر... .

کلام مرحوم شیخ مفید رحمه الله و برخی از علمای شیعه را در این زمینه بیان خواهیم کرد و سپس به بیان عقاید و مصادیق آن خواهیم پرداخت.

شیخ مفید رحمه الله می فرماید: «... والغلاة، هم من المتظاهرين بالاسلام، و هم الذين نسبوا امير المؤمنين على عليه السلام و الائمة من ذريته عليهم السلام الى الالوهية و النبوة.»⁽¹⁾

غلات، کسانی هستند که تظاهر به اسلام می کنند، در حالی که نسبت خدایی و نبوت به امیرالمؤمنین علیه السلام و ائمه معصومین علیهم السلام می دهند.

ایشان در ادامه می فرمایند: مفوضه گروهی از غالیان هستند که صفت خلق و رزق را به ائمه علیهم السلام نسبت می دهند که خداوند این امور

را به آنها واگذار نموده است.⁽²⁾

صاحب جواهر می فرماید: و اما الغلاة هم الذين تجاوزوا الحدّ في الائمة عليهم السلام حتى ادعوا فيهم الربوبية، قيل: وقد يطلق الغلو على من قال بالهية احد من الناس...⁽³⁾

غلات کسانی هستند که در مورد ائمه طاهرين تجاوز از حدّ

ص: 26

1-1 . تصحيح الاعتقاد، ص 109.

1-2 . همان مأخذ، ص 111.

2-3 . جواهر الكلام، ج 6، ص 50.

می کنند و ادعای ربوبیت و الوهیت دارند و بعد می فرماید گفته شده است که گاه غلو بر هر شخصی که یکی از مردم عادی را نیز خدا بدانند اطلاق می شود. و در ادامه می افزاید که ظاهر کلام مصنف بلکه صریح کلام او مانند سایر اصحاب این است که غلات کافرند به خاطر اینکه ضروری دین اسلام را منکر شدند.

محمد جواد مغنیه می فرماید: «اما الغلاة فليسوا من الشيعة. لان من اعطى صفة من صفات الالهية لأي مخلوق كان او اعطى غير النبي جميع صفات النبي فهو خارج عن الاسلام باتفاق الجميع.» (1)

ایشان می فرماید: غلات از شیعیان نیستند: زیرا هر کس صفات خدایی را به مخلوقات خدا بدهد یا غیر از انبیا را در صفات انبیا شریک بداند از اسلام خارج می شود به اتفاق همه علمای اسلام. مرحوم کاشف الغطاء می فرماید: «... فمن اعتقد ان شيئاً من الرزق و الخلق او الموت او الحياة لغير الله فهو كافر مشرك خارج عن الاسلام؛» (2) هر

کس صفات خلق و رزق و موت و حیات را به غیر خدا نسبت دهد او کافر و مشرک است و از حریم اسلام خارج می شود.»

مرحوم مجلسی می فرماید: «اعلم ان الغلو في النبي صلى الله عليه وآله و الائمه عليهم السلام انما يكون بالقول بالوهيتهم او بكونهم شركاء لله تعالى في العبودية او في الخلق و الرزق... و القول بكل منها الحاد و كفر و خروج عن الدين...؛» (3) غلو در حق نبی و ائمه به این است که آنها را خدا بدانیم یا شریک خدا یا

ص: 27

1-3 . معالم الفلسفة الاسلامية، ص 156.

2-4 . اصل الشيعة و اصولها، ص 61 - 26.

3-1 . شرح نهج البلاغه، ج 4، ص 360.

صفاتى مانند خلق و رزق را به آنها نسبت دهيم، و هر كس اين گونه اعتقاد داشته باشد كافر و ملحد است و از دين خارج مى شود.»

در رساله الهدى شبير خاقانى مى فرمايد: المراد من الغلاة من اعتقد ان النبى او اهل بيته هم الخالقون و الرازقون المحيون و المميتون... فان جميع ذلك مستلزم للكفر. (1)

حاج ميرزا جواد آقا تبريزى در كتاب اعتقاداتنا مى فرمايد: «الغلاة هم الذين غالوا فى النبى و الائمه صلوات الله عليهم و اخرجوهم عما نعتقد، بان قالوا و العياذ بالله انهم شركاء لله تعالى فى العبودية و الخلق و الرزق... او انهم يعلمون الغيب بغير وحي او الهام من الله... او القول بتناسخ الارواح بعضهم فى بعض... و غير ذلك من الاباطيل.» (2)

غلات كسانى هستند كه در حق پيامبر و امامان از حدّ تجاوز كردند و آنها را شركاى خدا در عبوديت و خلق و رزق دانسته اند يا مى گویند

آنها بدون ارتباط با وحي يا الهام خداوندى، عالم به غيب هستند يا اعتقاد به تناسخ ارواح داشته باشند. كه همه اينها باطل است.

اشعرى مى نويسد: علت نامگذاري غاليان به اين نام آن است كه آنان در مورد حضرت على عليه السلام دچار گفتار بزرگى شدند و آن الوهيت آن حضرت بود. (3)

به طور خلاصه مى توان اهمّ عقايد غلوآمیز غاليان را چنين بيان كرد ;

ص: 28

1-2 . رسالة الهدى، ص 25.

2-3 . اعتقاداتنا، ص 9.

3-1 . مقالات الاسلاميين، ص 5.

الف. عقیده به الوهیت ائمه اطهار علیهم السلام

در کتب ملل و نحل روایتی را نقل کرده اند که گروهی از طایفه «زط» اعتقاد به خدایی حضرت علی علیه السلام داشتند حضرت در مورد آنان شدت عمل نشان دادند و به طوری که نوشته اند آن حضرت همه آنها را نابود کرد. (1)

نوبختی می نویسد: ابوالخطاب اعتقاد به خدایی امام جعفر صادق علیه السلام پیدا کرد و پس از او گروههایی مانند معمریه و یزعیه و دیگران همین عقیده را دنبال کردند. (2)

ب. نسبت خلق و رزق به ائمه علیهم السلام

صفات مانده خلق موجودات و رزق و روزی بندگان (تقدیر ارزاق)

مخصوص خداوند است و یکی از موارد غلو این است که افرادی عقیده پیدا کنند که خداوند این گونه صفات را به ائمه علیه السلام تفویض نموده است:

مرحوم مجلسی در روایتی آورده است که جمعی نزد حضرت علی علیه السلام آمدند و داخل منزل آن حضرت شدند و گفتند: «اَنَّا رَبُّنَا وَاَنْتَ الَّذِي خَلَقْتَنَا وَاَنْتَ الَّذِي رَزَقْتَنَا» آن حضرت پس از موعظه و نصیحت آنها فرمودند از این گفته ها دست بردارید و توبه کنید، آنها قبول نکردند و حضرت همه آنها را مجازات نمودند. (3)

ص: 29

1-2 . بحارالانوار، ج 25، ص 287، حدیث 43.

2-3 . فرق الشیعه، ص 57.

3-1 . بحارالانوار، ج 25، ص 299، حدیث 63.

در روایت دیگری آمده که حجر بن زائده و عامر به جداعه ازدی بر امام صادق علیه السلام وارد شدند و گفتند: فدایت شویم مفضل ابن عمر می گوید: «ارزاق بندگان خدا به دست شماست» آن حضرت فرمود: «به خدا قسم امر رزق بندگان به دست کسی نیست جز خدای متعال.» پس آن دو نفر گفتند: «می توانیم او را لعن و نفرین کنیم و از او جدا شویم؟» حضرت فرمودند: «او را لعنت کنید و از او فاصله بگیرید.»⁽¹⁾

ج. اعتقاد به نبوت ائمه علیهم السلام

در روایات اسلامی به برخی از احادیث برخورد می کنیم که امام صادق علیه السلام از خود و ائمه دیگر نفی نبوت کرده و بر معتقدان به این گونه عقاید لعنت فرستاده است از این گونه روایات مشخص می شود

که افرادی چنین اعتقاداتی داشته اند که مورد توجه و برخورد ائمه با آنها قرار گرفته اند: در روایتی از امام صادق علیه السلام است که فرمودند: هر کس اعتقاد به نبوت ما داشته باشد لعنت خدا بر او باد.⁽²⁾

در حدیث دیگر، ابن ابی یعفور و معلی بن خنیس مذاکراتی داشتند پیرامون ائمه که معلی بن خنیس می گوید: اوصیا انبیا هستند. در این هنگام امام صادق علیه السلام وارد جلسه آنها می شود، سپس بدون مقدمه می فرماید: من بیزارم از آنکه بگوید ما انبیا هستیم.⁽³⁾

ابی بصیر می گوید: امام صادق علیه السلام به من فرمودند: ای ابا محمد،

ص: 30

1-2 . بحارالانوار، ج 25، ص 301، حدیث 65.

2-1 . همان، ص 296، حدیث 57.

3-2 . همان، ص 297، حدیث 60.

من از کسی که مرا خدا بداند بیزارم و همین طور از کسی که گمان کند که ما پیامبر هستیم. (1)

د. اعتقاد به حلول

برخی از غلات عقیده دارند که جزء الهی در علی علیه السلام حلول کرده و با جسدش متحد شده است. به همین علت است که آن حضرت کارهای شگفت انگیز انجام می دهند و گاهی از غیب خیر می دادند. و با کفار می جنگیدند و پیروز می شدند و در خیر را کند و فرمود: «وَاللَّهِ مَا قَلَعَتْ بَابَ خَيْبَرَ بِقُوَّةِ جِسْدَانِيهِ وَلَكِنْ قَلَعَتْهُ بِقُوَّةِ مَلَكُوتِيهِ.» (2)

یونس ابن عبدالرحمان می گوید: در نامه ای از امام رضا علیه السلام سؤال

کردم که آیا در حضرت آدم علیه السلام چیزی از جوهریت پروردگار بود؟ امام رضا علیه السلام در جواب نوشتند: صاحب این اعتقاد از سنت رسول اکرم صلی الله علیه و آله چیزی را ندارد و زندق و کافر است. (3)

ه. اعتقاد به تناسخ

در کتب ملل و نحل اعتقاد به تناسخ به گروههایی نسبت داده شده که خود را اصحاب حضرت نوح علیه السلام در کشتی یا اصحاب دیگر پیامبران در زمان خودشان و نیز اصحاب پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله می دانستند و می گفتند: ارواح آن اصحاب، به بدن آنها منتقل شده و لذا اسامی خود

ص: 31

1-3 . بحار الانوار، ج 25، ص 297، حدیث 60.

2-4 . تاریخ الشیعه، ص 157.

3-1 . بحار الانوار، ج 25، ص 292، حدیث 12.

را از میان نامهای اصحاب پیامبر انتخاب می کردند. (1)

غیر از غلات این اعتقاد در فرقه هایی از معتزله مانند: خابطیه، حماریه و طاریه نیز وجود داشته است. (2)

غلو نزد علمای اهل سنت

اصطلاح غلو در تاریخ اسلام یکی از مشکلات علمی بوده است. باید توجه نمود که عدم تفکیک این واژه ممکن است در برخی از موارد، موجب اشتباهات بزرگی شود. برای روشن شدن مطلب به این نکته باید توجه داشت که وقتی به کتب رجال و حدیث اهل سنت

مراجعه می شود کلمه غالی به کار رفته است و ممکن است به ذهن تبادر کند که منظور همان افرادی هستند که انبیا یا ائمه کرام را به مقام الوهیت ارتقاء داده اند. در حالیکه واقعیت چنین نیست و این واژه مانند واژه های کذاب، شتام و مذموم و رافضی و خبیث است که عده ای متعصب و مخالف با تشیع، به شیعیان نسبت داده اند. بنابراین لفظ غالی با توجه به سابقه مخالفت شیعه در برابر خلفا و حکام به این فرقه اطلاق می گردد. علمای اهل سنت و جماعت به جهت دوستی و محبت این انسانهای شایسته نسبت به مقام شامخ مولی الموحدین امیرالمؤمنین علی علیه السلام و سایر ائمه هدی، آنان و روایاتشان را از حجیت انداخته اند و با برچسب غلو به ترور شخصیت آنان پرداخته اند.

اکنون به برخی از موارد در این زمینه اشاره می شود:

ص: 32

1-2. المقالات و الفرق، ص 48.

2-3. الملل و النحل (شهرستانی)، ج 2، ص 60.

الف. کسانی که به صرف مخالفت با صحابه غالی شمرده شده اند.

غالی در زمان گذشته و عرف آنان افرادی بودند که علیه عثمان، زبیر، طلحه، معاویه و کسانی که با علی علیه السلام جنگیدند صحبت می کنند و آنان را سبّ می نمایند، اما غالی در زمان ما کسانی هستند که آن بزرگان را تکفیر می کنند و از شیخین تبری می جویند. (1)

با توجه به این مطلب، مخالفت شیعه را با برخی از صحابه که به مخالفت با شرایع اسلام برخاسته اند، به عنوان غلو و غالی در کتب رجال دانسته اند. به عنوان نمونه به برخی از رجال شیعه اشاره می شود.

1. اسماعیل ابن خلیفه

ابواسماعیل بن خلیفه عیسی ملائی کوفی، متوفی سال 169 ه.ق مورد طعن و جرح عده ای از علما قرار گرفت؛ زیرا عثمان را مورد اعتراض قرار داد و به او ناسزا گفت. به همین دلیل او را رافضی، شتام، منحرف و غالی دانسته اند. (2) این در حالی است که برخی دیگر از علمای سنت همین شخص را صدوق، صالح و ثقه می دانند.

2. ثابت بن ابی صفیه

ابوحزمه ثابت بن ابی صفیه ثمالی در زمان خلافت ابوجعفر منصور درگذشت. افرادی مانند ثوری، شریک، حفص بن غیاث، ابواسامه، عبدالملک بن ابی سلیمان، ابونعیم و... از او روایت کردند

ص: 33

1-1. میزان الاعتدال، ج 1، ص 6-5؛ لسان المیزان، ج 1، ص 10-9.

1-2. تهذیب التهذیب، ج 1، ص 293؛ لسان المیزان، ج 1، ص 10-9.

اما به جهت مخالفت و دشنام به عثمان مورد طعن و تضعیف قرار می گیرند و غالی معرفی می گردد. (1)

3. جریر بن عبدالحمید

ابوعبدالله جریر بن عبدالحمید بن قرطبی کوفی از شاگردان امام صادق علیه السلام که در سال 188 درگذشت. او را به شیعه غالی و مفرط متهم کردند، زیرا آشکارا معاویه را دشنام می داد. با این وجود بسیاری از علما بر ثقه بودن او اجماع دارند و از شریک او را دانشمندتر دانسته اند. افرادی مانند اسحاق ابن راهویه، ابوخیثمه (خیثمه)، محمد ابن قدامه طوسی، علی ابن مدینی و... دیگران از او روایت کرده اند. (2)

4. خالد بن مخلد

ابوهیثم خالد بن مخلد قطوانی بجلي کوفی، متوفی سال 213 ه.ق. او را شخصی ثقه و صدوق می دانستند، ولی از آن جهت که مذهبش (تشیع) را آشکارا بیان می داشت و عملاً به آن ملتزم بود و نسبت به صحابه بدگویی می کرد، متهم به افراط و غلو نمودند. در حالی که افرادی مانند بخاری، ابوبکر ابن ابی شیبه، عبد بن حمید و جمعی دیگر از او روایت نموده اند. (3)

ص: 34

1-2. التغریب، ج 1، ص 116؛ حزر جی، الخلاصه، ج 1، ص 148؛ طبقات الکبری، ج 6، ص 364.

2-3. تهذیب التهذیب، ج 2، ص 75؛ لسان المیزان، ج 2، ص 102؛ تهذیب الکمال، ج 4، ص 551 - 540.

3-1. میزان الاعتدال، ج 1، ص 640؛ التاریخ الکبیر، ج 2، ص 174؛ ذهبی در تذکرة الحفاظ، ج 1، ص 406.

ابوبکر عبدالرزاق بن همام بن نافع حمیری صنعانی، متوفی سال 211 ه.ق. او فردی ثقه و بزرگ بود و مشایخ و بزرگانی نزد او کسب فیض می کردند، اما به دلیل محبت به علی علیه السلام و دشمنی با افرادی که با آن حضرت به جنگ برخاستند، مورد کم لطفی واقع شد و در ردیف غلاة و متهم به غلو قرار گرفت و ذهبی او را غالی دانسته است. در حالی که از شیوخ احمد بن حنبل اسحاق بن راهویه، ابن مدینی و ابن معین به شمار می رفت و جمع زیادی مانند احمد بن اسحاق از او روایت دارند.⁽¹⁾

ب: محبت به علی علیه السلام

به نظر شیعه اساس ایمان، محبت و ولایت اهل بیت عصمت و طهارت می باشد و معتقد است اگر ایمان فردی مبتنی بر این اساس نباشد، ایمان او فاقد رکن اصلی یعنی ولایت ائمه علیهم السلام است. متأسفانه عده ای این عمل را که بر اساس توصیه مکرر نبی اکرم صلی الله علیه و آله و نصوص وارده متواتره می باشد، وسیله ای برای تضعیف شیعه قرار داده اند و روایات بسیاری از روات شیعه را از حجیت ساقط دانسته اند. در مقابل دشمنان حضرت علی علیه السلام را با تمام مشکلاتی که دارند و حتی مرتکبین معاصی کبیره را مورد اعتماد می دانند. اینک به برخی از منسوبین به غلو در این زمینه از ناحیه اهل سنت اشاره می کنیم.

ص: 35

1. حسین بن حسن اشقر

حسین بن حسن اشقر فرازی کوفی، متوفی سال 208 ه.ق، عده ای او را از ثقات دانسته اند و برخی در مقابل او را از ضعفا محسوب کرده اند. زیرا علاقه خاصی به اهل بیت داشت و از راویان حدیث موالات حجر است که حضرت علی علیه السلام به حجر فرمودند: «به زودی روزی می رسد که تو را وادار کنند مراسم نمایی. در آن صورت از سب من امتناع مکن و اما اگر وادارت نمودند که از من برائت جوئی این کار را انجام مده.» به جهت همین دو حدیث، عده ای او را از شیعیان غلات شمردند و تضعیف کردند. (1)

2. داود بن ابی عوف

داود بن ابی عوف سوید بن تمیمی برجمی کوفی از جمیع ابن عمیر، عکرمه و جمعی دیگر روایت کرده. عده ای او را مورد اعتماد می دانستند. اما به جهت احادیثی که درباره اهل بیت عصمت و طهارت ابراز می داشت، عده ای مانند عقیلی و ابن عدی او را غالی و ضعیف شمردند و گفته اند احادیثش حجیت ندارد.

افرادی نظیر شریک، اسرائیل عبدالسلام بن حرب از او روایت کرده اند. (2)

3. زیاد بن مندر

ابوجارود زیاد بن مندر همدانی (فهدی) حدود سال 150

ص: 36

-
- 1-1. تهذیب التهذیب، ج 2، ص 335؛ الجرح و التعذیل، ج 3، ص 49؛ الکامل، ج 2، ص 771.
 - 1-2. تهذیب التهذیب، ج 3، ص 196؛ میزان الاعتدال، ج 2، ص 18؛ الجرح و التعذیل، ج 3، ص 421.

درگذشت. افرادی مانند مروان بن معاویه فزاری، یونس بن بکر، علی بن هاشم بن برید و جمعی دیگر از او روایت کرده اند. به خاطر اینکه اکثر روایاتش در فضیلت اهل بیت می باشد. احادیثش را جعلی دانسته و خودش را در ردیف غلاة شمرده اند. (1)

4. سالم بن ابی حفصه

ابویونس سالم بن ابی حفصه عجلی، متوفی سال 140 که افرادی مانند اسرئیل عبدالسلام، سفیان ثوری، و محمد بن فضیل و دیگران از او روایت کرده اند، متهم به غلو شده و او را فردی منحرف و ضعیف معرفی کرده اند زیرا اکثر روایاتش پیرامون فضائل اهل بیت علیهم السلام بود. (2)

ج: مقدم داشتن علی علیه السلام بر صحابه

بحث فضیلت علی علیه السلام از صدر اسلام مورد بررسی موافق و مخالف قرار گرفته است و هر کدام با ادله ای در صدد اثبات آن می باشد. از نظر شیعه، علی علیه السلام قابل مقایسه با فردی از بشر نیست. لذا بحث پیرامون افضل بودن ایشان از صحابه دیگر بی مورد خواهد بود. عده ای از علمای اهل سنت نه تنها این نظر را نپذیرفته اند، بلکه افرادی را که چنین اعتقادی داشته باشند، جرح کردند. ابن حجر لفظ تشیع را از الفاظ جرح شمرده و می گوید:

تشیع عبارت است از محبت و دوستی علی علیه السلام و مقدم دانستن آن بر سایر صحابه (غیر از ابی بکر و عمر) اما اگر کسی علی علیه السلام را بر ابوبکر

ص: 37

1-2. ابن جوزی در ضعفاء، ج 1، ص 301؛ میزان الاعتدال، ج 2، ص 93؛ الکامل، ج 3، ص 1046.

2-3. الضعفاء الکبیر، ج 2، ص 152؛ تهذیب الکمال، ج 10، ص 133.

و عمر مقدم بدارد در شیعه بودنش غالی است و رافضی بر او اطلاق می گردد در غیر این صورت شیعه است.» (1)

لازمه این حرف آن است که بسیاری از بزرگان صحابه و تابعین و دانشمندان در عدالت ضعیف بوده و غالی محسوب گردند. در این قسمت به تعدادی از شخصیت‌های شیعه که به همین جهت متهم به غلو شده اند اشاره می کنیم.

1. حارث همدانی

ابوزهیر حارث بن عبدالله اعور همدانی خارق‌کوفی، متوفی

سال 65 ه ق. او از اصحاب امام علی علیه السلام بود. او را فردی ثقه و دانای به فریضه دانستند و می گفتند که اعلم تر از عبیده و حارث کسی در کوفه نیست. عده ای نظیر شعبی، او را متهم به غلو کردند: زیرا در حبّ علی علیه السلام و برتری او به دیگران افراط می کرد. (2)

2. عامر بن وائله

ابوظفیل عامر بن وائله، متوفی سال 107 ه ق. آنچه در جرحش آمده است بسیار عجیب می باشد، زیرا گفته اند که خوارج، ناکثین و مارقین او را ردّ می کردند؛ چون به علی علیه السلام متصل بود و آن بزرگوار را بی نهایت دوست داشت و او و اهل بیتش را بر سایر صحابه برتری می داد. (3) جای شگفتی است که نظیر علامه عسقلانی و جریر از مارقین و ناکثین و قاسطین و منافقان و کسانی که به نص صحیح از

ص: 38

1-1 . فتح الباری، مقدمه ص 460.

2-1 . جوزجانی، احوال الرجال، ص 41؛ ذهبی، المغنی، ج 1، ص 141.

3-2 . تهذیب التهذیب، ج 5، ص 82؛ بخاری در تاریخ کبیر، ج 3، ص 446.

رسول اکرم صلی الله علیه و آله در غیر ملت اسلامی می میرند روایت نقل می کنند و به آنان احتجاج می کنند ، ولی به ابو طفیل این صحابی محترم که می رسند این گونه قضاوت می کنند.

3. عباد بن یعقوب

ابوسعید عباد بن یعقوب رواجینی کوفی متوفی سال 250 ه.ق؛ عده ای نظیر ابوحاتم، ابوبکر بزاز، محمد بن علی بن حکیم ترمذی، ابن خزیمه و دیگران از او روایت کرده اند . برخی او را مورد اعتماد دانسته ، اما بعضی دیگر او را از غلات و سران بدعت به حساب

آورده اند، زیرا احادیث بسیاری در فضایل و مناقب نقل می کرد و عثمان را دشنام می داد و می گفت: «خداوند عادل تر از آن است که طلحه و زبیر را وارد بهشت کند؛ زیرا آنان با علی علیه السلام بیعت کردند. سپس با او به نبرد پرداختند.» او علی علیه السلام را بر دیگر صحابه مقدم می داشت. (1)

بنابراین، با توجه به آنچه ذکر شد و شواهدی که از کتب رجال بیان نمودیم اهل سنت با هدف مبارزه با شیعیان و محبتان اهل بیت پیامبر صلی الله علیه و آله مسأله غلو را مطرح نمودند و برای رسیدن به این هدف از یک طرف به فضیلت سازی برای خلفا و مناقب سازی آنها و سرپوش گذاشتن بر فضایل به حق ائمه اطهار پرداختند . از طرف دیگر عقاید شیعیان را نسبت به مسایل مختلف اسلامی خصوصاً اهل بیت پیامبر و جانشینان واقعی آن حضرت را غلو خواندند . اکنون به بررسی کوتاهی در هر دو زمینه خواهیم پرداخت. اما قبل از هر چیز توجه به ا

ص: 39

ین نکته را ضروری می دانیم که با توجه به آیات قرآن (که در بحث قرآن و تفاسیر اشاره شد) هر گونه بالا بردن یا پایین آوردن مقام افراد از جمله پیامبر صلی الله علیه و آله و امامان و... از مصادیق غلو به شمار می رود.

نمونه هایی از غلو اهل سنت

فضیلت سازی به خاطر افراط در محبت

قبل از ورود به بحث، توجه به این نکته را لازم می دانیم که انسان گاهی در اثر محبت زیاد نسبت به اشخاصی که به آن وابسته است راه

افراط را می پیماید، تا جایی که حاضر نیست جز خوبی و شایستگی آنها را مشاهده کند. این امر زمانی بیشتر خودنمایی می کند که طرف مقابل به طرق مختلف حساسیت او را برانگیزد و در این صورت است که حق نادیده گرفته می شود. از یک طرف به ساختن فضایل برای اشخاص محبوب خویش می پردازد و از طرف دیگر نادیده گرفتن و انکار فضایل طرف مقابل این مسأله در جایی اتفاق می افتد که شناخت فضایل و برتری های هر یک از یاران رسول گرامی اسلام، کار دشواری نیست. زیرا در کتب تاریخ - با همه پراکنده گویی هایی که دارد و یا اینکه افرادی گمراه کننده با دست کاری در حقایق تاریخی توانسته اند نیرنگ های خود را در لا به لای صفحات آن، جای دهند - می توان نشانه هایی از واقعیات را پیدا نمود. البته کسانی که با بینایی کامل به ارزیابی در آن پردازند.

آنچه مسلم است اینکه چهره حق را برای همیشه نمی توان زیر پوشش قرارداد و یا با ساخته ها و بافته های خیالی آن را طور دیگری

جلوه گر ساخت، بالا-خره انسانهای آزاد اندیش، روزی خارج از هرگونه تعصب به افشاگری حق و باطل خواهند پرداخت و رسوایی دروغگویان و سازندگان دروغ را آشکار می نمایند.

جعل و ساختن احادیث در فضایل و مناقب خلفا، یکی از برنامه های مشخص و معین و با اهداف روشن بوده، که همان سعی در محو کردن حقانیت ائمه و وارثان حکومت بعد از رسول خدا، انجام گرفته است. به نظر می رسد تأثیر همین حرکات بود که احیانا برخی از

شیعیان جاهل را بر آن داشته تا رفتاری مشابه انجام دهند که در مباحث بعدی به آن خواهیم پرداخت. (1)

در فضیلت خلیفه دوم!

جاءعلان حدیث و قصه گویان در مورد خلیفه دوم نیز فضایی را ساختند که اکنون به یک نمونه از آنها اشاره می کنیم.

علم و دانش عمر

«اگر دانش عمر را در یک سوی ترازو نهند و دانش مردمان روی زمین را در یک سوی، البته دانش عمر خواهد چربید.» (2)

خالد اسدی گوید: «با عمر همراه بودم و هیچکس را ندیدم که از او

ص: 41

1-1 . درباره فضیلت سازی نسبت به خلیفه اول نک : نزهة المجالس ، ج 1/184 ؛ حاشیه عراش ، ص 443 از ثعلبی شرح مواهب

(زرقانی) ج 3/175 ؛ الرياض النضرة ، ج 1/71 ؛ مرقاة الوصول 1/114 ، صواعق المحرقة /50 .

2-2 . مستدرک حاکم، ج 3، ص 86 و نک : استعیاب ، ج 2 ، ص 430 ؛ اعلام الموفقین ، ص 6 ؛ همان ، ص 7 .

در زمینه کیش خداوند داناتر و از نامه خداوندی داناتر و در بررسی آیین، نیکوتر باشد.»⁽¹⁾

فضایل سازی برای خلیفه سوم

اهل سنت در مورد عثمان بن عفان نیز، احادیثی را پیرامون فضیلت او ساخته و پرداخته اند تا به این وسیله بتوانند مشکلات او را

پرده پوشی نمایند، از جمله:

* عثمان کشتی نجات امت اسلام

«احمد حنبل روایتی را نوشته از طریق عبدالله بن شفیق بصری، می گوید: هرم بن حارث و اسامة بن خزیم از مرّة بهزی به من گفته اند: در حالی که با رسول خدا صلی الله علیه و آله در کوچه های مدینه می رفتیم از ما پرسید: «از فتنه ای که همه سرزمین کشور اسلامی را فرا می گیرد چه خواهید کرد؟» گفتند: «چه کنیم ای رسول خدا؟» فرمود: این و یارانش را داشته باشید - یا از این و یارانش پیروی کنید - می گوید: به سرعت دویدم تا به آن مرد رسیدم و پرسیدم: «این یا رسول الله؟» فرمود: «همان.» دیدم عثمان بن عفان است. در این هنگام فرمود: او و یارانش.»⁽²⁾

ص: 42

1-3. ریاض النضره، ج 2، ص 8 و نک تاریخ مدینه دمشق (ابن عساکر)، ج 44، ص 54؛ و ص 97 - 96.

2-1. مسند احمد حنبل، ج 5، ص 33 و نک: صحیح مسلم، ج 7/116؛ مصابیح السنة، 2/273؛ ریاض النضره، ج 2/88؛ حلیة الأولیاء، ج 1/56؛ مستدرک الحاکم، ج 3/97؛ تاریخ ابن عساکر، ج 7/65.

این مسأله در حالی است که آنان فضایل امامان معصوم را نادیده گرفتند و با غرض ورزی خاصی سعی نمودند آنان را هر چه می توانند در چشم مردم حقیر جلوه دهند و لذا در منقبت این بزرگواران مسایلی را مطرح کردند که در پایان همین فصل با توجه به قداست مقام آنان فقط به نقل دو یا سه مورد قناعت می نمایم.

عدالت صحابه

اهل سنت اتفاق نظر دارند که همه اصحاب پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله عادل

می باشند و معنای عدالت صحابه نزد آنان این است که هر کس هم عصر رسول گرامی بوده یا در آن زمان متولد شده نسبت دروغ و نیرنگ به وی جایز نیست و همچنین تخطئه او ممنوع است. هر چند هزاران نفر را کشته باشد و یا دست خود را به منکرات و زشتیها آلوده کرده باشد. از جمله ابن حجر عسقلانی عقیده به پاکی و پاکیزگی صحابه را از واجبات شمرده است. (1)

مهم ترین دلیل بر این مسأله را روایتی می دانند که از رسول خدا نقل شده است که آن حضرت فرمودند: «اصحابی کالنجوم بایهم اهتدیتم اقتدیتم» اصحاب من مانند ستارگان در شبهای ظلمانی هستند. پس به هر کدام از آنان دسترسی پیدا کردید اقتدا نمایید. (2)

باید توجه داشت که اکثر پیشوایان اهل سنت این روایت را ضعیف شمرده اند. حتی ابن تیمیه نیز آن را معیوب و بی اعتبار دانسته است. (3)

ص: 43

1-1 . الاصابه فی تمییز الصحابه، ص 10 - 9.

2-2 . آراء علماء المسلمین فی... تألیف سید مرتضی رضوی، ص 81.

3-3 . همان، ص 91.

دلیل اعتقاد به عدالت صحابه هر چه باشد برای ما مهم نیست. آنچه اهمیت دارد این است که چنین اعتقادی سبب می شود که (همانطور که ذکر شد) افراد با سابقه سیاه و زشتی که از خود باقی گذاشتند در تاریخ اسلام به عنوان سیف الاسلام یا سیف الله مطرح شوند از جمله خالد ابن ولید که اکنون به گوشه ای از عملکرد او می پردازیم.

دستور خلیفه در داستان مالک

ابوبکر خلیفه مسلمین در برابر جنایات خالد ابن ولید نه تنها سکوت نمی کند ، بلکه او را شمشیر خداوند می شمارد که بر روی بدکیشان برهنه نموده است و او هرگز این شمشیر را در نیام نمی کند! داستان و ماجرا چنین است. ابوبکر ، خالد ابن ولید را برای سرکوبی مردم بطاح می فرستد و چنین دستور می دهد که : چون در جایی فرود آمدید آوای اذان و اقامه بردارید . اگر آن گروه نیز چنین کردند دست از آنان بردارید ، وگرنه هیچ برنامه ای نیست جز یغما و به کار بستن همه شیوه ها در کشتن ایشان . از سوزاندن و سخت تر از آن ... اگر هم آوای مسلمانی را پاسخ نیکو گفتند، پرسید که آیا زکات می دهید یا نه. اگر گفتند آری، از ایشان بپذیرید ؛ وگرنه هیچ واکنشی ننمایید جز چپاول بی هیچ سخن دیگر، پس سپاهیان خالد، مالک پسر نویره را به نزد وی آوردند و همراه او گروهی از تبار ثعلبه یربوعی، از عاصم و عبید و عرین و جعفر. پس درباره آنان روشهای گوناگونی پیشنهاد شد. در میان لشگر، ابو قتاده از آنان بود که گواهی دادند ایشان آواز به اذان

و اقامه برداشتند و به نماز ایستادند. چون درباره آنان پیشنهادهای ناساز با هم دادند دستور داده شد آنان را دربند کنند. شبی سرد بود که هیچکس را در برابر آن نمی توانست بایستاد. هر چه می گذشت سردتر می شد. خالد جارچی را فرمود تا بانک برداشت «ادفتوا اسراکم؛ یعنی اسیران را جامه گرم بپوشانید.» ولی در زبان کنانیان واژه

«ادفتوا» را با دستور به کشتن، برابر می شمردند. از این سخن نیز چنان دریافتند که می خواهد دستور کشتار دهد. پس اسراء را کشتند تا اینکه خالد بر اثر سر و صدا بیرون شد، در حالی که کشتار اسرا تمام شده بود خالد گفت: «چون خداوند کاری را خواهد چنان است که تیر درست بر نشانه نشیند.» خالد زن مالک ام تمیم را گرفت. ابوقتاده گفت: «این کار تو است؟» خالد او را بازداشت و بر سر خشم آمده بگذشت. در «تاریخ ابوالغداء» آمده است که عبدالله پسر عمر و ابوقتاده انصاری در آنجا بودند و در کار مالک با خالد سخن گفتند. او را گفتار ایشان ناخوش آمد و مالک گفت: «خالد! ما را به نزد ابوبکر فرست تا خود درباره ما داوری کند.» خالد گفت: «خدا مرا رها نکند اگر دست از تو بردارم.»

عمر به ابوبکر گفت: «تیغ خالد، آشوب و ستم به همراه دارد» و در این زمینه با وی بسیار سخن گفت و او پاسخ داد: عمر! او - در باز گرداندن سخن خدا به جایی شایسته - لغزیده. زیانت را از گفتگو در پیرامون خالد کوتاه کن، زیرا من شمشیری را که خداوند بر روی بدکیشان برهنه نموده است در نیام نمی کنم... چون جریان به کشته شدن مالک ابن نویره و همبستر شدن خالد ابن ولید با زن او به گوش

عمر ابن خطاب رسید نزد ابوبکر آمد و به گفتار پرداخت و سخن دراز کرد و گفت: «دشمن خدا بر مردی مسلمان ستم کرد، او را بکشت و بر زن او تجاوز کرد.» ولی خلیفه کمترین اهمیتی به او نکرد و خالد را مانند سابق، فرستاده خدا برای سرکوب متجاوزان (به تصور او) می دانست. (1)

به نظر شما غلو از این برتر می شود که خلیفه مسلمین به جای دفاع از کیان اسلام و مسلمین به یک جنایتکار این گونه فرصت تجاوز دهد و حتی وقتی عمر ابن خطاب از او می خواهد که حدّ زنا (رجم) او را دستور دهد بگوید این مأمور الهی است.

دیدگاه ناصحیح نسبت به ائمه علیهم السلام

در صحیح مسلم آمده است که عباس بر سر میراث رسول خدا صلی الله علیه و آله با علی علیه السلام به نزاع پرداخت. از این رو عباس نزد عمر ابن خطاب آمد و گفت: «ای امیر مؤمنان میان من و این دروغگوی گناهکار حيله گر داوری کن!» (2)

در شرح نهج البلاغه ابن ابی الحدید از ابوجعفر اسکافی آمده است که مغیره بن شعبه علی را دوست نداشت و وی را لعن می کرد. احادیثی در مذمت او جعل می نمود و آنها را به رسول خدا صلی الله علیه و آله نسبت

ص: 46

-
- 1-1 . ر.ک به تاریخ ابوالغدا، ج 1، ص 158؛ تاریخ الخميس، ج 2، ص 233؛ تاریخ ابن عساکر، ج 5، ص 112 به بیان جزئیاتی پرداختند که ما به خاطر رعایت آداب اسلامی از بیان آن خودداری نمودیم و ضمناً به اختصار ذکر کردیم.
 - 2-2 . علامه امینی، الغدیر، ج 7، ص 149.

می داد، آن گونه که سمرة بن جندب نیز چنین می کرد. یک بار معاویه پنجاه هزار درهم در اختیار وی قرار داد تا از پیامبر روایت کند که آیه «وَمِنَ النَّاسِ مَنْ يَشْرِي نَفْسَهُ ابْتِغَاءَ مَرْضَاةِ اللَّهِ»؛ [\(1\)](#) «و از مردمند برخی که

در پی خشنودی خداوند جان خویش را می فروشند.» درباره ابن ملجم - به آن دلیل که علی علیه السلام را کشت - نازل شده و آیه «وَمِنَ النَّاسِ مَنْ يُعْجِبُكَ قَوْلُهُ فِي الْحَيَاةِ الدُّنْيَا...» [\(2\)](#) درباره علی علیه السلام نازل شده است.

از این قبیل اخبار جعلی در مورد ائمه طاهرين در منابع اهل سنت وجود دارد که ما به همین چند مورد اکتفا می کنیم.

ص: 47

1-3 . بقره/ 207.

2-1 . بقره/ 204.

عوامل و انگیزه های متعددی را در پیدایش عقاید غلوآمیز مؤثر دانسته اند که موجب گردید اتحاد مسلمانان را که در صدر اسلام با زحمات و تلاش طاقت فرسای پیامبر صلی الله علیه و آله و اصحاب آن بزرگوار به دست آمده بود و عظمت مقام رسالت مانع از شکست آن می شد، بعد از رسول گرامی اسلام به آسانی دست خوش تفرقه و اختلاف نمایند و شکاف عظیمی در میان امت اسلام پدید آورند که گاهی موجبات منازعات کلامی و جدال در این مسأله شود و تا آنجا ادامه پیدا کند که در تاریخ اسلام شاهد نبردهای خونین میان فرقه های مختلف باشیم. هر کدام به نوعی، دیگری را تکفیر نموده و هرگونه تعرضی را نسبت به یکدیگر جایز شمرده و به حساب دین و مذهب بگذارند.

در این فصل، به اختصار برخی از این علل و عوامل را برشمرده و در مواردی که اهمیت بیشتری دارد، به ذکر شواهدی خواهیم پرداخت. بدیهی است هر یک از این عوامل به تنهایی، ممکن است عامل و انگیزه گرایش افراد به غلو نباشد، بلکه تعدادی از اینها باعث

غلو در افراد شده باشد، ولیکن از آنجا که شناخت عوامل غلو و چگونگی برخورد با آنها می تواند بسیاری از مشکلات را از سر راه مسلمین برداشته و آن اتحاد و یکپارچگی زمان رسول الله صلی الله علیه و آله را در میان مسلمانان ایجاد نماید، یادآور می شویم:

1. جهل و تعصب

زمانی که جهل و تعصب همراه شود، اندیشه های ناخالص و ناروا جایگزین عقاید حق می گردد. در این زمینه مناسب است که اولین برخورد غلوآمیز عمر ابن خطاب پیرامون رحلت پیامبر صلی الله علیه و آله که مرگ پیامبر را منکر شد و گفت:

«لا اسمع احدا يقول مات رسول الله صلی الله علیه و آله الا ضربته بسيفي هذا. ولن يموت حتى يقتل الله المنافقين؛ (1) از هر کس بشنوم که بگوید: پیامبر مرده است، با این شمشیر او را می کشم و [پیامبر]، نمی میرد تا خداوند منافقین را به هلاکت برساند.»

مرحوم مفید رحمه الله این نظریه را اساس تفکر برخی از غلات دانسته و معتقد است که عمر برای اولین بار آن را مطرح کرد و اولین خلاف بعد از رسول خدا صلی الله علیه و آله سخن عمر بن خطاب است و چنین می فرماید:

«انّ اول خلافٍ حَدَثَ بعد رسول الله صلی الله علیه و آله خلاف عمر بن الخطاب علی الجماعة و نفيه موت رسول الله صلی الله علیه و آله وما ادعاه من حياته ومنه ان هذا الخلاف هو مذهب المحمدية من الغلات وبه يتدينون وهو ضلال

بأتفاق.» (2)

ص: 49

1-1 . السيرة الحلبية، ج 3، ص 351.

1-2 . الفصول المختاره، ص 193.

اولین اختلافی که بعد از پیامبر به وجود آمد، مخالفت عمر بن خطاب با جماعت مسلمانان بر سر نفی مرگ پیامبر بود و ادعای وی که پیامبر زنده است. این خلاف، منشاء مذهب محمدیه از غلات گردید. آنان، به این عقیده باور دارند، در حالیکه به اتفاق مسلمانان گمراهی است.

با توجه به این مسأله، آیا این گونه طرز تفکر راجع به پیامبر را آن هم از ناحیه شخصی مانند عمر بن خطاب، تعصب و جهل نمی توان نامید؟ اگر منصفانه به قضاوت بنشینیم و احتمال ندهیم که انگیزه های دیگر در پشت پرده مطرح بوده است. هر چه باشد این مسأله موجب اختلاف بین مسلمین گردید. بسیاری به او اعتراض کردند و حرف او را باطل شمردند. از جمله ابوبکر وی را از اظهار چنین سخنانی نهی می نماید و می گوید:

«ایها الناس من یعبد محمدا فان محمدا قد مات ومن یعبد الله سبحانه و تعالی فان الله سبحانه حیّ لایموت ولقد لغی نبیه الی نفسه وهو بین اظهرکم فقال «انک میتا وانهم میتون(1)»؛ (2) ای مردم! آن که محمد را می پرستید بدانند که او مرده است و آنکه خدا را عبادت می کرد بدانند خدا زنده است و نمی میرد. [خدا] پیامبرش را به خود خواند و بدن او

در میان شماست. خدا می فرماید: "تو می میری و آنها نیز می میرند." (3)

البته اگر صفحات تاریخ را صادقانه و منصفانه بررسی کنیم

ص: 50

1-2. زمر/30.

2-3. الفصول المختاره، ص 193.

3-1. الفصول المختاره، ص 193.

ریشه های اختلاف امت اسلامی را می توان قبل از رحلت رسول گرامی اسلام توسط همین افراد پیدا نمود . تا آنجا که هر محقق آزاداندیش و صاحب نظری را نسبت به هدف آنان که همانا ایجاد اختلاف و در نتیجه انهدام اسلام ناب محمدی صلی الله علیه و آله می باشد، رهنمون می سازد. در این زمینه به خاطر رعایت اختصار به نقل یکی از این جریانات اکتفا نموده و قضاوت را به عهده خوانندگان می گذاریم.

مسأله ای که در اواخر عمر شریف رسول گرامی اسلام در میان صحابه از سوی عمر ابن خطاب ایجاد شد. زمانی که آن حضرت در بستر بیماری قرار گرفته بودند و جمعی از صحابه آن بزرگوار در کنار بستر او حضور داشتند، فرمودند: «قلم و کاغذ بیاورید تا برایتان نامه ای بنویسم که پس از آن گمراه نشوید.» عمر بلافاصله گفت: «درد بر پیامبر فایق آمده و قرآن نزد شماست، کتاب خدا ما را بس است...»

اکنون نظر شما را به اصل حدیث معطوف می داریم:

لما حضر رسول الله و فی البیت رجال فیهم عمر ابن الخطاب، قال النبی صلی الله علیه و آله : (هلم اکتب لکم کتابا لاتصلو بعده) فقال عمر: ان النبی صلی الله علیه و آله قد غلب علیه الوجع، و عندکم القرآن، حسبنا کتاب الله. فاختلف اهل البیت (1)، فاخصموا،

ص: 51

1- 2. برخی از اهل سنت پنداشته اند که مقصود از اهل بیت در متن حدیث، اهل بیت رسول خداست. این برداشت نادرست است، بلکه کسانی از صحابه هستند که در آن لحظه در خانه رسول خدا صلی الله علیه و آله حضور داشتند و شاهد بر این معنا جمله «... و فی البیت رجال» در صدر حدیث می باشد جالب این است که خود دانشمندان اهل سنت از جمله شارحان صحیح بخاری نیز به این معنا اذعان کرده اند. ابن حجر می نویسد: «فاختلف اهل البیت» ای من کان فی البیت من الصحابه ولم یرد اهل بیت النبی صلی الله علیه و آله . «فتح الباری، ج 8، ص 135». قسطنینی آورده است: «فاختلف اهل البیت» الذی کانوا فیه من الصحابه لا اهل بیته صلی الله علیه و سلم. «ارشاد الساری، ج 6، ص 463».

منهم من يقول: قربوا يكتب لكم النبي صلى الله عليه وآله كتابا لن تضلوا بعده، و منهم من يقول ما قال عمر فلَمَّا اكثروا اللغو و الاختلاف عند النبي صلى الله عليه وآله قال رسول الله صلى الله عليه وآله قوموا! فكان ابن عباس يقول: ان الرزية كل الرزية ما حال بين رسول الله صلى الله عليه وآله و بين ان يكتب لهم ذلك الكتاب، من اختلافهم و لغطهم؛⁽¹⁾ پیامبر صلى الله عليه وآله در آستانه مرگ قرار داشت. شماری از بزرگان صحابه، از جمله عمر این خطاب در خانه رسول خدا بودند. پیامبر صلى الله عليه وآله فرمود: «بیاید تا برایتان نامه ای بنویسم که پس از آن گمراه نشوید.» عمر بلافاصله گفت: «درد بر پیامبر شدت یافته و نزد شما قرآن است، کتاب خدا ما را بس است!» افراد حاضر در آن جلسه اختلاف نموده و با یکدیگر به خصومت پرداختند. گروهی از آنان می گفتند: نزدیک آید تا رسول خدا صلى الله عليه وآله برایتان نامه ای بنویسد که پس از آن هرگز گمراه نشوید. گروهی نیز سخن عمر را تکرار کرده و می گفتند: درد بر رسول خدا صلى الله عليه وآله چیره شده و قرآن نزد شماست، کتاب خدا ما را بس است! چون سخنان بیهوده زیاد شد و بگو مگو نزد پیامبر بالا گرفت، رسول خدا فرمود: «برخیزید!» پس از آن واقعه، ابن عباس همواره می گفت: همه

مصیبت ها از آنجا ناشی می شود که آنان با اختلاف و سخنان بیهوده خود میان رسول خدا و نامه آن حضرت فاصله انداختند و نگذاشتند پیامبر آن نامه را برای آنان بنویسند.

این حدیث در منابع اهل سنت با تعابیر مختلف و متفاوت نقل

ص: 52

1-1 . صحیح بخاری، کتاب المرضی، باب 17؛ صحیح مسلم، کتاب وصیت، باب 5، حدیث 22.

شده که به ذکر منابع اکتفا می نمایم. (1)

این اثر به نقل از ابن عباس می نویسد: قال ابن عباس: يوم الخميس و ما يوم الخميس - ثم جرت دموعه على خديه - (سپس حدیث را نقل می کند و در انتها می افزاید) فاوصی [بثلاث]: ان يخرج المشركون من جزيرة العرب، و ان يجاز الوفد بنحو مما كان يجيزهم و سكت عن الثالثة عمدا، او قال: نسيتهها. (2)

نسبت دادن هذیان به رسول خدا صلی الله علیه و آله مخالف عقل و شرع

این نکته کاملاً روشن است که نسبت هذیان دادن به رسول خدا صلی الله علیه و آله اسائه ادب نسبت به مقام و منزلت آن حضرت به حساب آمده و چنین اقدامی مخالف عقل و شرع است.

اما مخالفت آن با عقل؛ دانشمندان اهل سنت پیامبر صلی الله علیه و آله را پس از بعثت به طور مطلق و در همه احوال، معصوم می دانند. (3) عقل

ص: 53

1-1 . بخاری در صحیح خود در هفت باب به نقل از ابن عباس این حدیث را آورده است: کتاب العلم، باب 39. کتاب جهاد باب 172. کتاب جزیه، باب 6. کتاب مغازی، باب 78. کتاب اعتصام به کتاب و سنت، باب 26... - مسند احمد، ج 1، ص 222 - ابن سعد در طبقات الکبری، ج 2، ص 242 - تاریخ طبری، ج 3، ص 193.

2-2 . الکامل فی التاریخ، 2، ص 320.

3-3 . نووی در شرح صحیح مسلم می نویسد: اعلم ان النبی صلی الله علیه و آله معصوم من الکذب و من تغییر شی من الاحکام الشرعیة فی حال صحته و حال مرضه... «شرح صحیح مسلم، ج 11، ص 98» - ابن حجر به نقل از قرطبی می نویسد:... و وقوع ذالک من النبی صلی الله علیه و آله مستحیل لانه معصوم فی صحته و مرضه... «فتح الباری، ج 8، ص 133. - قسطلانی می نویسد:... بل کل ما یتکلم به حق صحیح لا خلاف فیه ولا غلط سواء کان فی صحته او مرض... «ارشاد الساری، ج 5، ص 169».

می گوید میان عصمت مطلقه و عدم هذیان ملازمه وجود دارد؛ یعنی شخصی مانند رسول خدا که دارای عصمت مطلقه است، هیچ گاه مرتکب هذیان نمی شود.

مخالفت آن با شرع نیز به دلیل آیات قرآن مانند: «أَطِيعُوا اللَّهَ وَأَطِيعُوا الرَّسُولَ» (1) «مَا آتَاكُمُ الرَّسُولُ فَخُذُوهُ» (2) «وَمَا كَانَ لِمَنْ-وَمِنْ وَلَا مُمْ-وَمِنَةٍ إِذَا قَضَى اللَّهُ وَرَسُولُهُ أَمْرًا أَنْ يَكُونَ لَهُمُ الْخِيَرَةُ...» (3) «وَمَا صَاحِبِ-بُكْمٍ بِمَجْنُونٍ» (4).

پیروی همه جانبه از رسول خدا را بر همگان لازم دانسته است و پرهیز از مخالفت با آن حضرت در همه اموری که رسول خدا به آن فرمان می دهد را متذکر می شود.

اکنون از دانشمندان اهل سنت می پرسیم، با توجه به این که آنان تعبیر توهین آمیز یاد شده را بارها و بارها دیده اند، و بر آنها شرح نوشته اند و همگی دریافته اند که فرد یا افراد توهین کننده با بیان آن

جملات، به سرور انبیاء، نبی مکرم صلی الله علیه و آله توهین کرده اند، چرا بدون آن که در محکومیت آنان فتوایی صادر کنند و یا لااقل اقدام آنان را تقبیح نمایند، از کنار این قضیه مهم به سادگی گذشته اند و حتی کوشش کردند تا توجیه مناسبی برای آن پیدا کنند.

ص: 54

1-1 . نساء/ 59.

2-2 . حشر/ 7.

3-3 . احزاب/ 36.

4-4 . تکویر/ 22.

این سخن ابن عباس که می گوید: ان الرزیه کل الرزیه ما حال بین رسول اللہ صلی اللہ علیہ و آلہ و بین کتابه. (1) نشان می دهد که عمر قصد آسایش و راحتی رسول خدا را نداشته است، بلکه با توسل به خشونت و بی احترامی به ساحت رسول خدا صلی اللہ علیہ و آلہ از نوشتن آن جلوگیری به عمل آورده است. به همین دلیل، دانشمند امت اسلام، عبدالله ابن عباس، با اعتراض به عملکرد عمر، این اقدام او را منشاء همه مصیبتها و گرفتاریهای بعد از زمان پیامبر به شمار می آورد و به خاطر آن گریه می کند.

بی نیازی از سنت به بهانه جامعیت قرآن!

مطلب دیگری که دانشمندان اهل سنت در توجیه عمر گفته اند این است که او با توجه به آیاتی چون «مَا فَرَطْنَا فِي الْكِتَابِ مِنْ شَيْءٍ»، (2) «الْيَوْمَ أَكْمَلْتُ لَكُمْ دِينَكُمْ»، (3) می دانست که خداوند دین خویش را کامل کرده و از بیان هیچ حکمی فروگذار نکرده است. بنابراین، نیازی به سنت پیامبر صلی اللہ علیہ و آلہ و نامه ای که رسول خدا

می خواستند برای امت بنویسند وجود ندارد و کتاب خدا به تنهایی برای تأمین نیازها و اراده جامعه اسلامی کافی است!

در این مورد فقط به سخن امام نووی شارح صحیح مسلم اشاره می کنیم که می نویسد:

... فقال عمر: حسبنا كتاب الله، لقوله تعالى: ما فرطنا في الكتاب من شيء ء

ص: 55

1-1 . صحیح بخاری، کتاب العلم، باب 39.

2-2 . انعام/ 38.

3-3 . مائده/ 3.

وقوله: اليوم اكملت لكم دينكم. فعلم ان الله تعالى اكمل دينه فأمن الضلال على الامة؛(1)

عمر گفت: کتاب خدا ما را بس است! چون در کلام خداوند آمده است: «ما هیچ چیزی را در کتاب فروگذار نکرده ایم» و نیز آمده است: «امروز دین تان را کامل کردیم» پس عمر دانست که خدای تعالی دین خویش را کامل نموده و امت را از گمراهی ایمن ساخته است!

اولاً: این کلام را چگونه می توان پذیرفت با توجه به اینکه قرآن و کتاب خدا بر پیامبر صلی الله علیه و آله نازل شده و علوم و دانش های قرآن از طریق وحی در اختیار او قرار گرفته بود و دیگران بوسیله پیامبر با قرآن آشنا شدند. چگونه ممکن است پذیرفت پیامبر خدا نمی دانست که همه چیز در قرآن است و نیازی به نامه نوشتن نیست، ولی عمر این مطلب را می دانست. آیا می شود این ادعا را پذیرفت.

ثانیا: اگر کلام امام نووی را درست بدانیم و قبول کنیم که کلام عمر «حسبنا کتاب الله» که امت نیازی به سنت ندارد پذیرش چنین عقیده ای، سرآغاز گرفتاری و مصیبت بزرگی برای افرادی چون امام

نووی خواهد بود که پس دیگر مجالی برای وجود جوامع حدیثی اهل سنت مانند صحیح بخاری و مسلم... باقی نخواهد ماند و بخش وسیعی از احکام الهی که سنت پیامبر عهده دار آن است به کلی از درجه اعتبار ساقط خواهد شد.

ثالثاً: در کلام نووی، امان بودن امت از گمراهی ادعا شده است که

ص: 56

1-1 . شرح صحیح مسلم، ج 11، ص 99؛ السیرة النبویة، ص 384 و فتح الباری، ج 1، ص 208.

این مطلب هم درست نیست و تاریخ اسلام نادرستی آن را به اثبات رسانده است. زیرا چنان که می دانیم، هنوز چند روزی از رحلت رسول خدا صلی الله علیه و آله نگذشته بود که شماری از قبایل عرب، از توحید و یکتاپرستی دست کشیده و مجدداً به شرک و بت پرستی بازگشتند. این حقیقت نشان می دهد که امت از خطر گمراهی در امان نبوده است.

رابعا: کلام عمر که گفت: «حسبنا کتاب الله» با کلام پیامبر که هدایت امت را تنها در پرتو پیروی از قرآن و عترت میسر دانسته اند در این زمینه به حدیث ثقلین که مورد قبول تمامی امت اسلامی است، آمده است:

انی تارک فیکم ما ان تمسکتُم به لن تضلوا بعدی... کتاب الله... و عترتی اهل بیتی. (1)

اینکه عمر می گوید: کتاب خدا ما را کافی است و هدایت امت را تضمین می کند با سخنی که از پیامبر نقل شد در تباین آشکار است.

حال از ایشان سؤال می شود کلام پیامبر را اخذ کنیم یا کلام عمر را؟ در حالی که خداوند فرمان می دهد: هر چه پیامبر به شما داد بگیرید.

برخی از علمای اهل سنت گفتند هدف عمر در ممانعت از نوشته نشدن نامه رسول خدا صلی الله علیه و آله این بوده که باب اجتهاد بسته نشود و عالمان و مجتهدان بتوانند از فضیلت اجتهاد بهره مند شوند!

بیهقی در این باره می نویسد: فرای عمر ابن خطاب (رض)... و لکی

ص: 57

1-1. سنن ترمذی، ج 5، ص 329؛ سیوطی، الدر المنثور، ج 2، ص 60؛ قاضی عیاض، الشفاء، ج 2، ص 105.

این حرف نیز درست به نظر نمی رسد: زیرا اولاً مگر رسول خدا در نامه چیزی در مورد مسدود بودن باب اجتهاد می خواسته بنویسد. ثانیاً اگر پیامبر لازم دید باب اجتهاد در موارد خاصی بسته بماند باید پذیرفت یا خیر او را مورد توهین قرار داد. ثالثاً اجتهاد عمر در مقابل نص پیامبر چه مشکلی را از جامعه اسلام حل کرد؟ به عبارت دیگر، باز بودن باب اجتهادی که به گمراهی امت و اختلاف و پراکندگی آنها منتهی شود چه سودی دارد که در آینده انشاء الله در تأثیر و تبعات این کلام سخن خواهیم گفت. خصوصاً در مورد فراهای پایانی حدیث. مثل اینکه پیامبر بفرماید: مشرکان را از جزیره العرب اخراج کنید و به دادن جایزه به نمایندگان قبایل ادامه دهید. مطلب سوم را هم راوی یا راویان سهوا یا عمدا نیاورده اند. آن هم از راوی مثل عبدالله ابن عباس که در حفظ مطالب مشهور بوده چگونه ممکن است قطعه ای از وصیت را فراموش کرده باشد و اگر عمدا نیاورده چرا؟

با توجه به این مسأله به نظر می رسد فراهای پایانی حدیث به لحاظ مصلحت هایی ساقط شده و در ادامه حدیث آورده شد مانند: نشان دادن اینکه نامه رسول خدا حاوی مطلب مهمی نبوده است، یا اینکه دست آنها و نسلهای بعدی همفکر و طرفدار آنها، باز باشد برای اینکه با مارک و برچسب شرک هر کاری را در جزیره العرب خواستند انجام دهند و با آثار و شعائر اسلامی هر طور می خواهند رفتار نمایند

ص: 58

اصلاً نیاوردن فراز سوم برای باز بودن راه احتمالات در آینده، عمداً انجام گرفته چنانچه:

ابن حجر می نویسد: قال الداودی: الثالثة الوصية بالقرآن و به جزم ابن التین. و قال المهلب: بل هو تجهيز جيش اسامه و قواه ابن بطال. و قال عیاض: یحتمل ان تكون هی قوله: «ولا تتخذوا قبیری وثناً». (1)

داوودی گفته است: مطلب سوم سفارش درباره قرآن بوده است ابن تین نیز همین قول را پذیرفته است.

به اعتقاد مهلب، مطلب سوم سفارش درباره آماده ساختن مقدمات سپاه اسامه بوده است. ابن بطال نیز این قول را تقویت کرده است. غافل از اینکه جیش اسامه را خود آن حضرت تجهیز کرد و فرمان حرکت آن را صادر نمود. بنابر نوشته شهرستانی و جمع دیگری از عالمان اهل سنت، پیامبر صلی الله علیه و آله متخلفان جیش اسامه را نیز لعن کرده بودند. (2)

قاضی عیاض نیز احتمال داده مطلب سوم این باشد که قبر پیامبر صلی الله علیه و آله را بت قرار ندهند. این مطلب هم هیچ دلیلی ندارد.

بلکه چنانچه احتمال می دهیم، بر فرض که فرازهای پایانی ساختگی نباشد، مطلب مهمی درباره ی هدایت امت بود. این چیزی است که عمر نمی خواهد از سوی رسول خدا مکتوب شود اینها با مسأله جانشینی رسول خدا توسط حضرت علی مخالف بودند و این یک توطئه حساب شده بود و آنقدر مهم بود که اینها حاضر می شوند

ص: 59

1-1 . فتح الباری، ج 8، ص 135؛ ارشاد الساری، ج 5، ص 170.

2-2 . شهرستانی، ملل و نحل، ج 1، ص 23؛ ابن ابی الحدی، شرح نهج البلاغه، ج 2، ص 21.

به ساحت پیامبر صلی الله علیه و آله اسائه ادب کنند و نسبت هذیان گویی به او بدهند. لذا همین عمر ابن خطاب که به بهانه تب داشتن پیامبر، وصیت او را ناقد نمی داند! در زمان ابوبکر چگونه اقرار او را حجت می دانند؟

ابوبکر در آخرین لحظات زندگی اش به عثمان دستور داد که بنویسد «اما بعد» سپس از هوش رفت. عثمان در همان لحظه ای که ابوبکر از هوش رفته بود، نوشت: اما بعد فقد استخلفت علیکم عمر بن الخطاب و لم أکم خیرا؛ اما بعد، پس عمر ابن خطاب را خلیفه شما قرار دادم و از هیچ خیری درباره شما فروگذار نکردم.

پس از آن ابوبکر به هوش آمد و گفت: آن چه را نوشتی بخوان. عثمان نوشته را برای او خواند. ابوبکر گفت: «ترسیدی که مردم دچار اختلاف شوند؟» عثمان گفت: «بله.» سپس ابوبکر همان نوشته را تأیید کرد. (1)

چنانکه می بینید، ابوبکر در حالی فرمان خلافت عمر را صادر کرد که در حال اغما و بیهوشی به سر می برد، ولی هیچ کس نگفت هذیان می گوید.

لازم به ذکر است با توجه به تعریفی که از قرآن پیرامون غلو کردیم می توان نتیجه گرفت که تمامی این موارد از نمونه های بارز غلو به شمار می رود.

ص: 60

1-1. الکامل فی التاریخ، ج2، ص425؛ تاریخ طبری، ج3، ص429؛ ابن سعد در طبقات، ج3، ص200؛ ابن حیان، کتاب الثقات، ج2، ص192.

از علل و عوامل پیدایش اعتقادات غلوآمیز، راه یابی اندیشه های عوامل بیگانه از اسلام را در میان مسلمین ذکر کرده اند. برخی از پیروان دین یهود و نصاری که خود گرفتار غلو بودند، به ظاهر اسلام آوردند و طرز فکر خود را وارد شریعت مقدس اسلام نمودند.

آنان مضامین عهد عتیق و جدید را که به وسیله گروهی از علمای دین فروش، تحریف و نسخ شده بود، به صورت وحی الهی که بر قلوب پیامبران پیشین نازل شده است در اختیار اجتماع اسلامی قرار دادند. در نتیجه یک رشته عقایدی را که به اسلام ارتباطی نداشت، در کلام الهی و قصص قرآن و حالات پیامبران، در بین مسلمین انتشار پیدا کرد.

باید توجه داشت که آیات و معارف قرآن، بی نیاز از بیان و تفسیر

نیست و علاقه انسان به شناخت حالات پیامبران گذشته، از علاقه او به تاریخ جهان و بشر، سرچشمه می گیرد و تکامل جامعه در تاریخ و حکومت و ملت را با حوادث و مسایل جدیدتر رو به رو می سازد. درست است که وظیفه امت اسلامی این بود که پاسخ این نیازها را از کتاب خدا و وارثان علوم او جستجو کنند، لکن نفوذ بیگانگان راه اصلی اشباع حس کنجکاوی مردم را مسدود می نمایند و در بی راهه ها، این دشمنان قسم خورده اسلام هستند که در لباس دین، با یک رشته اوهام در قالب معارف اسلامی، یگانه تاز میدان تفسیر، تاریخ، حدیث و کلام می شوند.

بر همین اصل، می بینیم در عصر خلیفه دوم دنیای اسلام شاهد دو

حادثه تلخ می باشد یکی ممنوعیت از نگارش و نقل حدیث از پیامبر گرامی اسلام و دیگری صدور مجوز قانونی برای احبار یهود و راهبان مسیحی تا بدون هیچ واژه و پروایی بیانگر تاریخ و قصص پیامبران و ناشران معارف گردند و آنچنان به خلفا نزدیک شوند که آنان مشکلات دینی خود را با چنین افرادی در میان بگذارند و حکم الهی را از ایشان پرسند. در نتیجه آنچنان چهره تاریخ اسلام را با افسانه های کهنه و پندارهای بی اساس مشوّش سازند که حدّ و مرز ندارد. در این مورد سخنان ابن خلدون درباره کتب تفسیر شنیدنی است که می گوید: «در کتابهای تفسیر سخنان بی سر و ته زیاد است. علت آن این است که جامعه اسلامی در آن روز دور از کتاب و علم بوده و چادرنشینی و بی سوادی بر آنان غالب بود، و اگر به شناخت

چیزی راجع به آغاز آفرینش، علل اشیاء و راز هستی، علاقه پیدا می کردند. از اهل کتاب می پرسیدند و افرادی مانند وهب ابن منبه و عبدالله بن سلام و کعب الاحبار، مرجع پاسخگویی به سؤالات آنها بودند. از این رو می بینیم کتابهای تفسیر از سخنان آنان پر است. نویسندگان تفسیر نیز در شرح سخنان آنها راه مسامحه را در پیش گرفتند، در حالی که ریشه این گفتار یا تورات است و یا معجولات آنان»⁽¹⁾.

مجاهد بن جبیر در مقدمه تفسیرش می نویسد: «ان آثار مجاهد المرویه فی تفسیر الطبری والدرّ المنثور مشتمل علی کثیر من الاسرائیلیات

ص: 62

والقصص المعروفة بين أهل الكتاب أی النصارى و اليهود. (1)

در مقدمه تفسیر ابن کثیر از دکتر یوسف عبدالرحمن المرعشلی:

دخلت اسرئیلیات فی کتب التفسیر و کانت مصادر الاسرئیلیات تدور حول أربعة أشخاص هم: عبدالله بن سلام، کعب الأحبار، و وهب بن منبه، و عبدالملک بن عبدالعزيز بن جریح (2)

و نیز محقق معاصر، ابوریّه می نویسد:

«آنگاه که دعوت اسلام قوی و نیرومند گردید و بازوان آن توانا گشت، و قدرتهای مخالف شکسته شد، مخالفان دیرینه اسلام که پیوسته سدّ راه انتشار آن بودند، وقتی از رویارویی با آن مأیوس

گشتند از طریق حيله و مکر به فکر خیانت افتادند و از آنجا که قوم یهود از سرسخت ترین گروههای مخالف اسلام بودند، تصمیم گرفتند که تظاهر به اسلام کنند ولی دین خود را در دل نگاه دارند که بتوانند حيله های مؤثری را به کار ببرند.» (3)

اینها گذشته از اینکه چهره معارف و تاریخ اسلام را دگرگون کردند، سبب پیدایش بسیاری از مذاهب و فرقه های مختلف گردیدند که در جامعه موجبات تنازعات شدید گروهی را فراهم سازند و به اختلاف جامعه اسلامی بیشتر دامن زنند و در نتیجه از حربه «اختلاف بینداز و حکومت کن» به اهداف خود برسند.

ص: 63

1-2 . تفسیر مجاهد، ج 1، ص 36.

2-3 . مقدمه تفسیر ابن کثیر، ج 1، ص 19.

3-1 . اضواء علی السنة المحمدیه، ص 137.

آنچه بیش از هر چیز دیگر، عامل شکستن وحدت مسلمین و ایجاد اختلاف و پیدایش فرق و مذاهب گوناگون گردید منع نگارش و نقل احادیث پیامبر صلی الله علیه و آله بود. این مسأله سبب شد که اخبار و روایات صحیح رسول گرامی اسلام از اذهان و اندیشه ها، محو گردد و دومین حجت خدا پس از قرآن مجید دستخوش نسیان و فراموشی شود.

ارزش و اهمیت سخنان پیامبر صلی الله علیه و آله تا آنجا بود که خداوند می فرماید: ... از روی هوای نفس سخن نمی گوید، بلکه وحی است که بر او فرستاده می شود. (1)

در همین رابطه است که پیوسته حاملان احادیث ستوده شده اند و پیامبر درباره آنان می فرماید: «نَصَّرَ اللَّهُ امْرَأً سَمِعَ مَقَالَتِي فَوَعَاهُ وَ حَفِظَهَا وَ بَلَّغَهَا؛ (2) خدا چهره آن کس را زیبا سازد که سخن مرا بشنود، آن را بفهمد، حفظ کند و به دیگران برساند.»

نگارش حدیث در زمان خود رسول الله وجود داشته است. در این زمینه احادیث فراوانی وجود دارد.

دکتر صبحی صالح می نویسد: «قطعی و مسلم است که عده ای از اصحاب پیامبر صلی الله علیه و آله در حیات آن حضرت دست به نگارش حدیث زده اند و عده بیشتری نیز در سالهای پایانی پیامبر به ضبط روایات اقدام نمودند. سپس به نمونه هایی اشاره می کند، از جمله سعد ابن عبادة انصاری صحیفه ای در اختیار داشت که در آن پاره ای از احادیث

ص: 64

1-2 . نجم/4.

2-1 . سنن ترمذی، ج 5، ص 34، حدیث 2657.

و سنن رسول الله صلى الله عليه و آله را گردآوری کرده بود. جابر ابن عبدالله انصاری در حیات رسول الله صحیفه ای تدوین نمود در باب مناسک حج . صحابی معروف ابن عباس پس از رحلت آن حضرت روایات و سنن رسول خدا را به نگارش در آورد. اما همه اینها از بین رفت.»(1)

قدرت منع حدیث به حدی بود که: «ابوبکر، پانصد حدیث از پیامبر نوشته بود، همه را سوزانید.»(2)

جریان ممنوعیت نگارش و نقل روایات پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله است که به

دستور خلفا به ویژه خلیفه دوم پدید آمده است. در آثار و نوشته های نویسندگان اهل سنت درباره انگیزه ها و علل این اقدام توجیهاتی دیده می شود که به بحث و بررسی آن خواهیم پرداخت. آنچه در اینجا لازم است بررسی شود، پیامدهای منع نگارش حدیث و تأثیر تأخیر در نگارش و تدوین احادیث پیامبر صلی الله علیه و آله در سرنوشت تاریخ حدیث است. آیا این حرکت به سود جامعه اسلامی و مسلمانان تمام شده یا آثار مخرب و زیانباری برای امت اسلامی داشته است؟

اگر با دیدی واقع بینانه و منصفانه بنگریم، مشاهده خواهیم کرد که در اثر این عمل زیانهای فراوانی متوجه فرهنگ اسلامی شده است که به هیچ وجه قابل جبران نیست. یکی از این آثار، مخفی ماندن بسیاری از مجموعه های حدیثی و از بین رفتن آنهاست.

شیخ محمد ابوزهو در این باره می گوید: یک قرن گذشت و هیچ یک از خلفا فرمان گردآوری حدیث را به دانشمندان صادر نکردند،

ص: 65

1-2 . علوم الحدیث و مصطلحه، ص 23 - 12 با گزینش.

2-3 . مستدرک حاکم، ج 1، ص 102. تذکرة الحفاظ، ذهبی، ج 1، ص 5.

بلکه آن را به حافظه آنان وانهادند. گذشت این زمان طولانی از بین رفتن بسیاری از حافظان حدیث، یعنی صحابه و تابعین را به دنبال داشت. (1)

برخی از صحابه از ترس تازیانه، شکنجه، تبعید و دیگر محرومیت‌های اجتماعی، از نقل سخنان پیامبر صلی الله علیه و آله سرباز می زدند. حتی ابوهریره که به «مُکَثِّر حدیث» معروف گشته بود، از ترس تازیانه خلیفه، احادیث پیامبر صلی الله علیه و آله را کتمان می کرد و می گفت: ما توان و

جرات گفتن «قال رسول الله صلی الله علیه و آله» را نداشتیم تا زمانی که عمر از دنیا رفت. (2)

از جمله آثار تلخ منع نگارش احادیث نبوی صلی الله علیه و آله، متهم شدن دین اسلام و مسلمانان به عقب ماندگی و دور افتادن از قافله فرهنگ و تمدن بشری و جعل احادیث است. محمد ابوریه در این باره می نویسد: از جمله پیامدهای تأخیر در امر تدوین حدیث، پس از قرن اول هجری و بخش زیادی از قرن دوم، این است که درهای نقل حدیث گشوده شد و جریان جعل حدیث بدون هیچ قانون و ضابطه ای رونق و گسترش یافت. (3)

منع نگارش حدیث موجب شد میدان برای نشر و گسترش اسرائیلیات باز شود و احادیث صحیح و ساختگی درهم آمیخته گردد. با گذشت زمان، کار تشخیص و جدا سازی احادیث صحیح از

ص: 66

1-1 . تدوین السنة الشریفه، ص 482 به نقل از الحدیث و المحدثون، ص 127.

1-2 . همان، ص 487 به نقل از البداية و النهایة، ج 8، ص 115.

2-3 . اضواء علی النسبة المحمّدیة، ص 118.

سقیم، مشکل تر شد. ابوریه در این زمینه به تفصیل به بحث و بررسی پرداخته و خطر و زیان نفوذ اندیشه های انحرافی یهود را به فرهنگ اسلامی گوش زد کرده است. (1)

علامه سیدمرتضی عسکری در این باره می نویسد:

مسلم از زمانی که مکتب خلفا باب نقل حدیث از پیامبر صلی الله علیه و آله را مسدود کرد، باب نقل روایات اسرائیلی را به طور کامل به روی آنان

گشود. این امر بدین شکل صورت گرفت که به افرادی مانند تمیم داری نصرانی و کعب الاحبار یهودی اجازه داده شد تا احادیث اسرائیلی را به میل خود در میان مسلمانان گسترش دهند. (2)

ابن ابی الحدید از کتاب الاحداث مدائنی نقل می کند:

معاویه از نشر احادیث در فضایل علی علیه السلام منع می کرد، و متقابلاً به وضع و ساختن احادیثی در فضایل خلفا و صحابه غیر از علی علیه السلام سفارش می کرد و پولهای فراوانی برای این کار خرج می کرد و نیز به نقل از ابن عرفه که معروف است به نقطویه که از بزرگان محدثین است می نویسد: اکثر احادیث جعلی در فضایل صحابه در زمان بنو امیه که منع کتابت حدیث تا آن زمان ادامه داشت، انجام شد. (3)

استاد جعفر سبحانی نیز در این باره می نویسد:

اسلام و مسلمانان در اثر منع نگارش حدیث و نشر آن، خسارات

ص: 67

1-3. همان، ص 147 - 145.

2-1. معالم المدرستین، ج 2، ص 57.

3-2. شرح نهج البلاغه، ج 11، ص 44 - 44 برای اطلاع بیشتر در این زمینه به کتاب الکامل فی التاریخ، ج 3، ص 430 سخن مغیره بن شعبه مراجعه شود.

بزرگی را متحمل شدند که با آمار و ارقام قابل شمارش نیست، چگونه قابل شمارش باشد. در حالی که این امر موجب پیدایش هرج و مرج در اعتقادات، اعمال، اخلاق، آداب و حتی جوهره و کنه دین و اصول آن گردیده است. خلاصه حاصل از این عمل، زمینه های مناسبی را برای پیدایش بدعتهای یهودی و یاوه های مسیحی و افسانه های زردستی، به ویژه از سوی دانشمندان یهود و نصاری به وجود آورد، تا احادیث

فراوانی جعل کنند و آنها را به پیامبران الهی نسبت دهند، همچنان که افسانه هایی را ساختند و به پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله نسبت دادند. (1)

برخی از اهل تحقیق گفته اند که تصمیم مهم خلیفه دوم، عمر، در جلوگیری از کتابت حدیث رسول خدا صلی الله علیه و آله، به خاطر پیروی از اهل کتاب بوده است. (2) از عروة بن زبیر نقل شده است که عمر تصمیم به نوشتن احادیث و سنن رسول خدا صلی الله علیه و آله گرفت. او در این باره با صحابه مشورت کرد؛ همه آنان با این اقدام موافق بودند. عمر یک ماه در این باره تأمل کرد، آن گاه گفت: من فکر کردم و دیدم که پیش از شما، اهل کتاب در کنار کتاب خدا، کتابهایی نوشتند و بر آنها تکیه کردن و در نتیجه، کتاب خدا را رها نمودند؛ اما من کتاب خدا را با چیزی نمی پوشانم. (3)

در گزارش دیگری آمده است که عمر آنچه را که دیگران نوشته بودند، جمع آوری کرده، دستور داد تا آنها را بسوزانند. سپس گفت:

ص: 68

1-1 . الملل و النحل، ج 1، ص 65.

2-2 . بحوث مع اهل السنة والسنة، ص 97.

3-3 . تقیید العلم، ص 50.

«أمنيته كأمنية اهل الكتاب» و یا «مثناة كمثناة اهل الكتاب»⁽¹⁾

به هر حال، با وجود ممنوعیت رسمی نگارش حدیث، بسیاری از عالمان اهل کتاب (احبار و رهبان) اجازه نشر روایات اسرائیلی را از خلیفه داشتند و آزادانه، اندیشه های انحرافی خود را منتشر ساختند.⁽²⁾

پیامدهای منع نگارش حدیث فراوان است.⁽³⁾ اما شاید بتوان گفت مهم ترین اثر آن، دور شدن امت اسلامی از اهل بیت پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله و سرپوش نهادن بر فضایل آنان بود؛ زیرا از این رهگذر، احادیث معتبر بسیاری در باب فضایل اهل بیت علیهم السلام از میان رفته است.⁽⁴⁾

اگر خلفای بعد از رسول خدا در مورد نگارش و تدوین سنت پیامبر صلی الله علیه و آله به همین مقدار اکتفا می کردند با تمام مشکلات و اثرات زیانبارش، باز قابل تحمل بود. ولی آنان علاوه بر این به افراد و عوامل نفوذی یهود و نصاری اجازه دادند و بعضا آنان را مورد حمایت قرار دادند تا به گسترش عقاید خود در اسلام پردازند و در این مسیر قصه گویان و داستان سرایان بیش از دیگران به آشفتگی در دین اسلام دست زدند.

4. میدان دادن به داستان سرایان

یکی از ریشه های اصلی و علل مهم نشر و گسترش اسرائیلیات و

ص: 69

1-4 . النهایه فی غریب الحدیث و الاثر، ج 1، ص 225.

2-5 . تاریخ سیاسی اسلام، ج 2، تاریخ خلفاء، ص 97.

3-1 . تدوین السنّة الشریفه، ص 481 به بعد.

4-2 . تقييد العلم، ص 54 به نقل از تدوین السنة الشریفه، ص 488.

احادیث جعلی در میان مردم، شیوع قصه خوانی و آزادی عمل داستان سرایان در پناه دستگاہ خلافت خلفا و دولت اموی بوده است. آزادی عمل قصه خوانان در شرایطی بوده است که نگارش و نقل حدیث و سنت پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله از سوی خلفا، به ویژه با فرمان رسمی خلیفه دوم، در دوره صحابه و تابعین ممنوع شده است. پس از

آنان، کسانی که در حوادث گذشته و تاریخ انبیا و خلقت و امثال آن بدون ذکر سند متصل به پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله سخن می گفتند، و سخنانشان نوعی شباهت ظاهری با داستان های قرآن داشت، به «قصاص» مشهور شدند.⁽¹⁾ منبع اصلی قصه خوانان را تورات و نقل های شفاهی رایج در میان عالمان یهودی و نصرانی تشکیل می داد. قصه خوانان معمولاً هنگام اقامه نماز، برای عموم مردم به ایراد سخن و داستان سرایی می پرداختند.

گفته شده است که قصه خوانی در زمان پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله و ابوبکر وجود نداشته و از زمان خلیفه دوم و با اجازه او آغاز گردیده.⁽²⁾ و به تدریج ادامه و گسترش یافته است. رواج داستان سرایی در زمانی بوده است که قصه خوانان و پندآموزان، دین و باورهای دینی را دستمایه تجارت خود ساخته، حدیث را وسیله ای برای امرار معاش خود و بر آوردن خواسته های حاکمان قرار داده بودند. بدین ترتیب، آنان بسیاری از افسانه های ملت های پیش از اسلام، به ویژه داستان های تاریخی دینی یهودیان را به نام تفسیر قرآن و به قصد تخریب یا

ص: 70

1-1 . نقش ائمه در احیای دین، ج 6، ص 83.

2-2 . تاریخ سیاسی اسلام، ج 2، تاریخ خلفا، ص 98.

تحریف مبانی اعتقادی، در لا به لای تعالیم اسلامی و تفاسیر قرآن جا داده اند. حرکت داستان سرایان با گذشت زمان گسترش یافت و زمامداران نیز آنان را برای اهداف سیاسی خود به کار گماشتند.

نتیجه هماهنگی و همکاری نزدیک حکومت با داستانسرایان و

قصاص این شد که تاریخ و عقاید و... تمامی مسایل اسلامی دست خوش نوعی تحریف و دست کاری گردید.

اعتقاد ما بر آن است که داستانسرایان و قصاص با کاری که انجام دادند تمامی متون اسلامی را آلوده به اخبار صحیح و ناصحیح کردند و دنیای اسلام را دچار مشکلات و مسایلی نمودند که تا امروز تلاش بدون وقفه علما شیعه نتوانسته است آثار تخریبی آن را از دامان فرهنگ اصیل و انسان ساز اسلام برطرف نماید. در این زمینه استاد جعفر سبحانی می فرماید:

حصيلة البحث: ان هذه العصابة التي اتينا باسمائهم وذكرنا عنهم شيئاً، كانوا هم الأسس في تسرب القصص الدينية اليهودي والمسيحي الى متون كتب المسلمين و صارت نواه لكثير من القصصين والوضاعين الذين سنجوا على منوالهم و نقلوا كل ما سمعوه من غث و سمين باسم الدين... (1)

حاصل بحث: اینکه این مشکلات و مسایلی که مقداری از آن را نقل کردیم، اساس و بنیان شد برای اینکه قصه های دینی یهود و مسیحی در متون اسلامی و کتب مسلمین سرایت کند و هسته بسیاری از

ص: 71

1-1 . کتاب ملل و نحل، ج 1، ص 97 مقدمه.

قصه های بعدی بر طبق آنها گردد و دیگران نقل کنند هرچه را شنیدند به اسم دین بدون تحقیق در صحیح بودن یا ناصحیح بودن آن.

نتیجه ساختن روایات و کار افرادی مانند کعب الاحبار، تمیم داری و وهب ابن منبّه در مورد خداوند قول به تشبیه و تجسم و در مورد

افعال بندگان قول به جبر شد و امروز اثر نامطلوب آن را شاهد هستیم ثمره تلخ منع حدیث و جدا کردن قرآن از عترت پاک پیامبر عظیم الشان اسلام ظهور فرقه هایی مانند حنابله و در رأس آنها وهابیت گردید که امروز قائل به تشبیه و تجسیم می باشند و هر چیزی که مطابق میل و نفع آنان نباشد به اسم بدعت در دین مردود می شمارند و معتقد به آن را به اسم کافر و مشرک از جامعه اسلامی طرد می نمایند.

در این زمینه استاد سبحانی مفصل بحث نمودند(1) و ما به همین مقدار اکتفا می کنیم.

یاد آوری یک نکته مهم

یکی از مسایل قابل دقت و توجه این است که انسان در طول تاریخ به اسطوره سازی پرداخته است و علاقه خود را جهت بزرگ نمایی از شخصیتها و حتی اشیای پیرامون خود، نشان داده است. عوامل متعددی را می توان تأثیرگذار در این امر دانست. مثلاً- گاهی محبت افراطی به شخص یا شیء، یا موضع گیری و بروز حساسیت در مقابل دیگران و

ص: 72

1-1 . رجوع کنید به مقدمه کتاب ملل و نحل، ج 1.

به دنبال همین مسأله است که گاهی راه را به خطا رفته و از آبشارهای مسموم عطش خویش را برطرف نموده، به گزاف گویی و خارج شدن از حق تمسک می جوید و دچار غلو می شود این مسأله خود نیاز به تحقیقی وسیع و جامع دارد که در این مختصر نمی گنجد.

در پایان نتیجه می گیریم که عواملی چون جهل، نفوذ عوامل بیگانه، تحریف و جعل احادیث، رسیدن به شهرت و سوء استفاده مالی و... از عوامل مهم و زمینه ساز عقاید و افکار غلوآمیز می باشد.

ص: 73

قبل از پرداختن به معرفی مهم ترین فرقه های غلات و بیان پاره ای از افکار و عقاید غلوآمیز آنها، اشاره ای گذرا به عوامل زمینه ساز پیدایش و ظهور این فرقه ها داشته باشیم. این امر ممکن است در بدو نظر تکرار آنچه در فصل دوم گذشته، باشد. ولی به دلیل اینکه بتواند راهی برای دقت نظر محققان و صحت قضاوت آنان پیرامون آنچه در این فصل خواهد آمد، باشد. از اهمیت و ارزش برخوردار است.

الف. با ایجاد شعار و قانون «حسبنا کتاب الله» جامعه مسلمین از دسترسی به احد الثقلین یعنی امامان معصوم و شایسته محروم ماند مع الاسف همان مسأله ای که پیامبر گرامی اسلامی اینقدر تأکید بر آن داشتند و فرمودند برایم قلم و کاغذ بیاورید تا برای شما بنویسم که کتاب خدا و عترت جدایی پذیر نیست و اینها با شعار کفایت کتاب خدا و نسبت هذیان گویی به پیامبر منشاء تمام گرفتاریهای مسلمین

شدند و عملاً در خانه اهل بیت پیامبر صلی الله علیه و آله که مفسران واقعی قرآن

بودند، بسته شد. در نتیجه مردم در تأویل و توجیه برخی از آیات متشابه قرآن آزادانه حرکت کردند و لذا در پاره ای از موارد مرتکب افکار و عقاید غلوآمیز شدند. همین امر موجب پیدایش فرقه های غالی در گذر زمان گردید.

ب. میدان دادن به جاعلان حدیث و قصّه خوانان و حتی مساعدت مالی و غیره به آنان از طرف حکومت‌های بعد از پیامبر صلی الله علیه و آله، خود زمینه بسیار قوی نفوذ فکری بیگانگان از اسلام، در جامعه مسلمین بوده و توانسته در پیدایش عقاید غلوآمیز نقش به سزایی ایفا نماید.

ج. ظلم و ستم و فشار و شکنجه دوستداران اهل بیت توسط حکومتها و واکنش آنها در مقابل این ستمها از یک طرف و ذکر مناقب ساختگی برای افرادی که شایستگی آن را نداشتند از طرف دیگر، از نظر روانی مردم ساده خصوصا افرادی که از ضعف علمی و عقیدتی و فکری برخوردار بودند را بر آن داشت تا برای مقابله با حکومتها، مرتکب ابراز اعتقادات افراطی گشته و در بیان کرامات و فضایل به حق ائمه مبالغه نموده و آنان را تا مرز خدایی یا نبوت بالا برند.

زیرا عظمت و جودی ائمه معصومین علیهم السلام مخصوصا امام امیرالمؤمنین حضرت علی علیه السلام آنقدر زیاد و فوق العاده بود که توجه افکار عمومی را به خود معطوف نمود و در مقابل این فضایل و کرامات حتی بزرگان دچار افکار غلوآمیز شدند تا آنجا که از

شخصیت های بزرگ اهل سنت چنین نقل شده است:

عمر بن خطاب می گوید: زنهای عالم عقیم هستند از اینکه

فرزندی مانند علی بیاورند (نقل به مضمون است).

در این مورد از شافعی نقل کردند که این گونه سروده است:

ومات الشافعی و لست ادري علی ربه ام ربه الله

و یا اشعاری که از ابن ابی الحدید نقل شده است:

یابرق ان جنت الغری فقل له اتراک تعلم من بارضک مودع

فیک ابن عمران الکلیم و بعده عیسی یقّیه و احمد یتبع

بک فیک جبرئیل و میکائیل و اسرافیل و الملاء المقدس اجمع

این گونه مطالب که فراوان است . به همین مقدار اکتفا می کنیم موجب انحراف و غلو گردید. (1)

د. اصولاً دستگاههای سیاسی حاکم بر جامعه سعی دارد برای ادامه حکومت، با مخالفان به هر شیوه ممکن برخورد نماید. در این امر حکومت آن روز جامعه اسلامی نیز یکی از راهها و شیوه های برخورد، با مخالفان را اتهام غلو می دانست. آنان با تهمت غلو و افکار و عقاید غلوآمیز به مخالفان، خون آنان را ریخته و در نابودی آنها از هیچ کوششی فروگذار نکردند و دامنه این تهاجمات بیشتر متوجه شیعیان و دوستان اهل بیت پیامبر صلی الله علیه و آله بوده است.

ه. شیعه واقعی امامان معصوم علیهم السلام چگونه می توانند دارای عقاید و افکار غلوآمیز شوند، در حالی که در کنار ائمه بودند و در بسیاری از

مواقع عقاید خود را بر آنان عرضه می داشتند و مُهر تأیید و صحت دریافت می کردند . مانند حضرت عبدالعظیم حسنی که عقاید خود را

ص: 76

بر امام هادی علیه السلام عرضه داشت و دیگران.

و. براساس حدیث افتراق امت پیامبر صلی الله علیه و آله به هفتاد و سه فرقه که با اختلاف و تفاوت در نقل هم در کتب اهل سنت آمده است و هم در کتب معتبر شیعه (1). به خاطر رعایت اختصار از ذکر کامل آن خودداری می کنیم. تنها یک گروه نجات یافتگان و چنانچه در ذیل حدیث آمده با استناد به آیه «الَّذِينَ يَتَّبِعُونَ الرَّسُولَ النَّبِيَّ الْأُمِّيَّ...» (2) و حدیث ثقلین، آن گروه فقط بر شیعه اثنی عشری منطبق است (وگرنه استدلال به این حدیث با مشکل رو به رو خواهد شد) زیرا شیعه اثنی عشری عقاید خود را از کتاب خدا و سنت پیامبر و معصومین اخذ نموده است. غالی بودن این گروه بعید به نظر می رسد که ما در پایان همین فصل به معرفی شیعه و حدیث افتراق می پردازیم.

بنابراین اغلب فرقه هایی که رهبرانشان به عنوان شیعه و اصحاب ائمه علیهم السلام معرفی کرده اند اینها به مدارک اهل سنت است؛ والا ائمه هیچ زمانی این افراد را به عنوان اصحاب یا شاگرد خود قبول نداشتند و این کار دستگاههای سیاسی برای متهم کردن ائمه و نابودی شیعه بود.

ز. آنچه از فرق غلات به شیعه منتسب گردیده، کار فرق نویسان است که خود جای تأمل و دقت دارد در اینکه آیا آنان در این انتساب

ص: 77

1-1. کتب اهل سنت: منسند احمد بن حنبل، ج 4، ص 102؛ السنة ابن ابی عاصم، ج 1، ص 75؛ سنن دارمی، ج 2، ص 314؛ سنن ترمذی، ج 5، ص 26 و المستدرک حاکم نیشابوری، ج 1، ص 218. در منابع شیعی مانند: خصال، معانی الاخبار و امالی صدوق؛ روضه کافی؛ احتجاج طبرسی؛ کتاب سلیم ابن قیس و بحار الانوار. با اختلافات در تعابیر.

2-2. اعراف/ 157.

راه حق و صواب را پیموده اند یا اینکه عواملی وجود داشته که دست به این کار بزنند. در یک کلام، علم فرقی نیز مانند تاریخ و تفسیر و علوم دیگر از بازیهای زمانه مصون نماند.

با توجه به موارد یاد شده اکنون به معرفی برخی از مهم ترین فرقه های غلات و افکار و عقاید آنان مطابق آنچه فرق نویسان آورده اند می پردازیم.

الف. غلات قبل از اسلام

انجیل و الوهیت حضرت عیسی علیه السلام

همانطور که قرآن کریم در آیه 171 سوره مبارکه نساء و آیه 77 سوره مبارکه مائده، به صراحت غلو مسیحیان را پیرامون حضرت عیسی علیه السلام مطرح نموده و با توجه به تفاسیر پیرامون آیات فوق روشن شد که اهل کتاب از یک طرف این عبد صالح و پیامبر بزرگ الهی را تا حد خدایی بالا بردند و از طرف دیگر با نسبت ناروا دادن به حضرت مریم علیها السلام شخصیت او را پایین آوردند. اکنون مواردی را که ارباب کلیسا با تمسک به آن، هنوز هم قائل به الوهیت آن بزرگوار می باشند و این اعتقاد غلوآمیز را تبلیغ و ترویج می کنند بیان می نماییم:

* یکی از استدلالهایی که بزرگان کلیسا برای الوهیت مسیح ذکر می کنند این جمله مسیح است که فرمود: «من و پدر یکی هستیم»⁽¹⁾.

آنها این جمله را یکی از واضح ترین استدلال خود بر الوهیت

ص: 78

مسیح می دانند؛ زیرا خود او گفته من با پدر یکی هستیم یعنی ذات هر دو یکی است.

البته باید متذکر شویم این برداشت ناصحیح می باشد. با کمی دقت در فرمایشات حضرت عیسی علیه السلام به این نکته پی می بریم:

«ای پدر قدوس اینها (حواریون) را که به من دادی به اسم خود نگاه دار تا یکی باشند چنانکه ما هستیم.»⁽¹⁾

«آیا در تورات نوشته نشده است که من گفتم شما خدایان هستید؟ پس اگر آنانی که کلام خدا به ایشان نازل شد خدایان خواند و ممکن نیست که کتاب محو گردد.»

«خدا در جماعت خدا ایستاده است و در میان خدایان داوری می کند... سپس از جانب خدا سخن می راند و می فرماید من گفتم شما خدایانید و جمیع شما فرزندان حضرت اعلی لیکن مثل آدمیان خواهید مرد و چون یکی از سروران خواهید افتاد.»⁽²⁾

با توجه به آنچه ذکر شد هیچگاه اتحاد ذات خدا با حضرت عیسی از کلام آن حضرت استفاده نمی شود.

* یکی دیگر از استدلالهای ارباب کلیسا برای اثبات الوهیت مسیح این آیه است:

«نه برای اینها فقط سؤال می کنم، بلکه برای آنها نیز که به وسیله کلام ایشان را به من ایمان خواهند آورد تا یک گردند چنانکه تو ای پدر در من هستی و من در تو تا ایشان نیز در ما یک باشند تا جهان

ص: 79

1-1 . همان، 12:17.

2-2 . تورات، مزامیر مزموور 6/82.

«آیا باور نمی کنی که من در پدر هستم و پدر در من است؟ سخنهایی که من به شما می گویم از خود نمی گویم، لکن پدری که در من ساکن است او این اعمال را می کند. مرا تصدیق کنید که من در پدر هستم و پدر در من است...» (2)

این کلام نیز به نظر دانشمندان کلیسا سندی بر الوهیت حضرت مسیح است؛ زیرا به طور وضوح گفته است خدا در مسیح است و مسیح در خدا و یکی از بهترین دلایلها بر این مطلب است.

لکن به نظر می رسد این برداشت از کلام عیسی علیه السلام که اتحاد او با خدا اتحاد واقعی باشد درست نیست، بلکه نوعی اتحاد مجازی است و حاکی از شدت ارتباط مسیح با خداست همین امری را که مسلمانان معتقدند که اطاعت از انبیا اطاعت از خداست.

از مویذات می توان به این جمله انجیل نیز استفاده کرد که فرمود:

«خدا محبت است و کسی که در محبت ساکن است در خدا ساکن است و خدا در او...» (3)

اگر منظور اتحاد حقیقی باشد باید بگوییم همه ایمان داران خدا هستند و هیچکس چنین حرفی را نمی زند.

* در انجیل از حضرت مسیح نقل شده که فرمود:

ص: 80

1-1 . انجیل یوحنا، 17: 20.

2-2 . همان، 11: 14.

3-3 . همان 4: 16.

پدرتان ابراهیم به خاطر اینکه روزگار مرا ببیند مسرور و شادمان شد و آن را دید و خوشنود گشت یهودیان گفتند: «تو که پنجاه سال بیشتر نداری چگونه ابراهیم را دیده ای؟»

به آنها گفت: «براستی به شما می گویم که من قبل ابراهیم هم بوده ام.»⁽¹⁾

مسیحیان این آیه را یکی از بهترین دلایلها بر الوهیت مسیح می دانند و می گویند هنگامی که می گفت «من قبل ابراهیم بودم» دلیل بر این است که او طبیعتی الهی دارد.

به نظر می رسد اگر کمترین دقتی در این کلام بشود مطمئناً جسم مسیح منظور نبوده، بلکه او به صورت مجاز سخن گفته است؛ چرا که ابراهیم روز ولادت مسیح را ندیده و همین طور روز پیامبری و... همه اینها بعد از ابراهیم علیه السلام به وقوع پیوسته و این امر واضحی است. لذا مراد از قبلت، علم عیسی علیه السلام است به چگونگی ارسال و ارشادات پس منظور از خلقت، خلقت روحانی مسیح قبل از ابراهیم بوده و در کتاب مقدس می توان به آیاتی دست یافت که بگوید خدا روح مسیح را قبل از همه موجودات خلق کرده، چنانکه در روایات اسلامی هم می توان به روایاتی دست یافت که خدا روح انبیای خاص

خودش را قبل از دیگر آفریده هایش خلق کرده و این هیچ دلیلی بر الوهیت کسی نیست.

* یکی از شاگردان حضرت مسیح از وی درخواست کرد:

ص: 81

«ای آقا خدا را به ما بنمایان» و مسیح به او فرمود: «این مدت زیادی که با شما بودم مرا نشناختی ای فیلبس؟»

هر که مرا ببیند پدر را دیده است پس چگونه می گویی به من خدا را بنمایان؟»⁽¹⁾

دانشمندان مسیحی درباره این آیه می گویند: «مسیح صورت کامل و ملموس خداست که می توان آن را دید و او جلوه کامل خداست و هر که مسیح را ببیند خدا را دیده است و هر که مسیح را بشناسد خدا را شناخته است پس بحث درباره خدا به مسیح ختم می شود.»

به نظر ما این نصّ هم اصلاً بر الوهیت مسیح دلالت ندارد؛ چرا که مسیحیان معتقدند رؤیت خدا در دنیا محال است و در عهد عتیق به این نکته اشاره شده است که خداوند به موسی علیه السلام می فرماید تو روی مرا نخواهی دید. پس اگر مسیح خدا باشد، چگونه او دیده می شود؟

* یکی از استدلالهای مسیحیان برای خداوندی مسیح این است که در مواردی از کتاب مقدس، حضرت عیسی علیه السلام خود را پسر خدا خطاب کرده و از خداوند تعبیر به پدر یا پدرم کرده است، پس فهمیده می شود او پسر خداست.

«پس عیسی آوازی بلند برآورد و جان داد... چون یوزباشی که

مقابل او ایستاده بود، دید که بدین طور صدا زده، روح را سپرد، گفت: فی الواقع، این مرد پسر خدا بود.»⁽²⁾

مواردی که در کتاب مقدس مسیح پسر خدا نامیده شده، بدین قرار

ص: 82

1-1 . انجیل یوحنا، 14: 8.

1-2 . انجیل مرقس 39 - 37: 16.

است:

انجیل متی، 3:17 ؛ 4:3 ؛ 8:29 ؛ 14:33 ؛ 17:5 ؛ 26:63 ؛ 27:54.

انجیل مرقس، 1:1 ؛ 1:11 ؛ 5:7 ؛ 9:7 ؛ 14:61.

انجیل لوقا، 1:32 ؛ 4:41 ؛ 9:35 ؛ 22:70.

انجیل یوحنا، 1:34 ؛ 1:49 ؛ 9:35 ؛ 10:36 ؛ 19:7.

در ادبیات کتاب مقدس همه مؤمنین فرزندان خدا هستند و اختصاصی به مسیح ندارد دلیل بر این مدعی جمله حضرت موسی علیه السلام است که فرمود:

شما پسران یهود خدای خود هستید.»⁽¹⁾

و نیز در انجیل متی می خوانیم: «من به شما می گویم که:... (اعمال صالح انجام دهید) تا پدر خود را که در آسمان است پسران شوید.»⁽²⁾

مسیحیان به برخی از افعال و کارهای مسیح استدلال می کنند و چون معجزات آن حضرت را نتوانستید درست بفهمند و توجیه کنند درباره او غلو کردند و او را خدا یا پسر خدا خواندند.

با توجه به اینکه موارد غلوآمیز ارباب کلیسا بسیار زیاد است (راجع به حضرت مریم، پولوس، پاپها و...) و خود تحقیقی مستقل می طلبد ما به همین مقدار اکتفا کرده و از اطاله سخن خودداری می نمایم.

ص: 83

1-2 . تورات، سفر تثنیه 14:1.

2-3 . انجیل متی، 5:44.

پیروان بشار شعیری کوفی بودند. نام دیگر این فرقه علبائیه یا علیائیه است. گویند که علی پروردگار خالق است که در خاندان علوی هاشمی جا گرفت و ولی عبد و رسولش را در خانواده محمدی قرار داد. مانند مخمسه اظهار نمود که علی علیه السلام، فاطمه علیها السلام، حسن و حسین علیهما السلام، خدا می باشند و در حقیقت فاطمه علیها السلام حسن و حسین علیهما السلام جعلی و آنان همان علی علیه السلام هستند، زیرا او امام نخستین در این میان بود. وی منکر پیغمبری حضرت محمد صلی الله علیه و آله گردید و گفت که محمد بنده علی و علی پروردگار بود. و منزلت محمد صلی الله علیه و آله را به درجه ای رساندند که مخمسه در مورد سلمان قائل هستند یعنی او را فرستاده رسول خدا صلی الله علیه و آله می دانند! (1) مخمسه گویند چون بشار شعیری منکر خدایی محمد صلی الله علیه و آله شد و پیغمبری سلمان را انکار کرد به صورت مرغی مسخ شد که او را علباء خوانند و در دریا می باشد. از این جهت این فرقه را علبائیه می خوانند. علیاً نیز گفته شده است که در این

صورت علیائیه نیز صحیح است. (2)

او قائل به اباحه، تعطیل و تناسخ بود. (3) امام جعفر بن صادق علیه السلام به او لقب شیطان بن شیطان داد و گفت که او از دریا بیرون آمد تا مردم را

ص: 84

1-1 . المقالات والفرق، ص 59؛ الخطط، ج 2، ص 353؛ الفرق الاسلامیه، ص 43.

1-2 . المقالات والفرق، ص 60؛ رجال کشی، ج 2، ص 702؛ عبدالرحمن بدوی، شخصیات قلعه، ص 49.

2-3 . المقالات والفرق، ص 59؛ رجال کشی، ج 2، ص 702؛ شخصیات قلعه، ص 49.

بفریبید؛ حضرت او را کافر، فاسق و مشرک خواند هر چند بشار ظاهرا سعی می کرد که خود را پیرو امام وانمود کند. (1)

2. بشیریه

پیروان محمد بن بشیر کوفی از موالی بنی اسد بودند. (2) وی از واقفه بود و در مورد حضرت موسی بن جعفر علیه السلام اظهار می داشت که او غائب شد و خود را به اهل نورانی و به اهل ظلمانی نشان می دهد و آن حضرت نمرد و به زندان نیفتاد، بلکه غائب و قائم ال محمد است و در هنگام غیبت، محمد ابن بشیر را جانشین خود کرد و انگشتر خود را به وی داد و آنچه را پیروانش از امر دین و دنیا احتیاج دارند به او آموخت و بعد از وی، او امام است. (3) او می گفت ظاهر انسان آدم و باطنش ازلی است و به ثنویت اعتقاد داشت هشام ابن سالم با او مناظره کرد و به آن اقرار نمود. (4)

او معتقد به حلول بود و می پنداشت تمام کسانی که منسوب به حضرت محمد صلی الله علیه و آله هستند مانند خانه ها و ظرفها می باشند و محمد صلی الله علیه و آله پروردگاری است که در تن هر کس که منتسب به آن حضرت باشد حلول می کند. او زاییده نشد و نخواهد زاید و در این حجابها، پنهان مانده است. (5) او فردی حيله گر و شعبده باز بود و از

ص: 85

-
- 1-3. رجال کشی، ج2، ص701؛ تنقیح المقال، ج1 باب بشار، ص170؛ منهج المقال، ص65.
 - 2-4. رجال کشی، ج2، ص775؛ علم الهدی، الفصول المختاره، ج2، ص94؛ فرق الشیعه، ص122.
 - 3-5. رجال کشی، ج2، ص775؛ فرق الشیعه، ص122؛ المقالات الفرق، ص63 و 91.
 - 4-6. رجال کشی، ج2، ص775؛ المقالات والفرق، ص91؛ قاموس الرجال، ج8، ص78.
 - 5-1. المقالات والفرق، ص60.

پارچه حریر تصویر ابوالحسن را ساخته و با ادویه خاصی آن را رنگ کرده بود و با ترفندهای زیرکانه ای کاری می کرد که شبیه صورت انسان می شد. او این پارچه را جمع می کرد و هرگاه می خواست شعبده بازی کند در آن می دمید و آن را برپا می داشت و به اصحابش می گفت که ابوالحسن نزد من است و اگر دوست دارید او را ببینید و بدانید که من پیامبر هستم. پیش من بیایید و از طریق شعبده بازی به آنان وانمود می کرد که با ابوالحسن صحبت می کند و با او مناجات می نماید تا اینکه خبر این کار، به هارون الرشید رسید او نیز دستور دستگیری او را داد و به علت زندقه گردنش را زدند. (1)

او فردی اباحی مذهب بود و منکر احکام شرع گشت و تنها نمازهای پنجگانه و روزه ماه رمضان را مستثنی می نمود و ازدواج با محارم چه مرد و یا زن را حلال دانست و به این آیه استناد کرد: «مرد و زن را به ازدواج آنان درمی آورد» (2) معتقد به تناسخ بود و می پنداشت ائمه یکی

هستند و تنها از بدنی به بدن دیگر منتقل می شوند. (3) در مذهب آنان همه افراد در همه چیز حتی زن، مال و خوراکی مشترک هستند. (4) آنان ائمه دیگر از فرزندان امام موسی علیه السلام را ناپاک داشتند و از انسایشان جدا کردند و تکفیر نمودند و اموال و خونهایشان را مباح ساختند. (5)

ص: 86

1-2. رجال کشی، ج2، ص776؛ بحارالانوار، ج25، ص310؛ قاموس الرجال، ج8، ص79.

2-3. فرق الشیعه، ص123؛ تنقیح المقال، ج2 باب محمد، ص88.

3-1. المقالات والفرق، ص92؛ رجال کشی، ج2، ص776.

4-2. فرق الشیعه، ص123؛ قاموس الرجال، ج8، ص78.

5-3. فرق الشیعه، ص123؛ المقالات والفرق، ص92.

از غلات و پیروان بیان بن سمعان تمیمی نهدی هستند. نام این فرد بیان بن سمعان فهدی و «بیان بن سمعان تمیمی» نیز آمده است. او از معاصرین حضرت علی ابن الحسین علیه السلام و محمد باقر علیه السلام بود. (1) او نخست خود را جانشین ابوهاشم عبدالله بن محمد بن حنفیه می دانست. بعد غلو کرد و علی را خدا شمرد و معتقد به تناسخ و رجعت شد. (2) سپس دعوی نبوت کرد و به امام باقر علیه السلام نامه نوشت که اسلام بیاور تا سلامت بمانی و بالا روی و نجات یابی و موفق شوی؛ زیرا تو نمی توانی که خداوند در کجا و نبوت و رسالت را قرار داده است و تنها وظیفه رسول، رساندن است و کسی که انذار کرد عذرهای را کنار گذارد. حضرت نیز عمر و ابن ابی عقیف ازدی فرستاده بیان را مجبور نمود تا نامه را بخورد. او نیز خورد و مرد. (3)

او می پنداشت مقصود خداوند از آیه «این بیانی برای مردم و هدایت و موعظه ای برای متقیان است.» (4) خود وی می باشد. (5) او ادعا کرد که اسم اعظم را می داند و با آنان با سیاره زهره صحبت می کند و او جوابش را می دهد. (6) و خداوند ازلی و ابدی و مردی از نور است و در روز

ص: 87

1-4. الانساب، ج2، ص386؛ قاموس الرجال، ج2، ص246؛ الفصل، ج4، ص185.

2-5. المختصر، ص37؛ محمد ابن یوسف کرمانی؛ الفرق الاسلامیه، ص35، احمد بن یحیی الیمانی، المنیه و الامل، ص30.

3-6. فرق الشیعه، ص58، الملل و النحل، ج1، ص114؛ قاموس الرجال، ج2، ص247.

4-1. ال عمران/138.

5-2. الفرق بین الفرق، ص145؛ فرق الشیعه، ص158؛ التبصیر، ص124.

6-3. الحور العین، ص260؛ مقالات الاسلامین، ج1، ص66؛ الفرق بین الفرق، ص145.

قیامت تمام اعضای او نابود می شود و تنها چهره اش باقی می ماند. (1) زیرا خداوند فرمود: «هر چیزی نابود می گردد مگر وجه او». (2)

بر حضرت علی ابن الحسین علیه السلام دروغ می بست، احادیث جعلی زیادی را به او نسبت می داد. امام صادق علیه السلام نیز فرمودند که آیه «هر تهمت زنده گناهکار» (3) در مورد هفت تن نازل شد که یکی از آنان بیان بن سمعان می باشد. (4) سرانجام در مسجد کوفه شورش کردند. خالد بن عبدالله قسری او و پانزده نفر دیگر از یارانش را دستگیر کرد. آنان را با طناب بستند و بر آنان نفت ریختند و آتش زدند و همه سوختند جز یکی که فرار کرد وقتی به عقب نگاه کرد دید که دیگران در آتش هستند برگشت و خود را بار دیگر در آتش انداخت. این واقعه در سال 119 بوقوع پیوست. (5)

عده ای از بیانیه معتقدند که او پیامبر بوده و قسمتی از دین محمد علیه السلام را نسخ کرد. (6) و عده ای نیز او را خدا می دانند و می گویند که بیان به آنان گفت: روح پروردگار در انبیاء و ائمه یکی پس از دیگری وارد شد (تناسخ) تا اینکه به ابوهاشم رسید و پس از او به بیان انتقال یافت لذا برای خود ربوبیت قائل گردید. (7)

ص: 88

1-4. المختصر، ص 146؛ الحور العین، ص 161، الفرق الاسلامیة، ص 35.

2-5. سوره قصص / 88.

3-6. شعراء / 222.

4-7. رجال کشی، ج 2، ص 577 و 590؛ قاموس الرجال، ج 2، ص 245 - 246؛ منتهی المقال، ص 68.

5-8. الکامل، ج 5، ص 208؛ فرق الشیعه، ص 50؛ المقالات والفرق، ص 33.

6-1. التبصیر، ص 124؛ المختصر، ص 145؛ المقالات والفرق، (قسمت تعلیقات)، ص 175.

7-2. التبصیر، ص 124؛ المختصر، ص 145؛ المقالات والفرق، (قسمت تعلیقات)، ص 175.

او نیز گفت جزو الهی در علی علیه السلام حلول کرد و در او با جسدش متحد شد. از این رو هنگامی که از ملاحم خبر می داد علم غیب می دانست و در خیبر را نیز به این وسیله گنبد و در این مورد است که فرمود: به خدا قسم من در خیبر را با نیروی بدنی و به حرکت غذایی نکندم، بلکه با نیروی ملکوتی آن را از جا در آوردم. (1)

و نیز گفت که علی علیه السلام گاهی ظاهر می شود و در تفسیر کلام خداوند تعالی «آیا (کافران) منتظرند که خداوند و ملائکه در پرده هایی از ابر نزد آنان بیاید» (2) اظهار داشت که منظور علی علیه السلام است و او کسی می باشد که در حجابها می آید و رعد صدای او و برق خنده اوست. (3) در مورد آیه «او کسی است که در آسمان پروردگار است و در زمین پروردگار است» (4).

می پنداشت که پروردگار زمین غیر از پروردگار آسمان است و پروردگار آسمان غیر از پروردگار زمین است و پروردگار آسمان بزرگتر از پروردگار زمین است. (5) به گمان او، علی در ابر است و با باد پرواز می کند و بعد از مرگ صحبت و بر مغتسل حرکت می کند و خداوند آسمان الله و پروردگار زمین امام می باشد. (6)

ص: 89

1-3. الملل و النحل، ج 1، ص 113؛ المقالات والفرق، (قسمت تعلیقات)، ص 175.

2-4. بقره/210.

3-5. الملل و النحل، ج 1، ص 114.

4-6. زخرف/84.

5-1. رجال کشی، ج 2، ص 592؛ تنقیح المقال، ج 1 باب الباء، ص 183؛ قاموس الرجال، ج 2، ص 244.

6-2. رجال کشی، ج 2، ص 617؛ تنقیح المقال، ج 1، باب الباء، ص 183؛ قاموس الرجال، ج 2، ص 245.

از غلات و پیروان ابوالخطاب محمد ابن مقلاص بن راشد منقری بزّار بَراد اجدع اسدی کوفی بودند. در مورد اسم او اختلاف شده است و عده ای او را ابوالخطاب محمد بن زینب اسدی اجدع، ابوالخطاب بن ابی ذئب، ابوالخطاب محمد ابن ثور و... نامیده اند. (1)

او نخست از اصحاب امام باقر علیه السلام و امام جعفر صادق علیه السلام بود. او امامان را ابتدای پیغمبر و سپس خدا دانست و به الوهیت جعفر ابن محمد علیه السلام و پدران او قائل گشته و گفت که حضرت امام جعفر صادق علیه السلام خدای روزگار خویش است و او آن کسی نیست که وی را حسّ و از وی روایت می کنند، بلکه چون از عالم بالا- به این جهان نزول کرد صورت آدمی به خود گرفت. (2)

خطابیه آیه «اما کشتی برای مساکین بود که در دریا کار می کردند خواستم معیوبش سازم» (3) منظور از کشتی ابوالخطاب، مساکین اصحابش و پادشاهی که پشت آنان بود عیسی بن موسی عباسی می باشد. او کسی است که ابوالخطاب را کشت و اباعبدالله در ظاهر در صدد نکوهش ما برآمد، اما در باطن نظرش مخالفان و دشمنان ما بود. لذا کلمه ابوالخطاب را که امام صادق علیه السلام بیان نمودند تأویل کردند و گفتند: منظور امام، قتاده بن دعامه بصری فقیه اهل بصره است.

ص: 90

-
- 1-3. الانساب، ج 5، ص 161؛ الکنی و الالقاب، ج 1، ص 64؛ محمدجواد مشکور، تاریخ مذاهب اسلام، ص 393.
 2-4. الملل والنحل، ج 1، ص 136؛ الفرق بین الفرق، ص 150؛ منهاج السنة، ج 1، ص 239.
 3-1. سوره کهف، آیه 79.

قتاده نزد ابوجعفر علیه السلام و اباعبدالله علیه السلام می آمد و مکنی به ابوالخطاب بود. ابوالخطاب و اصحابش این گونه تأویل کردند فردی که مورد لعن ابوعبدالله واقع شد آن دیگری بود و حضرت با این عمل خواست تا اصحابش را گمراه سازد و بیش از پیش در وادی نادانی قرار دهد. حضرت علیه السلام با کمال قاطعیت این گفته آنان را رد نمود. (1)

او می پنداشت که امام جعفر صادق علیه السلام او را پس از خویش قیم و وصی خود قرار داده است. سپس از این مرحله گذشت و دعوی نبوت و پیغمبری کرد و اینکه اسم اعظم را می داند و سرانجام گفت که از فرشتگان است. (2) اعتقاد داشت که او و پیروانش همان بهشت و دشمنانش دوزخی که در قرآن ذکر شده است می باشند. و بهشت و دوزخ جز دو مرد بیشتر نیستند و غیر از آنها وجود خارجی ندارند. (3)

آنان محارم را حلال شمردند و گفتند: گناهان و کارهای زشت نام مردانی است و آیه قرآن را که می فرماید: «خداوند می خواهد که بر شما آسان گیرد» (4) به این صورت تأویل کردند که توسط ابوالخطاب این آسان گیری انجام می گیرد و مادرها، دخترها، خواهرها، فرزندان، مردان، زنان را برای خودشان و برادرانشان مباح کردند و تولدها و انساب را باطل نمودند و گفتند: آنان همان کسانی هستند که از قبل در طی زمان به خصوصی بر می گشتند و در این مورد سخن خداوند

ص: 91

1-2 . المقالات والفرق، ص 54 - 55.

2-3 . فرق شیعه، ص 69 - 105 . مقالات اسلامیین، ج 1، ص 77. الفرق المفرقه، ص 42.

3-4 . التعریفات، ص 89؛ تاریخ شیعه، ص 192؛ برنارد لويس، اصول الاسماعیلیه، ص 99.

4-1 . نساء/28.

تعالی را که می فرماید: «بلکه آنان از خلقت جدید در اشتباه می باشند» (1) و «آنان را به اشتباه انداختیم آنچه بر خودشان به اشتباه افتاد» (2) و به گمان چنین تاویل کردند که تمامی اسباب توالد و نکاح تلبیس است. (3)

معتقدند اولاد حسن و حسین فرزندان خداوند و دوستان او هستند. شهادت دروغ را برای هم کیشان خود و علیه مخالفانشان در اموال، دماء و فروع حلال می دانند و معتقدند دماء، اموال و زنان مخالفانشان بر آنان حلال است. در این موارد امام جعفر صادق علیه السلام نامه ای به ابوالخطاب نوشت که: «شنیده ام تو می پنداری که زنا، خمر، صلوة، صیام و فواحش مردانی هستند. چیزی را که می گویی درست نیست.

من اصل حقم و فروع حق طاعت خداوند است و دشمن ما اصل شر می باشد و فروع و شاخه های ایشان فواحش هستند. چگونه اطاعت کنند کسی را که نشناسند و چگونه می توانند بشناسند کسی را که از او اطاعت نمی کنند.» (4) عینیه بن مصعب روایت کرد که امام جعفر صادق علیه السلام به او گفت: «چه چیز از ابوالخطاب شنیدی؟» گفت: «از او شنیدم که می گفت دستت را بر سینه او گذاردی و به او گفתי آگاه باش و فراموش نکن که من علم غیب می دانم و تو صدوقیچه علم ما و جایگاه راز ما هستی و بر مرده و زنده ما امین می باشی.» و امام فرمود: به خدا سوگند چیزی از بدن من جز با دست

ص: 92

1-2. ق/ 15.

2-3. انعام/ 9.

3-4. المقالات والفرق، ص 63؛ فرق الشیعه، ص 70.

4-1. رجال کشی، ج 2، ص 577؛ معجم الرجال، ج 14، ص 245؛ قاموس الرجال، ج 8، ص 394.

او تماس پیدا نکرد، اما اینکه می‌گویی که من به او گفته‌ام که علم غیب می‌دانم به خدا سوگند من غیب نمی‌دانم.» (1)

آنان بعضی از آیات را شاهد بر مذمت بعضی از افراد آوردند مانند: «بدرستی که خداوند به شما دستور می‌دهد تا گاو ماده‌ای را بکشید» (2) که معتقدند این آیه در مورد عایشه است و نیز مراد از آیه «بدرستی که شراب، قمار، انصاف و الازام از عمل شیطان است» (3) ابوبکر و عثمان و عمر است. و جبت و طاغوت در قرآن همان عمرو بن عاص و معاویه هستند. (4)

از قرائن تاریخی می‌توان دریافت که فرقه اسماعیلیه ارتباط

نزدیکی با خطابی و ابوالخطاب داشته است، چنانکه میمون قداح از شاگردان و پیروان خطاب بود. از طرفی در کتب اسماعیلیه نام ابوالخطاب به عنوان یکی از مؤسسين این فرقه ذکر شده است. نخستین کتاب مشهور اسماعیلیه «الکتاب» می‌باشد و از کتب سری و مقدس این فرقه در آسیای میانه محسوب می‌گردد. در این کتاب ابوالخطاب مقامی بلند دارد. و او را به عنوان مؤسس فرقه اسماعیلیه یاد کرده و در اهمیت و عظمت مانند سلمان فارسی دانسته شده است. چنانکه می‌نویسد: «مذهب اسماعیلی آن است که فرزندان

ص: 93

1-2. رجال کشی، ج2، ص579؛ معجم الرجال، ج14، ص245؛ قاموس الرجال، ج8، ص395 و 42.

2-3. بقره/67.

3-4. مانده/90.

4-5. تبصرة العوام، ص170؛ فرهنگ فرق اسلامی، ص183؛ التنبیه والرد، ص154.

ابوالخطاب نهادند که تن خود را به فدای فرزندان جعفر صادق علیه السلام کردند که در دور دواير بماند.»

در نوشته ها نیز فقراتی شبیه به این مطلب وجود دارد و در آن نوشته ها ابوالخطاب مؤسس فرقه اسماعیلیه و میمون قداح پیرو او دانسته شده است. داعی فاطمی ابوحاتم رازی در کتاب الزینه که از تألیفات قرن چهارم هجری است نام ابوالخطاب را جزو مؤسسین اسماعیلیه آورده است. (1)

به هر صورت این گروه رفته رفته رو به ازدیاد گذاردند و با فرماندار کوفه به مخالفت پرداختند. عیسی ابن موسی در مقابل آنان ایستاد و روزی که هفتاد نفر از آنان در مسجد کوفه برای شورش گرد آمده بودند، به جنگ علیه آنان مبادرت ورزید و همگی آنان را کشت. در

این پیکار چون پیروان ابوالخطاب از وسایل جنگی بی بهره بودند، با سنگ و کارد و چوبدستی با لشکر عیسی ابن موسی مبارزه کردند و ابوالخطاب مدام فریاد می زد که آنان را بکشید؛ زیرا چوبدستی های شما کار نیزه ها و شمشیرها را در تن آنان می کند و نیزه ها و شمشیرهای آنان به شما زبانی نمی رساند، اما وقتی سی تن از یاران او کشته شدند، دیگر پیروانش گفتند: «آیا نمی بینی از این گروه چه بر سر ما می آید و شمشیرهای برهنه آنان با تنهای ما چه می کند؟» ابوالخطاب در پاسخ آنان گفت: «گناه از من نیست، زیرا برای خدا بداء حاصل شد و خواست او تغییر کرد و در این رنج می خواهد

ص: 94

1-1 . الفهرست «ابن ندیم»، ص 246؛ برنارد لوئیس، اصول الاسماعیلیه، ص 102، ص 106؛ تاریخ شیعه، ص 193 - 195.

شمارا بیازماید . اکنون مردانه تلاش کنید و به مرگ تن در دهید ؛ زیرا شما نمی توانید از مرگ فرار کنید.» ابوالخطاب نیز در این میان گرفتار شد. حاکم کوفه دستور داد تا او را در «دارالرزق» که در کنار فرات بود با دسته ای از پیروانش به دار زنند. سپس پیکر آنها را سوزاند و سرهایشان را نزد منصور فرستاد. او نیز دستور داد تا سه روز سرها را به دروازه بغداد آویختند و سپس در آتش بسوزانند.

بعضی از پیروان ابوالخطاب گفتند که وی و هیچیک از یاران او در این نبرد کشته نشدند بلکه به چشم مردمان مشتبه گردید که آنان کشته شده اند، چه ایشان به فرمان ابو جعفر بن محمد صادق علیه السلام در مسجد گرد آمدند و به ستیز پرداختند و هنگامی که از آنجا خارج شدند کسی آنان را ندید و به هیچ کدام از آنان گزند نرسید و افراد عیسی ابن موسی یکدیگر را می کشتند و به یاران ابوالخطاب صدمه ای

نرساندند. (1)

1 - 4. معمریه

عده ای از خطابییه گفتند امام پس از ابوالخطاب مردی به نام معمر است. او را همچون ابوالخطاب می پرستیدند و می گفتند که جهان نابود نمی شود و بهشت چیزهایی است از خوبی و آسایش و تندرستی و دوزخ چیزهایی است که از بدی، سختی، گزند و رنج به مردم می رسد. (2) معتقدند که خداوند نوری است که در تنهای

ص: 95

1-1 . المقالات و الفرق، ص 82 - 81؛ فرق الشیعه، ص 105 - 103؛ التبصیر، ص 127.

2-2 . الفرق بین الفرق، ص 151؛ الملل و النحل، ج 1، ص 137؛ مقالات الاسلامیین، ج 1، ص 77.

برگزیدگان و پیامبران حلول می کند. پس آن نور از جعفر بن محمد صادق علیه السلام بیرون رفت و در ابوالخطاب وارد شد و جعفر از فرشتگان گردید. سپس از ابوالخطاب بیرون آمد و در معمر جای گرفت. ابوالخطاب از فرشتگان گشت و معمر به خدایی رسید. مردی به نام ابن لبان در حمایت او به پاخاست و مردم را به معمر دعوت نمود. می گفت که او خداوند عزوجل است. به او درود می فرستاد، به سوی او نماز می گذارد و به نام او روزه می گرفت. او از حلال و حرام همه گونه لذات را روا داشته بود و چیزی در پیش او ناروا شمرده نمی شد. زنا، دزدی، نوشیدن شراب، خوردن مردار، خون و گوشت خوک، زناشویی با مادر، دختر، خواهر و همخوابگی بامردان را روا می شمرد. او غسل جنابت را از یاران خود برداشت. وی می گفت از نطفه پاک که بنیاد آفرینش آدمی است نمی توان پرهیز کرد و چیزهایی

را که خداوند در قرآن روا و ناروا داشته است نام های کسانی می باشد که آنان را به نیکی و بدی یاد کرد. آنان رستاخیز را باور ندارند و قائل به تناسخ ارواح هستند. معتقدند که امام جعفر صادق علیه السلام و ابوالخطاب دو فرشته بزرگ هستند که در نزد پروردگار بزرگ مرتبه که خدای آسمان است قرار دارند. و معمر پروردگار زمین است و مطیع پروردگار آسمان می باشد و فضل و قدرت او را می داند. (1)

نوری که همان خدا بود در عبدالمطلب قرار داشت، در ابوطالب، محمد و علی وارد شد. بنابراین آنان خداوند هستند و می گویند که

ص: 96

محمد و ابوطالب مردم را مسخره کرده اند. و مدام روح یکی پس از دیگری در ابدان آنان وارد شد تا به معمر رسید. (1)

2-4. بزیه

دومین فرقه خطاییه است که پیروان بزیه بن موسی حائک از اهل کوفه بودند، امام جعفر صادق علیه السلام را خدا می دانست و می گفت: «امام جعفر صادق علیه السلام آن نیست که مردم او را می بینند، بلکه او به این صورت خود را به مردم نمایانده است.» (2) می پنداشت به هر مؤمنی وحی می شود. در این باره سخن خداوند تعالی را که فرمود: «هیچ کس جز به اذن خداوند ایمان نمی آورد.» (3) تأویل کرده گفتند: «یعنی به وی از سوی خداوند وحی می رسد.» به آیه «و هنگامی که به حواریون

وحی کردم.» (4) استدلال کرده و خویشتن را حواریون خواندند. آیه: «پروردگارت به زنبور عسل وحی فرستاد» (5) را بیان داشته، گفتند هرگاه روا باشد که خدا به زنبور عسل وحی فرستد وحی فرستادن بر ما سزاوارتر است. (6)

3-4. عمیریّه

فرقه سوم از خطاییه است که پیروان عمیر بن بیان عجلی هستند

ص: 97

1-2. مقالات الاسلامیین، ج 1، ص 77؛ الفصل، ج 4، ص 187؛ الملل والنحل، ج 1، ص 137.

2-3. یونس/100.

3-4. سوره مائده، آیه 111.

4-1. نمل/68.

5-2. مقالات الاسلامیین، ج 1، ص 78؛ المقالات والفرق، ص 54؛ الملل والنحل، ج 1، ص 137.

6-3. بیان الادیان، ص 531؛ الحور العین، ص 167؛ الفرق بین الفرق، ص 181.

آنان با بزیه ارتباط نزدیکی دارند ، اما معتقدند کسانی که می گویند ما نمی میریم دروغگو هستند . بلکه ما می میریم، اما جانشینانی در زمین وجود دارند که می مانند و آنان امامان و پیامبران هستند. این گروه امام صادق علیه السلام را می پرستیدند و او را پروردگار خود می خواندند.(1) آنان در کناسه کوفه خیمه ای برپا کردند و در آن جمع می شدند و آداب پرستش را در حق امام صادق علیه السلام انجام می دادند. وقتی این خبر به یزید بن عمر بن هبیره فزاری رسید ، او را دستگیر کرد و در کناسه کوفه به دار آویخت.(2)

4-4. مفضلیه

فرقه چهارم از خطابه است که پیرو مردی منسوب به مفضل صیرفی هستند. آنان امام جعفر صادق علیه السلام را خدا می دانند و برای

اینکه امام جعفر صادق علیه السلام از ابوالخطاب بیزاری جُسته بود، آنان نیز از وی بیزاری جُستند.(3)

5. سبائیه

ما معتقدیم که داستان عبدالله ابن سبا و نسبت آن به شیعه دروغ و ساختگی است و تنها راوی آن شخصی به نام سیف ابن عمیر است که حال او معلوم است و ما با ادله قطعی در ادامه بحث به آن می پردازیم ، ولی به هر حال آنها پیروان عبدالله بن سبا هستند. او ابتدا

ص: 98

1-4. الحور العين، ص 167؛ الفرق بین الفرق، ص 152؛ الخطط، ج 2، ص 352.

2-5. الملل والنحل، ج 1، ص 137؛ المقالات الاسلامیین، ج 1، ص 78.

3-1. التبصیر، ص 128.

علی علیه السلام را پیامبر دانست. سپس پنداشت که خداست. (1) عبدالله بن سبأ دعوی نبوت کرد و چنین پنداشت که امیرالمؤمنین علیه السلام دارای مقام الوهیت است.

هنگامی که این خبر به امیرالمؤمنین علیه السلام رسید، ابن سبأ را خواست و از وی درباره این موضوع سؤال نمود. ابن سبأ صریحا به این عقیده اعتراف کرد و گفت: «آری تو خدا هستی و من پیامبرت می باشم.» امیرالمؤمنین علیه السلام به او فرمود: «وای بر تو! شیطان تو را مسخره کرده است. مادرت به عزایت بنشیند. از این سخن باطل برگرد و توبه کن.» او نپذیرفت. حضرت علیه السلام او را زندانی کرد و سه روز به وی مهلت داد تا توبه کند، ولی توبه نکرد. حضرت او را به آتش سوزانید و فرمود: شیطان بر او مسلط گردیده و به نزد وی می آمد و این عقیده را به او تلقین می کرد. (2)

آنان معتقد بودند قرآنی که وجود دارد جزئی از نه جزء قرآن واقعی است که علم همه آن پیش علی علیه السلام می باشد و پیامبر صلی الله علیه و آله آن را کتمان کرد. (3) معتقد به تناسخ هستند و می گویند ائمه اهل بیت جزئی از اجزای خداوند می باشند. (4) علی علیه السلام در ابر است و رعد صدای او و برق تازیانه او می باشد و هر وقت صدای رعد به گوششان می رسد

ص: 99

1-2. لسان المیزان، ج 3، ص 290.

2-3. رجال کشی، ج 1، ص 323؛ بحار الانوار، ج 25، ص 286 و قاموس الرجال، ج 5، ص 461.

3-1. شرح نهج البلاغه (حدیدی)، ج 5، ص 6-7 و میزان الاعتدال، ج 2، ص 426.

4-2. الملل و النحل، ج 1، ص 133.

در برابر آن می ایستادند و با تعظیم و احترام تمام می گویند «السلام علیک یا امیرالمؤمنین»⁽¹⁾

عده ای از سبائیه معتقدند که علی علیه السلام با پیامبر صلی الله علیه و آله در زمان حیات ایشان در نبوت شریک بودند، اما پیامبر صلی الله علیه و آله مقدم بود. هنگامی که وفات نمود علی علیه السلام نبوت را به ارث بُرد و نبی گردید و به او وحی گردید و جبرائیل با رسالتی نزد او آمد.⁽²⁾

از آنجا که مسأله عبدالله سبا و فرقه سبائیه بیشتر به افسانه شبیه است و ساختگی بودن آن با تحقیقات محققین⁽³⁾ قطعی و مسلم است، از طولانی شدن بحث خودداری نموده، تنها به ذکر مواردی اندک که افسانه بودن این جریان تاریخی را ثابت می کند می پردازیم:

1. اکثر کتب معتبر تاریخ از متقدمین این داستان را نقل کرده اند.

ظاهراً قدمت تاریخی این داستان، حداکثر تا کتب تاریخی قرن چهارم هجری می باشد. پس از آن در بعضی از کتب ملل و نحل آمده است. حال جای این سؤال می باشد که چگونه ممکن است حادثه ای با این درجه اهمیت (الوهیت علی علیه السلام و آتش زدن مخالفان توسط آن حضرت) از چشم تیزبین مورخین و سیره نویسان اسلامی دور مانده باشد. خصوصاً در شرایطی که به دنبال کوچک ترین بهانه ای برای

ص: 100

1-3. التعريفات، ص 103؛ التبصير في الدين، ص 123.

2-4. التنبيه و الرد، ص 150.

3-5. به تحقیقات علامه سیدمرتضی عسکری پیرامون عبدالله سبا و همین طور کتاب یکصد و پنجاه صحابی ساختگی مراجعه شود.

اقدام علیه علی علیه السلام بوده اند. (1)

2. بنا بر تحقیقات علامه عسکری، عموم مورخین این جریان را از طبری نقل می کنند؛ زیرا قبل از او کسی نقل نکرده. طبری نیز داستان ابن سبأ را از قول فردی به نام سیف ابن عمر می نویسد که عداوت و دشمنی با اسلام داشته است و تحت تأثیر تعصبات قومی عدنانی مبادرت به افسانه سازی سبائیه کرد و آن را منتسب به قحطان نمود. به این وسیله بزرگان قبائل عدنان نظیر مروان، سعید، ولید، معاویه، عبدالله بن سعد، ابن سرح، طلحه، زبیر، عایشه و دیگران را که گردانندگان فتنه های بزرگ در اسلام بودند را بی گناه جلوه می دهد و تمامی گرفتاریها را به گردن سبائیه بار نمود. (2)

3. با گذشت زمان داستان سبائیه به اشکال مختلفی در کتب ملل و نحل و حدیث و تاریخ مطرح شد، به طوری که در اوایل قرن پنجم این شخصیت به سه فرد مبدل گردید. (3)

4. در برخی از کتب آمده است که حضرت او را وادار به توبه کرد که او توبه نکرد او را سوزانید و در برخی دیگر او را به مدائن تبعید کرد. (4)

بنابراین، با توجه به دلایل فوق مسأله عبدالله ابن سبا و سبائیه را نمی توان پذیرفت.

ص: 101

1-1 . عبدالله ابن سبا، ج 2، ص 137.

2-2 . الامام الصادق والمذاهب الاربعه، ج 6، ص 475.

3-3 . الانساب، ج 7، ص 46؛ التبصیر، ص 142.

4-1 . المقالات و الفرق، ص 20؛ الفرق بین الفرق، ص 144.

پیروان مردی به نام سری اقسام بودند. او مانند ابولخطاب خود را نبی و رسول می دانست که از طرف جعفر ابن محمد علیه السلام فرستاده شده است و امام صادق علیه السلام خدا می باشد و او همان اسلام است و اسلام همان سلام است و سلام همان خداوند است و ما فرزندان اسلام هستیم. چنانچه یهود می گفتند: ما فرزندان خدا و دوستان او می باشیم. (1) پیامبر صلی الله علیه و آله نیز به سلمان گفت که سلمان پسر اسلام است. (2) آنان نماز، روزه و حج را برای جعفر بن محمد علیه السلام انجام می دهند و به او لبیک می گویند و بیان می دارند: لبیک یا جعفر لبیک.

او اصحابش را امر کرد تا از نوح و ابراهیم و موسی و عیسی علیهم السلام بیزاری جویند و آنان را تکذیب کنند. (3) سری خود را قوی و امین می دانست و معتقد بود که او همان موسی رسول است که قوی و امین

می باشد. همان روحی که در موسی بود در او نیز است و عصای موسی نزد او می باشد. (4) امام صادق علیه السلام سخنان او را تکذیب کرد و گفت: «شیطان به زیباترین شکل آدمی بر او ظاهر شده است.» (5)

7. شلمغانیه

پیروان ابوجعفر محمد بن علی شلمغانی معروف به ابن (ابی

ص: 102

1-2. مائده/18.

2-3. المقالات والفرق، ص52؛ فرق الشیعه، ص71.

3-4. المقالات والفرق، ص52؛ فرق الشیعه، ص71.

4-1. المقالات والفرق، ص52؛ فرق الشیعه، ص71.

5-2. رجال کشی، ج2، ص592؛ تنقیح المقال، ج2، باب سعد، ص10.

عزاقری می باشند. از این جهت این فرقه را عزاقریه نیز می نامند. لقب او را «سلمعان» و «ابوالعذافر» نیز آورده اند. از اصحاب امام حسن عسکری علیه السلام و از دانشمندان و دبیران زمان خود بود و از بزرگان شیعه به شمار می رفت. (1)

اما در زمان غیبت صغرای امام زمان علیه السلام بر مقام حسین بن روح حسادت ورزید. حسین بن روح از سال انتساب خود به مقام نیابت سوم در جمادی الاخر سال 306 ه.ق در بغداد با احترام و عزت می زیست و خاندان ال فرات که وزارت بنی عباس را در دست داشتند، از طرفداران شیعه بودند و از او حمایت می کردند. در ربیع الاول سال 312 ه.ق وزارت به دست حامد بن عباس افتاد و ال فرات و اطرافیانش از کار برکنار شده به زندان افتادند. (2) حسین بن روح نیز به زندان افتاد تا سال 317 یعنی پنج سال در حبس ماند. (3). وی پیش از

زندانی شدن مدتی پنهانی زندگی می کرد و چون اعتماد کاملی به ابن ابی عزاقری داشت او را به نیابت خود برگزید و شلمغانی واسطه بین او شیعیان کوفه و مردم بنویسطام در بغداد شد و توقیعات حضرت مهدی توسط حسین ابن روح به دست شلمغانی صادر می شد و مردم برای رفع حوائج و حل مشکلات به او رجوع می کردند. (4) حسین ابن روح در زندان از انحرافش مطلع شد و از همان جا در ذیحجه سال

ص: 103

1-3. ابوریحان بیرونی، الآثار الباقیه، ص 321؛ الفرق بین الفرق، ص 159.

2-4. صلة تاریخ الطبری (قرطبی)، ص 141؛ خاندان نوبختی، ص 218.

3-5. بحار الانوار، ج 51، ص 371؛ الغیبة (طوسی)، ص 248؛ خاندان نوبختی، ص 222.

4-1. بحار الانوار، ج 51، ص 371؛ الغیبة (طوسی)، ص 248؛ خاندان نوبختی، ص 222.

ه ق توقیعی در لعن ابن ابی عزافر به شیخ ابوعلی محمد بن همام اسکافی بغدادی که از بزرگان شیعه بود فرستاد و از وی تبری جست. (1)

پس از آن ابن عزافر به سبب دوستی خاص که با محسن پسر ابوالحسن علی بن فرات وزیر مقتدر بالله عباسی داشت و در دستگاه وزارت وارد شد و به کتابت و دبیری پرداخت. در این هنگام قرامطه که طایفه ای از اسماعیلیه بودند به کاروان حاجیان حمله کردند و گروهی را کشتند. مردم بغداد که از ابوالحسن علی بن محمد فرات و پسرش محسن راضی نبودند، آنان را متهم به دستکاری با قرامطه کردند. محسن برای پیشگیری از حمله دشمنان خود و مطالبه بقیه مالیات، شلمغانی را در دیوان وزارت وارد کرد و به تدبیر او گروهی از دشمنان را به جرم نپرداختن مالیات کُشت. اما ابن فرات و پسرش نتوانستند سوء ظن خلیفه را نسبت به خویش از بابت رابطه با

قرامطه رفع کنند. سرانجام خلیفه آنان را در سال 312 ه.ق به قتل رسانید. (2) شلمغانی پس از این واقعه گریخت و تا سال 320 ه.ق در موصل و اطراف آن می زیست. چون اوضاع آرام گردید به بغداد آمد و در زمان خلیفه الراضی بالله ادعاهای خود را آشکار نمود. (3)

در این دوران بزرگانی نظیر حسین بن قاسم وزیر المقتدر، ابو جعفر

ص: 104

1-2. کتاب الغیبة (طوسی)، ص 248؛ احتجاج طبرسی، ج 2، ص 290.

2-1. قاموس الرجال، ج 8، ص 293؛ معجم الادباء، ج 1، ص 235؛ تجارب الامم (ابوعلی مسکویه)، ج 5، ص 123.

3-2. خاندان نوبختی، ج 2، ص 224؛ الکامل، ج 8، ص 290.

بسظام، ابوعلی بسظام، ابواسحاق ابراهیم بن محمد و... به او گرویدند. (1) وی در کتاب «حسّ ششم» خود زنا، فسق و فجور را جایز می داند. آنان معتقد به روزه داری و غسل نمی باشند و به سنت رسول خدا نکاح نمی کنند. اباحی مذهب هستند و زنا را مباح می دانند. معتقدند که محمد صلی الله علیه و آله بر بزرگان و جباران عرب مبعوث شد و چون آنان قسی القلب بودند از این جهت آنان را امر به سجود کرد، تا ایشان را در اطاعت از خویش بیازماید و اکنون حکمت آن است که ما مردان را بر مباح بودن زناشان بیازمائیم. هر فاضل و مافوقی می تواند در مفضول و مادون خود وطنی کند، چه مرد باشد یا زن تا به این وسیله نور خود را در مفضول وارد سازد و هر کس مانع شود بر اساس قاعده تناسخ به صورت زن در خواهد آمد. (2)

سرانجام به دستور خلیفه الراضی بالله در سه شنبه 29 ذی القعدة

سال 322 شلمغانی گردن زده شد و جسدش را به دار آویخت و پس از چند روز آن را سوزانید و خاکسترش را در آب دجله ریختند. (3)

8. مُخمسه

نام مؤسس و رهبر این فرقه مشخص نیست. شاید بهترین کتابی که در این مورد اظهار نظر کرده است «المقالات والفرق» اشعری قمی است. لذا ترجمه این فرقه از متن این کتاب انتخاب و بیان می گردد.

ص: 105

1-3. ابن اثیر اللباب، ج2، ص27.

2-4. الآثار الباقیه، ص321؛ الکامل، ج8، ص293.

3-1. الکامل، ج8، ص292-291؛ الفرق بین الفرق، ص160-159؛ ریحانة الادب، ج3، ص236-235.

آنان از اصحاب ابوالخطاب غالی می باشند و این نام بر آنان گذاشته شد که پنداشتند خداوند عزوجل همان محمد صلی الله علیه و آله است و او در پنج روح و پنج صورت گوناگون ظاهر گردید. یعنی در شکل محمد صلی الله علیه و آله علی علیه السلام و فاطمه علیها السلام و حسن علیه السلام و حسین علیه السلام آشکار شد. معتقدند که چهار نفر از این پنج نفر ملتبس شده اند و حقیقت خارجی ندارند. تنها شخص محمد و صورتش حقیقی است زیرا او اولین کسی است که ظاهر شده است و نخستین ناطقی می باشد که سخن گفت. در بخش دیگری چنین آمده: آنان مقام تمام انبیاء، رسولان، کسری و پادشاهان را، از آدم تا ظهور محمد صلی الله علیه و آله همان مقام محمد صلی الله علیه و آله می دانند. معتقدند که او پروردگار است. در مورد ائمه بعد از او نیز چنین است و مقام آنان همان مقام محمد صلی الله علیه و آله می دانند. معتقدند که او پروردگار است. در مورد ائمه بعد از او نیز چنین است. مقام آنان همان مقام محمد علیه السلام است. آنان گمان کردند که فاطمه همان محمد است. او پروردگار

می باشد و سوره توحید در مورد او نازل شده است و «بگو خداوند یکی است» یعنی فاطمه واحد و هدایت شده است و «نزاید» یعنی حسن علیه السلام و «زاییده نشده» منظور حسین علیه السلام است و «بر او همتایی وجود ندارد» درباره خدیجه و ام سلمه از میان همسران پیامبر، نازل شد. او در شکل زوج و زوجه ظاهر می گردد چنانکه در صورت پدر و فرزند نیز آشکار می شود و افراد سابق مثل ابوالخطاب، بیان، صائد، مغیره، حمزه ابن عماره، بزیع سری و محمد ابن بشیر پیامبر و باب او هستند. که همان تغییر جسم و تبدیل اسم است و معنی واحد و یکی است.

سلمان باب و رسول می باشد در هر حالی از حالات، در عرب و عجم

ظاهر می گردند... .

آنان پنداشتند کسی که این افراد را به این معانی بشناسد مؤمن و آزمایش شده است و تمام شرایع و بندگی از او برداشته می شود و تمام محرّمات که خداوند در کتابش و بر زبان پیامبرش بیان نمود، حلال و مباح می باشد و تمامی افعال مانند: نماز، زکات، حج و روزه و عبادت که خدا به آن امر کرد غل و زنجیرهائی می باشند که به عنوان مجازات آنان بر آنان تحمیل شده است و بر دیگران نیست. سپس به تأویل و تحریف آیات: 282 سوره بقره، 5 - 4 سوره نساء، 283 سوره بقره و 50 سوره اسراء پرداختند که با توجه به اینکه بناء این نوشته بر خلاصه نویسی در این باب می باشد از توضیحات آن صرف نظر می شود. (1)

ج. فرق مهم غلات پس از غیبت کبری تا عصر حاضر

1. اهل حق

اهل حق به معنی مردان حق است. در اصطلاح نام گروهی است که با نوعی تسامح علی اللهی نیز گویند، ولی آنان علی اللهی واقعی نیستند، بلکه عقایدشان آمیخته ای از اعتقادات «مانوی» ادیان کهن ایرانی، مذهب اسماعیلی و تناسخ هندی می باشد. اهل حق را گوران نیز می گویند و آن در آذربایجان یکی از مراکز مهم این فرقه به شمار می رود. در تمامی مناطق ایران و نیز کشورهای همجوار یافت می شود.

اساس مذهب اهل حق کوشش برای وصول به حق و خداوند

ص: 107

می باشد. در این راه باید نخست مرحله شریعت یعنی انجام آداب و مراسم ظاهری دین و مرحله طریقت یعنی رسوم عرفانی و مرحله معرفت یعنی شناخت خداوند و مرحله حقیقت یعنی وصول به خداوند را ببینند.

به عقیده آنان اساس مذهبشان حقیقتی است که سبب و علت خلقت موجودات می باشد. دین آنان آکنده از اسرار است. سرّی که خداوند به پیغمبران گفته است و آن سرّ نبوت است که از آدم ابوالبشر آغاز گردید و به حضرت محمد صلی الله علیه و آله که خاتم انبیاء می باشد می پیوندد. از آن پس این سرّ به نام سرّ امامت که حضرت محمد صلی الله علیه و آله به علی علیه السلام گفته است و از او تا دوازدهمین امام که مهدی آل محمد صلی الله علیه و آله باشد، می رسد. پس از غیبت امام دوازدهم این سرّ به پیروان و اقطاب ایشان که یکی پس از دیگری می آیند گفته می شود.

دستورهای دینی اهل حق اجرای سه بوخت یا سه اصل اخلاقی زردستی از واجبات است. سنگ اساس عقاید آنان تناسخ و حلول است. حلول ذات را دونادون گویند. به عقیده ایشان در تن هر کس ذره ای از ذات الهی موجود است و ظهور روحانی حق در صورت جسمانی پاکان و برگزیدگان همیشه در گردش می باشد و آن را حذف گردش مظهر به مظهر نامند... منظور از تناسخ و جابجا شدن و از بدنی به بدن دیگر رفتن پاک شدن آدمی از گناهان است و شبیه به پنهان شدن مرغابی زیر آب می باشد. همانطور که خداوند در هفت صورت تجلی می کند فرشتگانی که آنها را چهار ملک می گویند در ابدان دیگران در هفت بار تجلی می کنند. فرشتگان صادر از خداوند هستند.

نخستین آنان از زیر بغل خداوندگار پیدا شد. دومین آنها از دهان او، سومین آنها از نفسش، چهارمین از عروقتش و پنجمین از نورش به وجود آمدند. (1)

اهل حق درباره حضرت علی علیه السلام می گویند که او تجلی ذات خدا می باشد و وی را مظهر تمام و کمال خدا می دانند و اوست که در هر دوره و عصری ظهور و در جسم پاکان و مقدسان از اهل حق تجلی می کند. علی علیه السلام اصول مذهب حق را به سلمان و به عده ای از یاران نزدیک خود بیاموخت. نخستین مخلوقات هفت نفر به نامهای جبرائیل (پیر بنیامین) اسرافیل (پیر داود) میکائیل (پیر موسی)

عزرائیل (مصطفی داوودان) حورالعین (رزبار یا رمزبار) عقیق (شاه ابراهیم) و یقین (شاه یادگار) هستند.

آنان معتقدند که مخلوقات بر حسب عنصر اولیه با هم متضادند؛ قسمتی از گل زرد که همان اهل نورند و قسمت دیگر از گل سیاه که همان اهل آتش و تاریکی می باشند. از آداب و رسوم آنان می توان به نماز، سرسپردن، نذر و نیاز، قربانی و روزه، اشاره کرد. نماز آنان به جماعت برگزار می گردد و فرادی نیست. با نواختن طنبور و آلات موسیقی و خواندن سرود و دعاهاى مذهبی عبادت صورت می گیرد. آنان در پیش پیر، عهد و میثاق می بندند و از اصول آن شکستن یک عدد بادام هندی است که تشریفات خاصی دارد و در جمخانه برگزار می شود. از واجبات مذهبی نذر و نیاز است که باید در ظرف هفته،

ص: 109

ماه و فصل یا سال یک بار به جا آورده شود. کردار همان قربانی کردن است که باید از حیوانات نر مانند گاو نر، گوسفند یا خروس باشد که آنها را برای این امر پرورش داده اند. اهل حق به گرفتن روزه سخت پای بندند، ولی روزه ایشان سه روز است و در زمستان می باشد و پس از آن عید می گیرند. (1)

2. شیخیه

یکی از فرقه های غلات در عصر حاضر که دارای افکار و عقاید غلوآمیز می باشند فرقه شیخیه است که افکار و عقاید آنها سبب پیدایش فرقه های دیگر مانند بابیه و بهائیه گشت. در مباحث آینده به دیدگاههای این دو فرقه می پردازیم.

شیخیه به پیروان شیخ احمد احسائی گفته می شود. زادگاه احسائی روستای مُطیرفی، واقع در منطقه احساء که از مراکز قدیمی تشیع بوده است و امروزه منطقه ای در شرق عربستان سعودی به مرکزیت شهر هفوف می باشد.

احسائی در پنج سالگی قرآن را نزد پدرش شیخ زین الدین آموخت. پس از آن در احساء مقدمات علوم دینی را فرا گرفت.

وی در سال 1186 ق. مقارن با آشوبهای ناشی از حملات عبدالعزیز حاکم وهابی سعودی، به کربلا و نجف عزیمت کرد.

در سال 1209 ق به علّت بروز طاعون به احساء بازگشت و در سال 1212 پس از مراجعت به عتبات در بصره مسکن نمود و برای

ص: 110

اولین بار شروع به بیان بعضی از عبارتهای معماگونه و مرموز کرد که خشم علمای متشرعه بصره را برانگیخت. وی پس از آن به قصد زیارت حضرت رضا علیه السلام عازم خراسان شد که در بین راه یا استقبال گرم مردم یزد روبرو گشت. پس از زیارت امام هشتم به یزد مراجعت کرد و سال ها در آنجا ماند و کسب شهرت کرد. در سال 1237 در قزوین توقّف نمود و برخی از عقاید غلوآمیز خود را مطرح کرد که با مخالفت علمای آن دیار از جمله ملاّ محمدتقی برغانی معروف به شهید ثالث رو به رو گشت. آثار فراوانی از او در زمینه های مختلف باقی مانده که تا امروز از کتب معروف و منابع اصلی فرقه شیخیه شمرده می شود مانند: جوامع الکلم، شرح الزيارة الجامعة الکبيرة،

حياة النفس في خطيرة القدس، شرح العرشیه... (1)

معروف ترین عقیده احساسی درباره کیفیت معاد جسمانی است (که همین نظریه دلیل اصلی تکفیر او از سوی برخی علما از جمله برغانی شد) او اصل معاد جسمانی را که در آیات و احادیث متعددی بر آن تأکید شده می پذیرد، اما تفسیر خاصی از جسم ارایه می دهد (معنای عرفی را که آدمی در حیات اخروی همچون حیات دنیوی دارای کالبد ظاهری مرکب از عناصر طبیعی است را نمی پذیرد) می گوید: جسم در احادیث اعم از جسد است. به اعتقاد او آدمی دارای دو جسد و دو جسم است: جسد اول مرکب از عناصر زمانی است. این جسد گاهی همراه انسان است و گاهی همراه او نیست.

ص: 111

1-1 . دائرة المعارف بزرگ اسلامی، ج6، ص664؛ دائرة المعارف تشیع، ج1، ص500.

پس این جسد اصلی انسان نیست و در حیات اخروی همراه انسان نمی باشد . جسد دوم عبارت است از طینت انسان که از عالم هور قلیاست که همان عالم برزخ است و حدّ وسط میان عالم مُلک و ملکوت می باشد . جسد دوم، جسد اصلی است و در قبر باقی می ماند . پس از نفخ اسرافیل (نفخه دوم) روح وارد همین جسد می شود و برای محاکمه و جزا فراخوانده می شود. (1)

عقیده آنها در مسأله امامت سبب شده تا فرقه شیخیه را در زمره غالیان به شمار آورند.

آنان در مسأله فوق معتقد به رکن رابع می باشند که تفسیرهای

مختلفی از آن نموده اند به شرح زیر:

اگر مقصود آنها از رکن رابع، چنانکه ابوالقاسم خان ابراهیمی (معروف سرکار آقا) فرموده، دوستی و اتحاد با تمام دوستان پیامبر صلی الله علیه و آله و ائمه اطهار علیهم السلام و بریدن از تمام کسانی که از ایشان بریده اند و به عبارت مختصر و مفید تولّی و تبرّی باشد و این رکن چهارم برای ایمان است. (2) این عقیده صحیح به نظر می رسد همان طور که در کتاب ترجمة الفلسفیه که حاوی پرسش و پاسخ می باشد، آمده است.

«ما مقصودکم من الرکن الرابع و هل هو شخص المعین؟»

الجواب - مقصود علماءنا و اساتیدنا من الرکن الرابع الولاية والبراءة

ص: 112

1-2 . شرح الزيارة الجامعة الكبيرة، ج 4، ص 26، مجموعة الرسائل، ص 308.

2-1 . مکتب شیخی از حکمت الهی شیعی به قلم هنری کرین، تهران، چاپ تابان، 1346 ش، ترجمه دکتر فریدون بهمنیار، ص 91.

الذین ذکرهما جمیع علماءنا المتقدمین والمتأخرین واعتقدوا وجوبهما و ليس المقصود منه شخصا معینا بل المراد منه موالاة اولیاء آل محمد علیهم السلام والبرائة من جمیع اعدائهم... (1).

اما اگر مقصود علمای شیخیه این باشد که لازمه وجود امام و از وضع امام این است که «در هر عصری سلمانی است» در اصطلاح او را ناطق می خوانند، اوست ناطق واحد، زیرا فرد کامل و شخص اول بین شیعیان است و مرکز شیعیان است. امام و قطب آسمانی و سمت الرأس است. این فرد کامل قطب زمینی یا نظیر السمیت امام است و به

عبارت دیگر مشایخ شیخیه در عصر غیبت وجود چنین فرد کاملی را محقق دانسته اند؛ زیرا محال است جامعه بشریت و مردم روی زمین محروم از آن باشند. بنابر حدیث مفضل نتایج قاطع و جازم دارد که هر کس علنا خود را باب امام اعلام کند، با خود این اظهار ضرورتا از تشیع خارج است؛ زیرا غیبت را نقض کرده و رشته انتظار آخر الزمانی را پاره کرده است. (2)

یا چنانچه در کتاب قصص العلماء آمده است: از جمله طوایف شیخیه حاج محمدکریم خان است. او از شاگردان حاج سیدکاظم و از طبقه علیّه قاجاریه است و به این سبب اشتها و قوت و مکنتی پیدا کرده است، مذهب ایشان این است که به رکن رابع قایلند یعنی خدا و پیغمبر و امام و رکن رابع حاجی محمدکریم خان است و می گویند که

ص: 113

1-2. ترجمه الفلسفیه، من مصنفات حاج ابوالقاسم خان ابراهیمی، چاپ اول، نشر السعادة کرمان، ص 166-167، سؤال 11.

2-1. مکتب شیخی، ص 99 تا 101.

رکن رابع در هر زمان لازم است و اقرار به آن محتتم و بر این دلیل عقلی اقامه نموده اند که هیچ عقلی بر آن دلالت ندارد و اخباری را متمسک شده اند که اخبار آحاد هم در اسناد آنها سخن بی پایان است و هم در دلالت آنها... (1).

لازمه این تفسیر چیزی جز غلو نیست؛ زیرا اشخاص عادی در ردیف و مرتبه معصومین پنداشته اند.

تذکر: راجع به غلو پیرامون فرقه های علویین، مرشدیه، فرق

صوفیه، و شیخیه به کتابهای حدیقه الشیعه، مکتب در فرایند تکامل و ارشاد العوام و شرح جامعه کبیره شیخ احمد احسائی و... مراجعه شود.

فرقه های شیخیه

پس از فوت شیخ احمد، یکی از شاگردانش به نام سیدکاظم رشتی جانشین او گشت و تا پایان عمر در شهر کربلا به تدریس و ترویج مکتب شیخیه مشغول بود. وی بالغ بر یکصد و پنجاه جلد کتاب و رساله نوشت که غالباً با زبان رمزی و نامفهوم است. برخی معتقدند منشأ اکثر آرای نادرست شیخیه سیدکاظم رشتی است و احسائی به این آرا اعتقاد نداشته است. (2).

از جمله طوایف و فرقه های مهم قابل ذکر، سه طایفه است نخستین طایفه شیخیه آذربایجان، خاندان حجة الاسلام است. دومین

ص: 114

1-2. قصص العلماء تنکابنی، انتشارات علمیه اسلامیه، ص 64، شرح حال حاج محمد کریم خان.

2-1. اعیان الشیعه، ج 2، ص 590.

طایفه شیخیه آذربایجان، خاندان ثقة الاسلام است و سومین طایفه شیخیه آذربایجان، خاندان احقافی است که هم اکنون مرکز این گروه کشور کویت است و ریاست آنان را میرزا حسن احقافی به عهده دارد که مرجع فقهی شیخیه آذربایجان واسکو می باشد. (1)

یکی از شاگردان سیدکاظم رشتی، میرزا علی محمد ملقب به باب بود که پس از فوت سید، مدعی جانشینی او شد و پس از آن ادعای بابت امام غایب و سپس ادعای نبوت خویش را مطرح ساخت که شرح عقاید او را در فرقه بابیه خواهیم آورد.

3. بابیه

مؤسس این فرقه میرزا علی محمد باب است. او تحصیلات خود را نزد شیخ محمد عابد شروع کرد که از شاگردان شیخ احمد احسائی و سیدکاظم رشتی بود. اما از نوزده سالگی به محضر سید کاظم رشتی پیشوای شیخیه راه یافت. او پس از درگذشت سید، در بیست و چهارسالگی مطالب ضاله خود را عنوان نمود. از سال 1260 ه.ق تا مدت پنج ماه هجده تن از علمای شیخیه به سید علی محمد باب گرویدند و از روی حساب ابجد با خود وی که نوزده می شود، معروف به حروف حی شدند. پس از ادعاهای گزافش از طرف حاکم شیراز حسن خان مقدم ملقب به نظام الدوله بازداشت شد و شش ماه محبوس گردید تا اینکه مأموران سیری منوچهرخان معتمد الدوله والی اصفهان که اصلاً گرجی بود او را ربود و به اصفهان برد و در عمارت

ص: 115

1-2. قرنان من الاجتهاد و المرجعیه فی اسرة الاحقافی (نویسنده میرزا عبدالرسول حائری الاحقافی).

خورشید مخفی گردید، اما پس از مرگش گرگین خان برای تقرب به دربار، باب را تحت الحفظ به تهران فرستاد. برای جلوگیری از پیشامدهای احتمالی، سید را از پشت دروازه تهران گذرانیده و به آذربایجان بردند. بعد از حبسهایی در قلعه ماکو و چهریق در حضور ناصرالدین میرزا ولیعهد علمای آن شهر با او مناظره کردند و توبه نمود. خلاصه توبه نامه او چنین است:

این بنده ضعیف را قصدی نیست که خلاف رضای خداوند عالم و اهل

ولایت او باشد. اگر چه به نفسه وجودم ذنب صرف است اما امید رحمت او را دارم و مطلقا خلاف رضای حق را نخواستم و این بنده را مطلق علمی نیست که منوط به ادعایی باشد استغفر الله ربی و اتوب الیه. مستدعی از الطاف حضرت شاهنشاهی و آن حضرت چنان است که این دعاگو را به الطاف عنایات و بسط رأفت و رحمت خود سرفراز نمایید.

پس از مرگ محمدشاه قاجار شورشهایی به حمایت از باب پیایی در مازندران و زنجان روی داد. میرزا تقی خان امیرکبیر صدراعظم ناصرالدین شاه دستور داد که باب را از قلعه چهریق به تبریز آوردند و به قتل رساندند. در 27 شعبان 1266 او را در آن شهر به دار آویختند و تیرباران کردند. در مورد جسد او اختلاف است که در کجا دفن شد که ماحصل در سه نقطه یعنی خندق شهر تبریز، امامزاده معصوم نزدیک رباط کریم و دامنه کوه کرمل در عکا است. (1)

ص: 116

آنچه در بدو امر در مورد بایه جلب توجه می کند نفوذ فرقه شیخیه در این فرقه است. او ابتدا ادعا کرد که باب و واسطه وصول به امام زمان حضرت حجة ابن الحسن علیه السلام است و مردم برای پی بردن به اسرار و حقایق بزرگ و مقدس ازلی و ابدی باید به ناچار از این باب بگذرند و به حقیقت برسند. پس باید به من ایمان بیاورند تا به آن اسرار دست یابند. او پس از مدتی گام را فراتر نهاد و ادعا کرد که خدای تعالی کتاب «بیان» را بر من نازل کرد و این سخن که فرمود:

«الرحمن، قرآن را تعلیم داد، انسان را آفرید و بیان را به او یاد داد.»⁽¹⁾ اشاره به من است و انسان همان علی محمد و بیان نیز کتابی است که بر او نازل گردید.

البته دعوی بایه را شیخ احمد احسائی و رشتی به طور نیم آشکار در سخنان خود اظهار کرده بودند، اما او آن را علنی ساخت. بعد از مدتی ادعا کرد او همان مهدی موعود می باشد و از آن پس خود را قائم مهدی و نقطه نامید. او خود را نبی نیز دانست که به آیات و بینات ظهور کرده است و عبدالبهاء نیز نام او را در کنار حضرت موسی، عیسی و محمد صلی الله علیه و آله ذکر کرده، او به جای صلوات بر محمد صلی الله علیه و آله می گفت: «اللهم صل علی البیان» باب به مقام بایه، مهدویت و نبوت قانع نشد. بلکه پا را فراتر گذاشت و دعوی معبودیت و الوهیت کرد و پیروان خود را برای پرستش خود دعوت نمود و اعلام کرد: «اننی انا الله لا اله الا انا رب کل شیء.»^۶ همچنین در

ص: 117

ابتدای نامه ای که به صبح ازل نوشت چنین آورد: هذا کتاب من عند الله المهيمن القيوم الى الله المهيمن القيوم. گاهی نیز خود را مظهر خدا و مهبط روح پروردگار معرفی کرد.

او تا آنجا که توانست برای اثبات نظر خود به تأویل قرآن پرداخت و احکامی را نقض و احکامی را تغییر داد. از آنجایی که تقدس خاصی به حروف و اعداد داشت سعی می کرد احکام و عقایدش را بر اساس آنها تأویل کند. در نزد او عدد نوزده مقدس بود و به آیه «عليها تسعة

عشر»⁽¹⁾ اشاره می کرد و می گفت: «منظور نوزده ماه، ملک دوزخ است» سال را به نوزده ماه و هر ماه را به نوزده روز تقسیم کرد. او کتابهای بسیاری نوشت و سعی کرد تقسیمات آنها را بر عدد نوزده گذارد. او قیامت را در همین دنیا می دانست و برخاستن مردگان را انکار می کرد و می گفت: «با آمدن من قیامت اسلام بر پا شد و من تا زنده ام روز قیامت باقی است. آنان که به پیغمبر قبلی ایمان آورده اند به پیغمبر بعدی نیز ایمان آورند تا به بهشت وارد گردند، وگرنه وارد دوزخ کفر می شوند...» کتاب بیان او آخرین کتاب آسمانی نمی باشد، بلکه ظهور بعد از او که از آن همیشه به من يظهره الله یعنی کسی که خداوند او را آشکار می کند تعبیر می نمود، به مراتب بالاتر از ظهور خود اوست.⁽²⁾

حج در نزد بایبه، زیارت خانه باب است که در آن متولد شد. احکام خاصی برای روزه، میراث و تدفین و ازدواج دارند که شرح آن در این مختصر نمی گنجد... در شریعت آنان نجاست وجود ندارد و

ص: 118

1-1 . سوره مدثر / 30.

2-2 . دائرة المعارف اسلامية، ج3، ص 227 - 221؛ ارمغان استعمار، ص 240 - 200.

تجارت به هر شکل آزاد است. نماز جماعت ندارند. تنها نماز میت را به جماعت می خوانند. زنان حجاب ندارند و می توان با آنها صحبت کرد و بهتر است که از بیست و هشت کلمه بیشتر نباشد. در میراث، میت نیز از ترکه خود ارث می برد. (1)

4. بهائیه

پس از کشته شدن علی محمد باب و سوء قصد بایمان به ناصرالدین شاه، جانشین او را که میرزا یحیی نوری ملقب به صبح ازل بود با برادرش میرزا حسینعلی معروف به بهاء الله و عده ای از بایمان را به عراق تبعید کردند و در آنجا بین دو برادر اختلاف افتاد و میرزا حسینعلی از اطاعت برادرش صبح ازل خارج شد و درگیری به زد و خورد منجر گردید. دولت عثمانی که در آن زمان عراق، قبرس و فلسطین را در کنترل داشت بین دو برادر جدایی انداخت و صبح ازل را به قبرس و برادرش حسینعلی را به عکا تبعید کرد.

با بیان به طرفداری صبح ازل پرداختند و معروف به ازلی شدند ولی بهائیان به میرزا حسینعلی گرویدند و بهایی نام گرفتند. او نیز مانند باب ادعای عجیبی کرد که بطور فشرده بیان می گردد. (2)

علی محمد باب پیروان خود را به آمدن من یظهره الله بشارت داده بود و آن را قریب دو هزار سال پس از عصر خود فرض می کرد، اما

ص: 119

-
- 1-3. حقیقة الباییه والبهائیه، (محسن عبدالمجید)، ص 109 - 105؛ تاریخ جامع بهائیت (بهرام افراسیابی)، ص 276 - 261.
- 2-1. فرهنگ فرق اسلامی، ص 92؛ بهائی چه می گوید (جواد تهرانی)، ص 7 - 4؛ بهائیت چگونه پدید آمد (نورالدین چهاردهی)، ص 20.

حسینعلی بهاء در سال چهارم اقامتش در ادرنه ادعا کرد که او همان شخص موعود باب یعنی (یظهره الله) می باشد.

او ادعای نبوت نیز کرد وگفت: خدایا من آنان را دعوت نکرده ام جز به چیزی که تو مبعوث نمودی و اگر گفته ام به سوی من بیایید نظری نداشتم جز چیزی که تو به او ظاهر ساخته ای و مبعوث کرده ای. او کم کم پا را از این هم فراتر گذاشت و ادعای الوهیت نمود

چنانکه گفت:

اسمع ما یوحی من شطر البلاء علی بقعة الجنة والابتلاء من صدره القضاء انه لا اله الا انا المسجون الفرید.

و نیز گفت:

اننی انا الله لا اله الا انا.

عبدالبهاء عباس افندی فرزند حسینعلی بهاء خود را پسر خدا می دانست و به این ترتیب الوهیت پدرش را تأکید کرد. او به این نیز اکتفا نکرد و مدعی شد که خدایانی وجود دارند و او آفریدگار خدایان است و در قصیده ورقائیه چنین گفت:

کل الالوه من رشح امری تألهت وکل الربوب من طنح حکمی تربت

یعنی: همه خدایان از اثر فرمان من خدا شدند و همه پروردگاران از حکم من پروردگار گشتند.

به این ترتیب دستیاران و نزدیکان او نیز مانند ملا محمد علی بابلی و قره العین نیز ادعای الوهیت کردند، عباس افندی در این مورد می گوید: حضرت قدوس ملا محمد علی بابلی روحی له الفداء یک کتاب در تفسیر صمد نازل فرمودند که از عنوان کتاب تا نهایتش (انی

ص: 120

انا الله) است و در مورد قره العین بیان داشت: جناب طاهره (قره العین) انی انا الله را در قریه بدشت (در شاهرود) تا عنان آسمان به اعلی النداء بلند نمود. (1)

قیامت در نظر آنان همان قیام بهاء برای نبوت است و بهشت همان مسیر و حرکت مؤمنان به سوی خدا و جهنم عبارت از حرکت افراد گناهکار به سوی نابودی و نیستی می باشد چون حسینعلی بهاء خداست . بنا بر این بهشت لقاء و دیدار او و ایمان به او می باشد و دوزخ حالت انسانی است که به او نگرویده و در شک باقی مانده باشد.

تقدس اعداد و حروف نیز از مواردی است که به آنان پای بند هستند و به تبعیت از باب، عدد 19 را مقدس شمرده و سال را به نوزده ماه و هر ماه را به نوزده روز تقسیم کرده اند. در این مسلک به جز زن پدر همه زنان برای ازدواج منعی ندارند.

بهاء الله حیا کرده است که از حلال بودن حکم ارتباط جنسی با پسران نابالغ و مرد سخن بگوید به طور کلی در مورد احکام بهائیت می توان گفت که از فرقه های مختلف اخذ شده است و ریشه های صوفیه، اسماعیلیه، یهود، مسیحیت در آن به چشم می خورد. (2)

5. بکتاشیه

پیرو شخصی به نام حاج بکتاش هستند که پیشوای طریقه ای

ص: 121

1-1 . بهائیان، (سید محمد باقر نجفی)، ص 416 - 486؛ مکاتیب، (عبدالبهاء)، ج 2، ص 254 - 255.

1-2 . بایبگری، بهائینگری و کسروی گرانی، ص 253 - 289.

مذهبی و تصوفی بود. گویند: او در نیشابور به دنیا آمد و در نزد علی احمد یسوی درس خواند و در سال 738 هجری در گذشت. طریقه بکتاشیه در قرن شانزدهم میلادی در آناتولی یعنی آسیای صغیر رواج یافت و عقاید ایشان شبیه قزلباشیه و شبک و علی اللهیان گرد است.

با اینکه بیشتر بکتاشیه خود را اهل سنت و جماعت می دانند. ولی اعمال و رفتار ایشان بر خلاف آن طایفه است و بیشتر به غلات شیعه شباهت دارد. آنان ابوبکر و عمر و عثمان را دشنام می دهند و به امامت ائمه اثنی عشر به خصوص امام جعفر صادق علیه السلام و چهارده معصوم علیهم السلام قائل هستند و آنان را به بزرگی می ستایند. در عین حال عقاید مسیحیان نیز در آنان تأثیر کرده است و معتقد به تثلیث الله، محمد، علی هستند مانند مسیحیان، عشای ربانی به جای می آورند و بر سر سفره خود شراب و نان و پنیر می گذارند. ایشان در پیش شیخ خود که او را بابا می خوانند به گناهان خود اعتراف می کنند و از او طلب آمرزش دارند. نوشیدن شراب در نزد ایشان حرام نیست و زنان حجاب ندارند. ایشان معتقد به اسرار و اعداد و حروفند و فضل الله حروفی را که پیشوای حروفیان بود محترم می شمارند. کتاب جاویدان نامه او را از کتب مقدس می شمارند و این کتاب را به فارسی عشق نامه و به ترکی فرشته اوغلی می نامند... حاج بکتاش را پیر اول خوانند و پسرش اوغلی نامیده می شود. آنان عبادت شریعت اسلام را که نماز و روزه و حج و زکات است انجام نمی دهند. (1) و علی

علیه السلام

ص: 122

منزلت والایی در نزد آنان دارد از جمله نصوص مهم بکتاشیه دعایی است که در نزد عوام شیعه مشهور است و با این بیت شروع می شود:

ناد علیا مظهر العجایب تجده عوناً لک فی النوائب...

آنان علاوه بر اعتقاد به عصمت پیامبر و فاطمه علیها السلام و دوازده امام،

به چهارده معصوم دیگر نیز قائلند و عقیده به آن را شرط کمال درویش می دانند از جمله چهارده معصوم اضافی خدیجه و فرزندان خردسال امامان هستند که در کودکی درگذشتند. با همه غلو و انحرافی که در آنان مشاهده می شود خود را شیعه معتدل می دانند و به بیان سمعان به دلیل غالیگری تاخته اند. (1)

6. پسیخانیه

بنیان گذار آن مذهب، مردی به نام محمود پسیخانی گیلانی است. وی در سال 800 هجری این مذهب نو را پدید آورد و پیش از آن از پیروان فضل الله استرآبادی مؤسس فرقه حروفیه بود. گویند که فضل او را به جهت خودپسندی اش طرد کرد و از آن پس به محمود مطرود یا مردود شهرت یافت. او در سال 831 هجری درگذشت.

آنان را نقطویه نیز می گویند؛ زیرا محمود آفرینش و پیدایش همه چیز را از خاک می دانند و آن را نقطه می خوانند و واحدیه و امناء نیز نام گرفته اند؛ زیرا مجردین را واحد و متأهلین را امین می خواندند. او در زندگانی خودش ازدواج نکرد و پیروانش را به پرهیز از آن، ترغیب می کرد. آنان خداوند، رستاخیز، بهشت، دوزخ را نمی شناختند و

ص: 123

1-1. تشیع و تصوّف (کامل مصطفی شیعی)، ص 360 - 361؛ الشبک (احمد حامد صرّاف)، ص 46 - 45.

انسان کامل را می پرستیدند و بیشتر آن را به نام مرکب المبین می خواندند و می گفتند هرچه اکنون پدید آمده و صورت و پیکری دارد، ذرات پدید آورنده اش همیشه در این جهان است و هر زمان به

صورت پیکری درمی آید و از خوی و کردار و دیدار کنونی می توان پی برد که بیش از این در چه پیکر و صورتی بوده است.

این پی بردن را احصا و احصا کننده را محصی می خواندند. او خود را مهدی موعود می خواند که پیغمبر اسلام به آمدن وی مژده داده است. او می گفت که دین اسلام برفساد و دور عرب به پایان رسید. از این پس دین، دینی که او آورده و دور، دور عجم است. این دور هشت هزار سال خواهد بود و در آن هشت مبین خواهند آمد که نخستین آنان خود اوست او شانزده کتاب و هزار و یک رساله نوشت که تنها کتاب میزان موجود است.

او سراسر قرآن را به عقیده خویش تأویل کرد. پیروانش، او را خدا دانستند و علی اکبر تشبیهی صوفی آملی به جای بسم الله الرحمن الرحیم می گفت: استعن بنفس الذی لا اله الا الله و منظورش محمود بود. (1)

... آنان خوردن شراب را جایز می دانند و به اباحه کامل اعتقاد دارند و اعتقادی به معاد ندارند. (2)

تا اینجا فرق مهم غلات را از صدر اسلام تاکنون بررسی کردیم این فرقه ها را با عقاید سخیف و باطلی که دارند می توان شیعه دانست؟

ص: 124

1-1 . دبستان المذاهب، ج 1، 278 - 273؛ نقطویان پسیخانیان، صادق کیا، 95 - 70.

2-2 . سیری در تصوف، نورالدین مدرّسی، ص 324 - 317.

در بین احادیث افتراق امت که بسیار مختلف و متفاوت نقل شده است (1) یک مضمون مور اتفاق است که به نقل همین مورد خواهیم پرداخت:

اخبرنا القاضي الامام ابو الفتح عبدالرحيم بن عبدالله قال اخبرنا الشيخ ابوالفضل عبدالصمد محمد العاصمي قال: حدثنا ابو عبدالله الحسين بن محمد الكوفي بمكة حرمها الله، قال ابوالحسين الدينوري قال حدثنا هارون بن يزيد عن موسى ابن جعفر بن محمد الصادق عليهم السلام... قال: كنا مع رسول الله صلى الله عليه وآله في سفر وقد نزلنا على غدیر يقال له: غدیر خم، اذ خرج رسول الله صلى الله عليه وآله فامر ان ينادى في القوم الصلاة جامعة... الا اني تارك فيكم الثقلين ان تمسكتم بهما لن تضلوا ابدا: كتاب الله حبلٌ محدود من السماء وعترتي اى اهل بيتي و انهما لن يفترقا حتى يردا على الحوض.

فقام القوم كلهم يهتئوني بما ذكر رسول الله صلى الله عليه وآله حتى قال عمر ابن الخطاب (رضى الله عنه) بخ بخ يا ابا الحسن اصبحت مولاي و مولى كل مسلم و مسلمة. (2)

مؤلف بیان الاديان پس از ذکر آن چنین گفته است: (این خبر از رسول الله صلى الله عليه وآله) به چند طریق آمده است . وليكن بر این گونه مرا سماع

ص: 125

1-1 . مسند احمد حنبل، ج4، ص102. السنة ابن ابى عاصم، ج1، ص75؛ سنن دارمی، ج2، ص314؛ سنن ترمذی، ج5، ص26 و المستدرک حاکم نیشابوری، ج1، ص218. در منابع شیعی مانند خصال و معانی الاخبار و امالی صدوق، روضه کافی، احتجاج طبرسی و کتاب سُلیم ابن قیس و بحار الانوار با اختلافات در تعبیر و برخی از جملات.

2-2 . محمد، الحسين العلوي، بيان الاديان، با تصحيح عباس اقبال، ص23 با تصحيح دكتور سيد محمود ميرسياقي، ص40.

بود که به اسناد آوردم و لفظ روایت کردم و از همه طریقها این مستوفی تر و نکیوتر است.

خواجه نصیر الدین محمد الطوسی رحمه الله این حدیث را نقل و قبول فرموده و برای اثبات اینکه فرقه ناجیه شیعه هست بیانی دارند که در کتب متعدد⁽¹⁾ بیان شده است.

بیان محقق طوسی رحمه الله در مورد فرقه ناجیه.

علامه حلی رحمه الله در کتاب (منهاج الكرامة) می نویسند:

الوجه الثانی من الدلالة علی وجوب اتباع مذهب الامامیة ما قاله شیخنا الامام الاعظم خواجه نصیر الحق و الملة و الدین محمد ابن الحسن الطوسی قدس سره و قد سألته عن المذاهب، فقال: بحثنا عنها و عن قول رسول الله صلی الله علیه و آله ستفترق امتی علی ثلاث و سبعین فرقه، واحدة منها ناجیه و الهالکة فی حدیث آخر صحیح متفق علیه و هو قوله: مثل اهل بیتی کمثل سفینة نوح، من ركبها و من تخلف عنها غرق، فوجدنا الفرقة الناجیه هی الامامیه لانهم باينوا جميع المذاهب و جمع المذاهب قد اشترکت فی اصول العقاید.⁽²⁾

سید نعمت الله جزایری در کتاب (انوار النعمانیة) بعد از این که کلام محقق طوسی رحمه الله را نقل می کند، می نویسد: «و هذا تحقیق متین، و حاصله انه لو كانت الفرقة الناجیه غیر الامامیة، لكان الناجی کلهم لا فرقه واحدة، و ذلك لانهم متشاركون فی الاصول والعقاید الموجبه لدخول الجنة

ولا خالفهم احد سوى الامامیة فانهم اشترطوا فی دخول الجنة ولاية الائمة

ص: 126

-
- 1-1 . تفسیر تأویل الایات الظاهره، سید شرف الدین علی الحسینی، ص 195 و لمحات، شیخ لطف الله صافی، ص 37.
 - 2-2 . منهاج الكرامة فی معرفة الامامة، ص 49.

حضرت آیه الله صافی گلپایگانی در کتاب «لمحات» (2) در تحقیق کلام محقق طوسی رحمه الله چند مطلب را عنوان کرده اند که به صورت خلاصه مطرح می شود:

1. پیامبر صلی الله علیه و آله با احادیثی مانند حدیث سفینه فرقه ناجیه آن فرقه ای است که متمسک به اهل بیت علیهم السلام شود و فرقه هالکه آن است که از آنها تخلف کند و شکی نیست که شیعیان در اصول و فروع و تمام علوم دینی مثل تفسیر و عقاید و فقه به اهل بیت علیهم السلام مراجعه می کنند. یکی از محققین معاصر (3) چنین می نویسد: (نخستین وجه استقلال تفکر شیعیه مسأله امامت است. با توجه به اینکه امامت جانشینی رسالت به جز در مسأله اخذ وحی می باشد، همین مسأله به تنهایی می تواند اختلافات فراوان دیگری به دنبال داشته باشد. برخی می گویند: شیعه تنها در مسأله امامت با معتزله مخالف هستند. به نظر می رسد که این نظیر آن باشد که گفته شود: اختلاف مسیحیان و مسلمانان [تنها] در نبوت پیامبر اسلام صلی الله علیه و آله است. در حالی که همین اختلاف نتایج بسیاری به دنبال دارد. اگر شیعه در برابر قیاس یا اجماع اهل سنت موضع گیری می کند یا به امر بین الامرین قائل است، همه از

آن روست که امام تبیین کرده است؛ چرا که اگر شیعه امامت را

ص: 127

1-1. لمحات، ص 37 به نقل از انوار النعمانیه.

2-2. همان، ص 37.

3-3. قاسم، جوادی، تأثیر اندیشه های کلامی شیعه بر معتزله، مجله هفت آسمان سال اول شماره اول، ص 126.

پذیرفت، نه فقط در باب اخلاق و احکام، بلکه در باب عقاید هم سخن امام را می پذیرد و برای همین مسأله استدلال و احتجاج می کند. لذا ضرورت دارد هر داوری که درباره شیعه صورت می پذیرد با توجه به دیدگاه او در باب امامت مطرح شود.

شهید مطهری رحمه الله هم در این مورد بیانی زیبا دارند می فرماید: «اساس فکر شیعه در مسأله امامت با فکر اهل تسنن مختلف است و این دو فکر از ریشه با یکدیگر اختلاف دارند. لہذا به این صورت درباره این مسأله بحث کردن که ما قائل به امامتیم و آنها هم قائل به امامت، ولی شرایط امامت از نظر ما و آنها متفاوت است اساساً درست نیست؛ چون آن چیزی که شیعه به نام امامت معتقد است، غیر از چیزی است که آنها به نام امامت معتقدند(1)... در جای دیگری می فرمایند: در شیعه امامت پدیده و مفهومی است درست نظیر نبوت آن هم عالی ترین درجات نبوت، بنابراین ما شیعه قائل به امامت هستیم و آنها اصلاً قائل نیستند، نه اینکه قائل هستند و برای امام شرایط دیگری قائلند.(2)

لذا آن چه شالوده کلام محقق طوسی رحمه الله را تشکیل می دهد بیان این نکته است که امامت به عنوان مبنای تفکر شیعی عقیده ای است که شیعه را از سایر فرقه ها متمایز می نماید.

نتیجه اینکه: از مباحث پیرامون حدیث افتراق در کلام محقق طوسی می توان پی برد که فرقه ناجیه همان پیروان اهل بیت هستند

ص: 128

1-1 . شهید مطهری، مجموعه آثار، ج 4، ص 887.

2-2 . همان، ص 918.

که به امامت و ولایت آنها اعتقاد دارند و اصول و فروع اعتقادی خود را با توجه به فرمایشات پیامبر و اهل بیت مشخص نموده اند و اینها کسانی جز شیعه اثنی عشری نیستند. دیگران این گونه نیستند. اگر نگوییم اعراض می کنند از اهل بیت. کتابهای غیر شیعه پر است از احادیث نواصب و دشمنان عترت...

2. در غیر احادیث سفینه هم پیامبر صلی الله علیه و آله فرقه ناجیه را معرفی کرده. در احادیث بسیاری که بعضی از آنها متواترند مثل احادیث ثقلین، حدیث امان، و احادیثی که ائمه را 12 نفر معرفی می کند و آنچه در تفسیر آیه سوره بینه که می فرماید: «إِنَّ الَّذِينَ آمَنُوا وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ أُولَئِكَ هُمْ خَيْرُ الْبَرِيَّةِ» از ابن عباس نقل کرده اند که پیامبر صلی الله علیه و آله به امیرالمؤمنین علیه السلام فرمود: «تأتي انت و شيعتك يوم القيامة راضين مرضيين و يأتي أعدائك غضابنا مقمحين» (1)....

3. شیعه و اهل سنت در اصول عقاید یعنی توحید و نبوت و معاد و غیر اینها مشترکند و در فروع دین هم موافقند، اما امتیاز شیعه و اختصاص آنها در مسأله امامت است که بر تعداد ائمه احادیث فراوانی است که در صحیح ترین کتابهای اهل سنت مثل صحیح بخاری و مسلم و مسند احمد و غیر اینها وارد شده است. پس اگر شیعه همان فرقه ناجیه باشد فهو المطلوب و اگر غیر شیعه از اهل سنت فرقه ناجیه باشد،

شیعیان هم از آن فرقه خواهند بود؛ چون با اهل سنت در اصول عقاید و فروع عملیه مشترکند و با این حساب همه فرقه ها اهل نجاتند.

ص: 129

1. سلمان فارسی نقل می کند که روزی رسول خدا برای ما خطبه خواند و فرمود: ای مردم من به زودی از میان شما خواهم رفت و شما را وصیت می کنم در مورد عترت خودم و اینکه از هر گونه بدعت و ضلالتی بر حذر باشید... اینها مانند ستارگان روشن می باشند. من مانند خورشید هستم و علی مانند ماه. اما فرقدان حسن و حسین علیهما السلام و ائمه باقی از نسل حسین علیه السلام می باشند. مردم می گویند: «برایمان نام آنها را ببرید.» حضرت می فرماید: «اول آنها و سرور و سید آنها علی ابن ابی طالب و دو فرزند او یعنی حسن و حسین علیهما السلام و بعد از آنها زین العابدین علی ابن الحسین و بعد از او محمد ابن علی باقر علم النبیین و الصادق جعفر ابن محمد و ابنه الکاظم سمی موسی بن عمران والذی یقتل بارض خراسان علی ابن موسی ثم ابنه محمد و الصادقان علی و الحسن والحجة القائم... فهم عترتی...» (1)

2. در روایت دیگری جابر ابن عبد الله انصاری می گوید وقتی آیه یا ایها الذین امنوا اطیعوا الله و اطیعوا الرسول و اولی الامر منکم نازل شد، گفتیم: «خدا و پیامبر را می شناسیم، اما اولی الامر کیانند که اطاعت آنها مقارن اطاعت خدا و رسول می باشد؟» پیامبر فرمودند: خلفایی و ائمة المعصومین بعدی اولهم علی بن ابی طالب ثم الحسن ثم الحسین ثم علی

ابن الحسین ثم محمد ابن علی المعروف فی التوراة بالباقر ثم جعفر ابن محمد ثم موسی ابن جعفر ثم علی ابن موسی ثم محمد ابن علی ثم علی ابن محمد ثم الحسن بن علی ثم حجة الله فی ارضه ابن حسن بن علی (2).

3. خبر داوود رقی از امام صادق علیه السلام می گوید: امام صادق صحیفه ای از سوی سماعة ابن مهران به من دادند و فرمودند: «بخوان!» در سطر دوم صحیفه دیدم نوشته: «ان عدة الشهور عند الله اثني عشر شهراً...» بعد نام ائمه برده شده به این صورت: علی ابن ابی طالب، حسن ابن علی، حسین ابن علی، علی ابن الحسین، محمد ابن علی و جعفر ابن محمد و موسی ابن جعفر و علی ابن موسی و محمد ابن علی و علی ابن محمد

ص: 130

1-1 . منتخب الاثر، ص 100، لطف الله صافی گلپایگانی، چاپ سوم، منشورات مكتبة الصدر.

1-2 . همان، ص 101.

از مجموعه مباحث پیرامون شیعه و حدیث افتراق و روایاتی که ائمه اثنی عشر را نام می‌برند، نتیجه می‌گیریم که شیعه یعنی پیروان پیامبر صلی الله علیه و آله و ائمه اثنی عشر و کسانی که در همه لحظات زندگی ولایت و امامت امامان معصوم را پذیرفته‌اند و تبعیت کامل از آن بزرگواران دارند. آنها اگر در اعتقادات خود راسخ باشند با توجه به آنچه ذکر شد گرفتار غلو نمی‌شوند و بعید نیست دشمنان آنها برای کوبیدن این فرقه که تنها فرقه ناجیه بین فرق اسلامی می‌باشند به آنان مارک و برچسب غلو زده‌اند.

ص: 131

بخش دوم : نقش و تأثیر غلو در جامعه اسلامی شیعه

فصل اول : سست کردن پایه های اعتقادی مردم

اشاره

نقش و تأثیر غلو در جامعه اسلامی

((شیعه))

(افکار و عقاید)

ص: 133

در شکل گیری، بنیان های اعتقادی مردم جوامع اسلامی، عوامل و اصولی مؤثر می باشد که هر کدام از این عوامل به منزله ارکان و استوانه هایی محکم و پابرجا، اعتقادات مردم را تشکیل می دهند و حفظ می نمایند. در مکتب اسلام این اصول و عوامل عبارتند از: اصل توحید، نبوت و امامت و... تا زمانی که این ارکان در مسیر اصلی خود باشد افراد جامعه از اعتقاداتی قوی و مطمئن برخوردارند، اما اگر باب تحریف و تأویل در هر کدام از اینها باز گردد جامعه اسلامی دارای عقایدی سست و بی محتوا و خرافی خواهد شد.

اکنون به بررسی مختصر جایگاه هر کدام از این اصول و پس از آن جهت گیری غلات در این زمینه خواهیم پرداخت.

1. توحید

توحید از اساسی ترین و اصولی ترین، اصل و عوامل اعتقادی همه

ادیان الهی می باشد و یگانه راه رستگاری انسانها، که محور همه

ص: 135

اعتقادات دیگر قرار گرفته است و لذا بیشترین تلاش پیامبران الهی در ایجاد جامعه توحیدی و حفظ آن به کار رفته است.

این حقیقت را می توان در آیات متعددی از قرآن کریم به طور روشن مشاهده نمود از جمله آیه: «وَمَا أَرْسَلْنَا مِنْ قَبْلِكَ مِنْ رَسُولٍ إِلَّا نُوحِي إِلَيْهِ أَنَّهُ لَا إِلَهَ إِلَّا أَنَا فَاعْبُدُونِ» (1)؛ و پیش از تو پیامبری نفرستادیم مگر اینکه به او وحی کردیم که خدایی جز من نیست، پس مرا پرستید.

و در آیه دیگری خطاب به پیامبر اسلام می فرماید:

«قُلْ إِنَّمَا يُوحِي إِلَيَّ-يَا أَيُّهَا الْمُدَّثِّرُ-إِنِّي أَمْرٌ بِاللَّيْلِ-إِنِّي أَنزَلْتُ الْقُرْآنَ بِاللَّيْلِ-إِنِّي أَنزَلْتُ الْقُرْآنَ بِاللَّيْلِ-إِنِّي أَنزَلْتُ الْقُرْآنَ بِاللَّيْلِ» (2)؛ بگو: جز این نیست که به من وحی می شود که خدای شما خدایی یگانه است پس آیا مسلمان می شوید.

در قرآن کریم توحید، اصل مشترک همه انبیا (3)، شرک گناهی عظیم و نابخشودنی، (4) و سبب از بین رفتن اعمال انسان می شود. (5) معرفی شده که هیچ جایی برای مداخله و معامله بر اصل توحید وجود ندارد. (6)

در سنت پیشوایان معصوم نیز توحید جایگاه خاصی داشت. تا آنجا که دفتر زندگانی ائمه علیهم السلام پُر است از برگهای زرینی که هر برگش

تجلی توحید است. در این زمینه به زمزمه های خلوت امام زین

ص: 136

1-1 . انبیاء/ 25.

2-2 . انبیاء/ 108.

3-3 . نحل/ 36.

4-4 . انبیاء/ 48 و 116.

5-5 . زمر/ 65.

6-6 . اسراء/ 75 و 173 (در مورد شأن نزول این آیات به تفاسیر مراجعه شود).

العابدین علیه السلام توجه کنید که می فرماید: ستایش خدایی را که هر وقت خواستم حاجتم را با او در میان گذاشتم، و هرگاه خواستم - بدون هیچ شفیع - با او خلوت کردم و راز دلم را گفتم و او نیاز مرا برآورد! ستایش خدایی را که من جز او دعایی نمی طلبم! چراکه اگر از غیرش دعایی می کردم و حاجتی می خواستم، دعایم مستجاب نمی شد! ستایش خدایی را که جز به او امیدوار نیستم و اگر به غیرش امید می بستم، مرا ناامید می گرداند! ستایش خدایی را که کار مرا خود به عهده گرفت و عزیزم داشت و مرا به مردم واگذار نکرد تا خوارم سازند! ستایش خدایی را که به من اظهار محبت نمود. حال آنکه نیازی به من نداشت! ستایش خدایی را که گناهانم را با بردباری بخشود، گویی گناهی از من سر نزده است. پروردگرم نزد من ستوده ترین است و سزاوارترین به ستایشم... (1)

برای حسن ختام در اهمیت این اصل، مناسب است به حدیثی قدسی اشاره شود که سندش سلسله الذهب است و متنش مسیر نجات، که فرمود:

«كلمة لا اله الا الله حصنی، فَمَنْ دخل حصنی امن من عذابی؛ (2) کلمه لا اله

ص: 137

1-1. فراهایی از دعای ابو حمزه ثمالی الحمد لله الذی انادیه کلما شئت لحاجتی واخلوا به حیث شئت لسری بغیر شفیع فیقضی لی حاجتی والحمد لله الذی لا ادعوه غیره ولو دعوت غیره لم یستجب لی دعائی، والحمد لله الذی لارجوه غیره ولو رجوت غیره لا خلف رجائی والحمد لله الذی وکلنی الیه فاکرمنی ولم یکلنی الی الناس فیهینونی والحمد لله الذی تحبب الی و هو غنی عنی والحمد لله الذی یحلم عنی کانی لا ذنب لی فریبی احمد شیء عندی و احق بحمدی... .

2-2. بحار الانوار، ج 49، ص 126 و ج 3، ص 6. در باب تعالیم توحیدی اهل بیت علیهم السلام برای نمونه بنگرید به: توحید صدوق و همچنین کتاب التوحید از اصول کافی و در مورد خطب توحیدی حضرت امیرالمؤمنین علیه السلام - علاوه بر خطب نهج البلاغه - مخصوصا به اصول کافی، ج 1، ص 386، باب جوامع التوحید، حدیث 1، که مرحوم کلینی رحمه الله در ذیل آن گفته است: «همین خطبه برای کسی که جویای علم توحید است کافی می باشد به شرط آنکه نیکو در آن بیاندیشد و محتوایش را بفهمد...» اصول کافی، ج 1، ص 392.

الا الله قلعه محکم من است و هر آنکه در قلعه من داخل شود از عذابم ایمن می گردد.»

تا اینجا به این نتیجه رسیدیم که از اصولی ترین اصل اعتقادی پیروان ادیان الهی خصوصا مسلمین اصل توحید است که محور و مبنای هر فکر و حرکت و عملی باید قرار گیرد، و هر گونه خدشه ای بر آن می تواند جامعه اسلامی را دچار ضربات سهمگین و غیرقابل جبران سازد.

به دلیل اهمیت ویژه همین اصل است که توجه غلات به آن معطوف گشته، و در این راستا آن را آماج تیرهای مسموم خود ساخته و به گونه های مختلف آن را مخدوش نموده اند، اکنون برخی از موارد غلوآمیز را که از ناحیه بعضی فرق مطرح شده متذکر می شویم:

در مورد فرقه بیانیه گفته اند که آنها معتقدند:

«خداوند مانند یک انسان است دارای اعضا و جوارح و بالاخره همه قسمت های بدن . او غیر از صورتش نابود خواهد شد . برای اثبات این

ادعای خود به آیه «كُلُّ شَيْءٍ هَالِكٌ إِلَّا وَجْهَهُ»⁽¹⁾ تمسک کرده اند که

می فرماید: هر چیزی جز وجه خداوند نابود می شود و یا آیه «كُلُّ مَنْ

ص: 138

عَلَيْهَا فَاِنْ * وَيَبْقَى وَجْهُ رَبِّكَ...» (1) «هرچه در زمین است فانی می شود تنها وجه خداوند باقی خواهد ماند.»

اشتباه اینها در برداشت ناصحیح از کلمه وجه است که آن را به معنای صورت ظاهری گرفته اند . در حالی که طبق نظر مفسران شیعه مانند علامه طباطبائی رحمه الله منظور از وجه یا چیزی را در مقابل دیگران قرار دادن است که در این صورت وجه به معنای صفات و آیات خداوند می باشد و یا به معنای ذات چیزی است که مفهوم آن می شود ذات خداوند واجب الوجود است و ماندگار و پابرجا. (2)

فرقه مخمسه که از پیروان ابوالخطاب بودند، قائل به خدایی پنج تن می باشند یعنی محمد صلی الله علیه و آله و علی علیه السلام و فاطمه و حسن و حسین علیهم السلام و گروه و فرقه بشاریه که خدایی محمد را انکار نمود به صورت پرنده ای دریایی که «علباء» نام دارد، مسخ شد . از این جهت این گروه را علبائیه نیز نامیده اند. (3)

فرقه اثنینیه معتقدند که محمد صلی الله علیه و آله و علی علیه السلام هر دو خدا هستند . اینها نیز به دو دسته تقسیم می شوند: بعضی خدایی محمد صلی الله علیه و آله را بر علی علیه السلام مقدم شمرده اند و بعضی بر عکس . کسانی که خدایی محمد صلی الله علیه و آله را مقدم می دارند معروف به میمیه اند و آنان که علی علیه السلام را

مقدم و برتر می دانند معروف به عینیه هستند. (4)

ص: 139

1-1 . الرحمن / 26.

2-2 . المیزان، ج 16، ص 92 - 90.

3-3 . المقالات و الفرق، ص 60.

4-1 . تحفه اثنی عشریه، ص 13.

فرقه سلمانیه معتقدند که «سلمان پروردگار است و حضرت محمد صلی الله علیه و آله فرستاده او که مردم را به سوی او می خواند» این گروه در همه اعمال و رفتار خود، مذهب مجوس را برگزیده اند. (1)

فرقه سحابیه اعتقاد دارند که علی علیه السلام خداست و در ابرهاست و هنگامی که ابری در آسمان بینند، بر آن سلام کرده می گویند، رعد، صدای علی علیه السلام و برق، تازیانه اوست. (2)

فرقه ازدریه می گویند: علی علیه السلام که چندین سال در این دنیا زندگی کرد و پدر حسن و حسین علیهما السلام بود او (خدا نبود) شخصی به نام «علی ازدری» می باشد و آن علی علیه السلام که امام است، او را فرزند نباشد چون او صانع است. (3)

فرقه خطابیه می گفتند: امام جعفر صادق علیه السلام خداست، اما نه این جعفری که دیده می شود، بلکه صورت اصلی او در آن عالم است. (4)

پیروان سری اقصم (سریه) معتقد بودند: جعفر (امام صادق علیه السلام) همان اسلام است و اسلام همان سلام است و سلام خداوند عزوجل است و ما فرزندان اسلام هستیم. (5)

بنا به روایت صدوق، امام رضا علیه السلام فرمودند: «کسی که قائل به

تشبیه و جبر باشد کافر و مشرک است... آنچه از اخبار که به مانسبت

ص: 140

1-2 . المقالات والفرق، ص 61.

2-3 . الفرق المفرقه، ص 30.

3-4 . بیان الادیان، ص 36.

4-5 . فرق الشیعه، ص 57؛ الممل و النحل، ج 1، ص 180.

5-6 . فرق الشیعه، ص 58.

داده شده و متضمن جبر و تشبیه است، ثمره جعل غلاتی است که عظمت خداوند را کوچک شمرده اند؛ لاجرم هر که ایشان را دوست بدارد، بر ما کینه ورزیده است... (1)

2. نبوت

از اصول اعتقادی امت اسلام، اصل نبوت است که بعد از توحید از جایگاه ویژه و ممتازی برخوردار می باشد. تا آنجا که اعتقاد به تمامی انبیا و فرستادگان خداوند از اصول مسلم و ضروریات اسلام محسوب گشته. اینان انسانهای شایسته ای بوده اند که خداوند آنها را از میان امتهای زمان خود برگزیده تا هدایتگر انسانهای دیگر باشند. آنها با تلاوت آیات الهی که به صورت وحی از سوی جبرائیل دریافت می کردند مردم را از آلودگی ها پاک نموده و آراسته به فضایل اخلاقی می کردند. در این مسیر از هیچ تلاشی فروگذار نکرده و لحظه ای از پا نمی افتادند.

این اصل مهم نیز از تیررس حملات مسموم و زهرآگین غلات مسموم نماند، زیرا در طول تاریخ افرادی فاسد ادعای نبوت نموده و بدین وسیله اعتقادات توده مردم را دچار انحراف کردند. اکنون به بیان مواردی اندک در این زمینه می پردازیم.

بیان بن سمعان، ادعای نبوت کرد و پیامبری خود را تبلیغ نمود. او

نامه ای به امام باقر علیه السلام نوشت و در آن نامه، حضرت را دعوت کرد که

ص: 141

1-1 . بحار الانوار، ج 25، ص 266، به نقل از عیون اخبار الرضا علیه السلام .

به پیامبری او اقرار و اعتراف نماید. ترجمه نامه او این است:

«اسلام بیاور تا سالم بمانی و در این نردبانی که نصب شده است، قرارگیر و بالا برو تا نجات پیدا کنی و سود ببری، چرا که تو نمی دانی خداوند نبوت و رسالت را در کجا قرار داده و بر رسول، وظیفه ای جز رساندن پیام نیست و آن که بیم داده، معذور است.»⁽¹⁾

گفته شده که امام باقر علیه السلام برای نشان دادن شدت کفر این ادعابه نامه رسان که عمر بن عفیف ازدی بود، دستور داد نامه را بخورد. او نیز نامه را خورد و در همان هنگام به هلاکت رسید.⁽²⁾

ابومنصور عجللی که فردی بادیه نشین و بی سواد بود. می گفت: علی ابن ابی طالب، حسن و حسین و علی بن الحسین و محمد ابن علی علیهم السلام پیامبر و رسول بودند و من نیز پیامبر می باشم. پس از من شش نفر از فرزندانم به پیامبری می رسند که آخرین آنها قائم است.

او پیروانش را به ترور مخالفان خود فرمان داد و گفت: هرکس با شما مخالفت ورزید، کافر و مشرک است. پس باید او را بکشید و این همان جهاد مخفی است که در آن خمس اموال کشته شدگان، حق قاتل می باشد.⁽³⁾

ابوالخطاب، ابتدا خود را قیم و وصی امام صادق علیه السلام می دانست و

می گفت آن حضرت این مقام را به او داده است.⁽⁴⁾ بعد از آن پا را فراتر

ص: 142

1-1 . فرق الشیعه، ص 51.

2-2 . المقالات والفرق، ص 37.

3-3 . المقالات والفرق، ص 46.

4-1 . فرق الشیعه، ص 57.

گذاشته پیروانش گفتند: او را پیامبر قرار داده است. (1) یاران ابوالخطاب معتقد بودند در هر زمانی باید دو پیامبر باشد که یکی پیامبر ناطق و گویا و دیگری پیامبر صامت و خاموش مثلاً در زمان رسول الله حضرت محمد صلی الله علیه و آله رسول ناطق و علی علیه السلام رسول خاموش بود. (2)

امام صادق علیه السلام می فرماید: خدا لعنت کند ابوالخطاب را که باعث ترس من در حال قیام و قعود و خواب شد. خدایا آتش آهن را به او بچشان. (3)

بزیع ابن موسی حائک که فرقه بزیعیه را منسوب به او می دانند و از غلاتی است که بارها مورد لعن و نفرین امام صادق علیه السلام قرار گرفت. (4) ادعای نبوت داشت. (5) و خود را پیامبر و فرستاده خدا می دانست و پاره از اوقات در نبوت خود را شریک ابوالخطاب می دانست و می گفت: جعفر ابن محمد هر دوی آنها را (ابوالخطاب و بزیع) را فرستاده است، همچنان که خداوند، موسی و هارون را به نبوت برگزید. (6)

محمد بن نصیر فهری نمیری که فرقه نمیرییه را به او منسوب

می دانند و از برخی نوشته ها چنین استفاده می شود که او از اصحاب امام محمد تقی علیه السلام و امام علی النقی علیه السلام بوده است. دارای عقاید

ص: 143

1-2 . المقالات والفرق، ص 8 - 7.

2-3 . مقالات الاسلامیین، ص 9.

3-4 . معجم رجال الحدیث، ج 14، ص 245.

4-5 . اختیار معرفة الرجال، ص 197.

5-6 . معجم رجال الحدیث، ص 297.

6-7 . المقالات والفرق، ص 52.

3. امامت

امامت یکی از حساس ترین اصول اعتقادی شیعیان به شمار می رود. همین امر موجب شده است تا این مسأله هم از نظر طرفداران و موافقان مورد توجه قرار گیرد و هم از نظر دشمنان و مخالفان.

در اهمیت و ضرورت آن مراجعه به آیه تبلیغ (2) در قرآن کریم را کافی می دانیم. آنجا که خداوند به پیامبر صلی الله علیه و آله می فرماید: کاری را که باید انجام دهی، عملی ساز و هیچ نگرانی نداشته باش؛ زیرا خداوند پشتیبان تو در برابر مردم است. دقت در شأن نزول آیه و تاریخ و مکان و شرایط آن، موضوع را بر همگان روشن می سازد. مزید بر آن احادیثی مانند حدیث ثقلین جایی برای تردید و شک باقی نگذاشته است. با توجه به این مسأله و اهمیت آن، امامان معصوم هر کدام در تداوم و حفظ این خط کوشیده اند و شیعیان آن بزرگواران نیز در طرفداری از امامت و مقابله با دشمنان آنها از بذل مال و جان دریغ

ننموده اند. اما دشمنان و مخالفان نیز در مقابله با این خط اصیل و اصل کریم از همان روزهای نخست رحلت پیامبر صلی الله علیه و آله از هر گونه حيله و توطئه ای استفاده نمودند. زمانی مسأله شورا مطرح می شود و

ص: 144

1-1. بحار الانوار: ج 51، ص 367؛ معجم رجال الحدیث، ج 17، ص 299 به بعد.

2-2. مانده آیه 67. (یا ایها الرسول بلغ ما انزل...).

جریان سقیفه بنی ساعده شکل می گیرد و در مقطع دیگری از تاریخ اسلام مسأله غلو و گروه غالیان پیش آمده و بی توجه به فرمایشات خود امامان که می فرمودند: از غلو در مورد ما پرهیزید. (1) یا اینکه فرمودند: ما را از حدّ عبودیت تجاوز ندهید. (2) انجام دادند آنچه نباید انجام می شد و گفتند چیزی را که نباید می گفتند. اکنون به اختصار مواردی را بیان می نمایم:

1. مردی به حضرت علی ابن موسی الرضا علیهما السلام عرض می کند: خدا را برای ما توصیف کن.

حضرت شروع می کند به توصیف ذات مقدس پروردگار. در همین اثنا مردی از جای خود بر می خیزد می گوید: بعضی از شیعیان شما فکر می کنند همه این صفات در وجود حضرت علی علیه السلام است. لذا او را خدا می دانند... (3)

2. حضرت صادق علیه السلام به اسماعیل بن عبدالعزیز می فرماید: «ای اسماعیل برایم آبی در محلّ وضوخانه آماده ساز تا وضو بگیرم.» او می گوید من برخاستم و برای آن حضرت آب آماده کردم. حضرت وارد

وضوخانه شد و من حدیث نفس کردم و گفتم امام صادق، پروردگار است و رازق و خالق همه موجودات و اشیا عالم است و از این موارد در نفس خودم تصویر کردم تا اینکه امام از محل وضو خارج شد و فرمود: ای اسماعیل هرگز برتر از طاقت و توان خودت، بنایی را بالا

ص: 145

1-1. خصال صدوق، ج 2، ص 614.

2-2. الاحتجاج، ج 2، ص 233.

3-3. بحار الانوار، ج 25، ح 20.

نبر، زیرا منهدم خواهد شد. شما ما را مخلوق خدا فرض کنید، سپس درباره ما آنچه می خواهید بگویید. (1)

3. ابوبصیر می گوید: به امام صادق علیه السلام عرض کردم: «آقا! افرادی درباره شما مسایلی را مطرح می کنند، چگونه است؟» آن حضرت فرمود: «چه می گویند؟» گفتم: «می گویند که شما تعداد قطرات باران را که می بارد می دانید. تعداد ستارگان را می دانید. شمار برگ درختان و عدد آنها را می دانید. شما وزن آبهای دریا را می دانید...». امام صادق علیه السلام دستش را به سوی آسمان بلند نمود و فرمود: «خدا منزّه است، ما هیچ کدام این مسایل را نمی دانیم. به خدا سوگند جز خدا هیچ کس عالم بر این مسایل نیست.» (2)

4. ... گروهی فکر می کنند جعفر ابن محمد علیهما السلام ضعیف الحدیث است، زیرا افرادی مانند مفضل ابن عمر و بنان و دیگران گفته اند امام صادق علیه السلام برای آنها حدیث کرده است که معرفت امام علیه السلام کافی است برای انسان و دیگر نیازی به نماز و روزه و غیر آن از تکالیف نیست و همین طور حدیث کرده که علی علیه السلام در ابرهاست و با باد حرکت

می کند و همچنین آن حضرت بعد از مرگش تکلم می کند و زمانی که او را غسل می دادند بر مغتسل حرکت می کرد و او خدای زمین است در مقابل خدای آسمانها... (3)

5. سهل ابن زیاد می گوید، بعضی از اصحاب امام حسن

ص: 146

1-1. همان، ح 22.

2-2. همان، ح 52.

3-1. بحار الانوار، ج 25، ح 67.

عسکری علیه السلام به آن حضرت نوشتند که علی ابن حسکه ادعا می کند شما خدایید و او باب شماسست و پیامبران از طرف شما، و گمان می کند که نماز و روزه و زکات و حج... خلاصه می شود در معرفت شما و هر کس این گونه فکر کند مؤمن کامل است و عبادات از او ساقط می شود. بنابراین، تعدادی زیاد دور او جمع شدند و در آستانه هلاکت قرار گرفتند. اگر شما بر دوستانتان مَّت بگذارید و جواب این نامه را بنویسید آنها را از هلاکت نجات داده اید.

آن حضرت در پاسخ نوشتند، علی ابن حسکه دروغ می گوید. لعنت خدا بر او باد. به خدا قسم، خداوند مبعوث نکرد پیامبر صلی الله علیه و آله را و همین طور پیامبران سابق را، مگر به دین حنیف و نماز و زکات و حج و روزه و ولایت، و پیامبر مردم را دعوت نکرد مگر به خدای یکتا و بی شریک و همین طور اوصیای او... بنابراین، من برائت می جویم از گفتار اینان، از آنها فاصله بگیرید که لعنت خدا بر آنها باد. (1)

مادر مورد دو حدیث اخیر انشاء الله در فصل سوم به تفصیل سخن خواهیم گفت.

یک سؤال مهم

چرا دشمنان امامت و مخالفان ائمه علیهم السلام با تمام قوا سعی در مبارزه با این اصل مهم داشتند و در یک کلمه هدف آنها از این همه حساسیت چه بوده است؟

در پاسخ به سؤال فوق باید گفت جریان غلو از این کار انگیزه های متعددی را دنبال می کرد مانند اینکه:

ص: 147

1-2. همان، ج 25، ح 82.

الف. از آنجا که امامان شیعه در طول تاریخ مورد توجه و علاقه مردم مسلمان و شیعیان بوده اند و وظیفه حفظ و حراست از دین و شرع مقدس را به خوبی انجام می دادند.

آن چهره های نورانی با دقت تمام جریانات سیاسی و انحرافی را شناسایی کرده و به موقع با آن برخورد لازم و شایسته را انجام می دادند. نگرانی غلات و حرکت های غلوآمیز را شدید ساخته آنان را مصمم به تخریب شخصیت ائمه علیهم السلام می نمود.

ب. غلات به خوبی دریافته بودند که بسیاری از مردم علاقه مند به امامان از سادگی و صداقت برخوردارند و بدون هیچ گونه تأمل و تردیدی هر چه را که از ناحیه ائمه برای آنان نقل کنند صحیح یا ناصحیح پذیرفته اند. لذا آنان (غلات) از فرصت استفاده نمود با ساختن شایعات و احادیث کاذب سعی داشتند تا مدتی این افراد ساده را دور خود جمع کرده به منافع خود برسند و فضای بی اطمینانی به گفته های ائمه را نیز ایجاد نمایند.

ج. بهترین راه و شیوه برای غلات در جذب مردم به سمت خود،

ترویج روحیه اباحی گری در میان مردم مسلمان و شیعه بود و لذا آنها با طرح مسأله معرفت امام و کفایت این امر، از انجام وظایف دینی هم وجهه ائمه را در اذهان مردم خراب می کردند و هم مردم را نسبت به دیانت بی محتوی می ساختند.

به هر حال این رفتار باعث شده تا تبلیغات وسیعی بر ضد امامان شیعه بوجود آمد و چهره پاک آنان را غبار آلود نشان دهد.

دشمنی و مخالفت غلات با امامان شیعه همانطور که گفتیم گاهی سبب می شد تا به طور مستقیم وجود آن بزرگواران را مورد هجوم و حمله قرار دهند و چهره تابناک آنان را در اذهان مردم تیره و غبار آلود نشان دهند و گاهی سبب می شد بطور غیر مستقیم همان هدف را دنبال نمایند و از طریق متهم کردن اصحاب نزدیک آنان به مقصود خود برسند.

بر همین اساس جریان غلو به دقت اصحاب ائمه را زیر نظر می گیرد و شایسته ترین آنان را شناسایی می کند تا در موقع مناسب تیره‌های زهر آلود خود را متوجه آنها ساخته و با یک تیر دو نشان را هدف گیری نماید. یعنی هم در میان مردم ساده دل القاء کند که افرادی با ائمه هستند و از نزدیکان آنان به شمار می روند که دارای عقاید و افکاری ناصحیح برخوردارند و چهره آنان را تخریب نموده و هم مردم را نسبت به ائمه بدبین نمایند با توجه به همین مسایل است

که بعضی از صاحبان کتب ملل و نحل و فرقه شناسی دست به کار شده و برای تکثیر فرقه های غلات، فرقه سازی می کنند و عقاید مسخره و باطلی را به آنان نسبت می دهند. فرقه هایی مانند زراریه (منسوب به زرارة ابن اعین)، یونسیه (منسوب به یونس بن عبدالرحمن)، هشامیه (منسوب به هشام ابن حکم)، نعمانیه یا شیطانیه (منسوب به مؤمن الطاق)، جوالیقیه (منسوب به هشام ابن سالم)، مفضلیه (منسوب بن مفضل ابن عمر) و...

اکنون به طور اختصار به بررسی یک مورد پردازیم. ابتدا نظریات و

دیدگاههای ائمه را نسبت به این صحابی یادآور می شویم. بعد آنچه به ناحق به او نسبت داده اند.

زرارة بن اعین و فرقه زراریه

ابی العباس فضل ابن عبدالملک می گوید از امام صادق علیه السلام شنیدم که آن حضرت فرمودند: بهترین و محبوب ترین مردم نزد من در حال حیات و ممات چهار نفر می باشند که عبارتند از برید بن معاویه عجلئ، زرارة، محمد ابن مسلم و احول (ابی جعفر الاحول محمد ابن علی بن نعمان ملقب به مؤمن الطاق) و اینها بهترین مردم هستند زنده باشند یا مرده. (1)

ابراهیم ابن عبدالحمید می گوید: امام صادق علیه السلام فرمود خداوند رحمت کند زرارة ابن اعین را، زیرا اگر زراره نبود و نظریات صحیح او، احادیث پدرم قطعاً کهنه می شد و از بین می رفت. (2)

ابی عبیده حذا می گوید شنیدم از امام صادق علیه السلام که می فرمود: زرارة و ابوبصیر و محمد ابن مسلم و برید از جمله کسانی هستند که خداوند در قرآن فرموده السابقون السابقون اولئک المقربون. (3)

سلیمان ابن خالد اقطع می گوید: شنیدم از امام صادق علیه السلام که می فرمود: نیافتم کسی را که ذکر و نام ما را زنده کند و همین طور احادیث پدرم را، غیر از زراره و ابوبصیر و لیث مرادی و محمد ابن مسلم و برید و اگر اینها نبودند، هیچ کس قدرت استنباط دین را

ص: 150

1-1 . اختیار معرفة الرجال، ص 135، ح 215.

2-2 . همان، ص 136، ح 217.

3-1 . همان، ح 218.

نداشت. اینها حافظان دین هستند و اینها امین پدرم بودند برای بیان حلال و حرام خداوند. اینها نزدیک ترین به ما در دنیا بودند و در آخرت نیز چنین است. (1)

در حدیث دیگری امام صادق علیه السلام به پسر زراره می فرماید: سلام مرا به پدرت برسان و به او بگو من برای تو خیر دنیا و آخرت را دوست دارم و به خدا قسم من از تو راضی هستم. پس توجهی به گفته های دیگران نکن. (2)

این موارد که بیان شد تنها بخش اندکی بود که می تواند عظمت وجود زرارة بن اعین را به نمایش بگذارد. در حالی که فقها و متکلمین و رجال شناسان پیرامون وجود این شخصیت اسلامی سخنان بسیاری دارند. تا جایی که می نویسند زرارة بن اعین، از اصحاب امام

باقر و امام صادق علیهما السلام بود و از بزرگترین رجال تشیع به شمار می آمد. در علوم می مانند فقه و حدیث و تفسیر و کلام مشهور بود و از اعظم محدثین شیعه می باشد. (3)

نجاشی می نویسد: او شیخ اصحاب ما در زمان خود بود و بر همه اصحاب پیشی گرفته بود. او فردی قاری، فقیه، متکلم، شاعر و ادیب به شمار می رفت و فضل و دین در وی جمع شده بود. او در آنچه روایت می کند، راستگوست.

کشی می گوید: فقیه ترین اصحاب امام باقر و امام صادق علیهما السلام شش

ص: 151

1-2. همان، ح 219.

2-3. همان، ح 222.

3-1. ریحانة الادب، ج 2، ص 371.

نفر هستند که در میان آنان، زراره از فقیه تر است.⁽¹⁾

با وجود این مناقب، به استناد روایاتی که اولاً سند قابل اعتبار و اعتمادی ندارد، ثانياً ممکن است از سوی امام صادق علیه السلام به جهت ضرورت و مصلحت (حفظ جان آنها) در مذمت این شخصیت صادر شده باشد؛ زیرا این گونه اشخاص از ناحیه حکومت تهدید می شدند و نیاز بود امامان برای ردّ گم کردن این روایت را به جهت تقیه صادر نموده باشند. ثالثاً ممکن است این روایات از سوی دشمنان ائمه و اصحاب ائمه باشد که با جعل این روایات هم شخصیت زراره را از بین برده و هم در میان مردم شایع کنند که اینان اطرافیان امام باقر و صادق علیهما السلام هستند تا با این وسیله مردم را نسبت به امامان بدبین نمایند، فرقه غالیه زُراریه یا تمیمیّه را برای او ساختند و در بسیاری از

کتب اهل سنت که مخالفت آنان با شیعه قابل انکار نیست وارد ساختند.⁽²⁾ برخی از کتب فرقه شناسی شیعه،⁽³⁾ نیز به تقلید از کتب اهل سنت، این فرقه را با عقایدی که در زیر به آن اشاره می شود نقل کردند:

الف. خداوند نخست زنده و جاودان و توانا و شنوا و بینا و مرید نبود، بلکه بعداً این صفات را برای خود خلق کرد.⁽⁴⁾

ب. زراره می گفت: خداوند مصمّت است، یعنی پُر و بی خوف و

ص: 152

1-2. معجم رجال الحدیث، ج 7، ص 218.

2-1. مانند: مقالات الاسلامیین، ص 33؛ افحی غرناطی، ابراهیم بن موسی، الاعتصام، ص 169؛ الخطط المقریزیه، ج 3، ص 301؛ التبصیر فی الدین، ص 40 و 23.

3-2. تاریخ شیعه، ص 172.

4-3. مقالات الاسلامیین، ص 33.

وسط او هیچ روزنه ای ندارد. (1)

ج. اعتقاد به تناسخ داشت. (2) به این معنا که روح بعد از جدا شدن از بدنی به بدن دیگر تعلق پیدا می کند، بدون اینکه فاصله ای بین این دو تعلق باشد علت تعلق به بدن دیگر عشق ذاتی است که میان روح و بدن دوم برقرار است. (3)

معلوم است متکلمی که با قدرت از عقاید صحیح اهل بیت حمایت می کند و در پاسداری از حریم ولایت لحظه ای از پا نمی نشیند و با برهان محکم به مناظره با اصحاب فرق مختلف می پردازد باید این چنین آماج تهمت از ناحیه مخالفان باشد و تأثیر

این حملات آنقدر شدید شود تا برخی از رجال شناسان شیعه را بر آن دارد که به استناد این روایات، او را تضعیف کرده و اخبار او را ضعیف السند بدانند. (4)

ص: 153

1-4 . تبصرة العوام، ص 174.

2-5 . همان، ص 176.

3-6 . «التناسخ عبارة عن تعلق الروح بالبدن بعد المفارقة من بدن آخر من غير تحلل زمان بين التعلقين، للعشق الذاتى بين الروح والجسد» به نقل از کتاب هفتاد و سه ملت، ص 30.

4-1 . رجال، مامقانی، ص 438.

تأویل در لغت

«هو عاقبته وما يؤل اليه(1)؛ تأویل نهایت و عاقبت هر چیزی و رجوع به آن است.»

«التأویل، المرجع والمصير(2)؛ تأویل محل رجوع و مصیر و غایت اشیاء است.»

«التأویل من الاول، ای الرجوع الى الاصل، و منه المؤمل: الموضوع الذى يرجع اليه، ذلك هو ردّ الشى الى الغاية المرادة منه علما كان او فعلاً... (3).»

تأویل از کلمه اول است، یعنی مراجعه به اصل شىء . کلمه مؤمل هم برگرفته از آن است، یعنی مکانی که شىء به آن مراجعه می کند و برگشت دادن هر چیزی به بالاترین درجه نتیجه ای که باید به آن برسد

علم باشد یا فعل و حرفه.

ص: 154

1-1 . معجم مقایس اللغة، واژه اول.

2-2 . لسان العرب، واژه اول.

3-3 . مفردات راغب، واژه اول.

تأویل، حقایقی است مورد اراده الهی، بی نهایت ژرف، فراحسی و هدایتگر نهفته در قالب واژه ها و آیات قرآن که درک همه جانبه و یا نسبی آنها بستگی دارد به تعبیر معنی شناسانه سازگار با ساختار بیانی انحصاری قرآن و شایستگی های ویژه عقلی، علمی و روحی مفسر. لذا مفسران هر کدام در تعریف این کلمه، برداشت خود را بازگو کرده اند.

علامة طباطبائی می نویسد: «التأویل هو المصلحة الواقعية التي ينشأ منها الحكم ثم تترتب على العمل»⁽¹⁾

تردیدی نیست در اینکه حقایق قرآنی در دو حوزه گزارشها و تشریح، قابل مطالعه می باشد. اخبار و گزارشهای هستی شناختی که عمده ترین حوزه های آنها عبارتند از: خداشناسی، درک مجردات، طبیعت شناسی، انسان شناسی، آخرت شناسی، بخش عمده حجم قرآن را به خود اختصاص داده و در پی این است که انسان را به واقعیت های نامحدود و متنوع هستی آشنا سازد و بدین وسیله زمینه معرفتی وی را فراهم آورد.

در بخش تشریح - اعم از مقررات اجتماعی، دستورات اخلاقی و احکام عبادی - قرآن از تأثیر و تأثر شگرفی سخن می گوید که تکامل معرفتی همراه با رستگاری جاودانه و یا کوری و کری همراه با زیان جبران ناپذیر و ابدی انسان از نمود و جلوه های عمده آن است. به

ص: 155

عبارت دیگر از بایدها و نبایدهایی سخن می گوید که توجه و بی توجهی انسان در قبال آنها تا بی نهایت آثار مثبت و منفی در پی دارد.

قرآن کمترین ادعایش این است که در هر دو بخش «گزارشها و تشریح» چیزی را ناگفته باقی نگذاشته است و در قالب متنی محدود، معنایی نامحدود را همراه خود دارد:

«وَنَزَّلْنَا عَلَيْكَ الْكِتَابَ تِبْيَانًا لِّكُلِّ شَيْءٍ وَهُدًى وَرَحْمَةً وَبُشْرَىٰ لِلْمُسْلِمِينَ» (1)؛ «و ما این کتاب را بر تو نازل کردیم که بیانگر همه چیز و مایه هدایت، رحمت و بشارت برای مسلمین است.»

به رغم بی پایانی هستی و بازتاب مثبت و منفی برخورد انسان با تعالیم الهی، تمام آنچه در حوزه گزارشها و تشریح می گنجد مراد الهی می باشد و تفاوت اساسی میان کلام خداوند و کلام انسان در این است که انسان به بسیاری از جوانب و آثار محتوای سخنش بی توجه است، ولی خداوند که آگاه به همه چیز است عنایت و مشیت او به تمام زوایا و پیامدهای معنا تعلق می گیرد و امکان ندارد که زاویه ای و یا اثری جزء مراد الهی نباشد. مراد الهی با چنین عمق و گسترده ای در هر واژه و آیه حقیقت تأویل را تشکیل می دهد.

تفسیر واژه تأویل، به حقیقت مراد الهی سخن تازه ای نیست، بلکه در روایات و گفتار مفسران پیشین و معاصر به گونه ای مورد توجه بوده

است. وقتی پیامبر صلی الله علیه و آله فرمود: «ایها الناس من کنت مولاه فهذا علی مولاه»

ص: 156

مردی پرسید: تأویل این سخن چیست؟ پیامبر صلی الله علیه و آله فرمود: «من كنت انا نبیه فهذا علی امیره. (1)»

یا اینکه علی علیه السلام در پاسخ زندیقی که از اختلاف آیاتی چون «اللَّهُ يَتَوَفَّى الْأَنْفُسَ حِينَ مَوْتِهَا» (2)، «يَتَوَفَّى لَكُمْ مَلَكَ الْمَوْتِ» (3)، «تَوَفَّتْهُ رُسُلُنَا» (4)، «إِنَّ الَّذِينَ تَوَفَّاهُمُ الْمَلَائِكَةُ» (5)؛ پرسیده بود.

فرمود: اینک از تأویل آیات مورد سؤال خبر می دهم. سپس امام ضمن تأکید بر اینکه میراندن به صورت مستقیم از سوی خداوند صورت نمی گیرد، بلکه دست اندرکاران گرفتن جان، فرشتگان هستند که رسولان خداوند و در فرمان ملک الموت می باشند.

فرمود: فرشته مرگ کمک کارانی دارد از فرشتگان رحمت و عذاب که به امر او بسیج می شوند و کار آنها کار او به حساب می آید. بنابراین کار آنها کار ملک الموت است و کار او کار خداوند است، چون او جان را می گیرد به دست کسی که می خواهد... و کار امینان او کار خود اوست، زیر آن فرشتگان خواستی جز خواست خداوند ندارند (6).

بی تردید در این دو روایت، واژه تأویل در مورد حقیقت مراد پیامبر صلی الله علیه و آله و خداوند به کار رفته است. روشن تر از این، سخن امام

صادق علیه السلام است که در باب تأویلهای ناشایست می فرماید: تنها عامل

ص: 157

1-1 . بحار الانوار، ج 42، ص 194.

2-2 . زمر/42.

3-3 . سجده/11.

4-4 . انعام/61.

5-5 . نساء/97.

6-6 . الاحتجاج، طبرسی، ص 247.

هلاکت مردم در مورد آیات متشابه این است که آنها به معنای آن دست نیافته و حقیقت آن را نشناخته، از پیش خود تأویلی ارائه داده اند(1).

تأویل در نگرش «المیزان»

علامه طباطبائی، صاحب تفسیر المیزان بادیدگاههای شناخته شده قدما و متأخرین که تأویل را عبارت می دانند از: محصل معنی، مفهوم کلام، معنای ظاهر کلام، مفاهیم التزامی کلام و واقعیت‌های خارجی، به مخالفت برخاسته(2). و برای ارائه نظریه خود، نخست به فراهم سازی بستری با عنوان «عرف قرآن در باب تأویل» پرداخته که در تمامی آیات که مشتمل بر واژه تأویل است با دقت به مطالعه پرداخته و این نتیجه را گرفته است: «آنچه از آیاتی که لفظ تأویل در آنها وارد است... به دست می آید این است که تأویل از قبیل مدلول لفظ... اگرچه خلاف ظاهر باشد، نیست... بلکه در مورد خوابها (در قصه یوسف).

تأویل خواب حقیقتی است خارجی که در حالت خاصی برای بیننده خواب جلوه می کند. همچنین در قصه موسی علیه السلام و خضر علیه السلام تأویلی که خضر علیه السلام اظهار می کند، حقیقتی است که کارهایی که انجام داده از آن سرچشمه می گیرد و خود به گونه ای تأویل خود را به همراه

دارد. در آیه ای که به درستی «کیل» و «وزن» امر می کند(3). تأویل آن

ص: 158

1-1 . بحار الانوار، ج 9، ص 3.

2-2 . المیزان، ج 3، ص 49 - 44.

3-1 . اسراء/35.

حقیقت و مصلحتی است عمومی که این فرمان بر آن تکیه دارد... بنابراین تأویل هر چیزی حقیقی است که آن چیز از آن سرچشمه می گیرد و آن چیز به گونه ای تحقق دهنده و حامل و نشانه اوست. (1)

سپس ایشان در مقام توضیح بیشتر دیدگاه خویش بر می آید و اثبات و توضیح سه مطلب را مهم می شمارد که عبارت است از: 1 - قرآن در لوح محفوظ 2 - نزول دفعی قرآن بر قلب پیامبر صلی الله علیه و آله 3 - قرآن در قالب الفاظ.

در بخشی از فرمایش علامه در تعریف تأویل آمده است:

«ان الحق فی تفسیر التاویل، انه الحقیقة الواقعية التي تستند اليها البيانات القرآنية...» (2) در یک نگاه واقع بینانه تأویل عبارت است از حقیقت فرادلاتی که بیانات قرآن اعم از حکم، موعظه و حکمت [واقعیت‌های انفسی و آفاقی و آخرتی] به آن مستند می شوند.

تأویل به این معنی که برای تمام آیات، اعم از محکمت و متشابهات وجود دارد، از سنخ مفاهیم مورد دلالت لفظ نیست که بلکه امور خارجی و بلندمرتبه ای است که شبکه الفاظ نمی تواند آنها را فراگیرد، ولی خداوند آنها در بند الفاظ کشیده تا به صورت نسبی به ذهن ما نزدیک سازد. پس الفاظ حکم مثلثی را دارد که به قصد

نزدیک نمودن مقاصد و توضیح آنها به تناسب درک شونده، زده می شوند. سپس ایشان در رابطه تأویل با متشابهات، بیش از ده دیدگاه را درباره محکم و متشابه نقل کرده و همه را ناپذیرفتنی دانسته و در

ص: 159

1-2. المیزان، ج3، ص26 - 24.

2-3. المیزان، ج3، ص42.

نهایت به تبیین نظر خویش پرداخته، می فرماید:

«متشابه به این معنی است که آیه دلالت کند بر معنای تردیدپذیری که منشاء تردید در آن لفظ نیست، تا از راه های شناخته شده نزد زبان دانان، مانند ارجاع عام به خاص و مطلق و مقید و... قابل حلّ باشد، بلکه تردید ناشی از این است که معنای آیه ناسازگار است با معنای آیه دیگر که محکم است و نگاه تبیین کننده به متشابه دارد.»(1)

از نظر علامه متشابه مطلق وجود ندارد و لذا می فرماید: ممکن است آیه ای از یک جهت محکم و از جهت دیگر متشابه باشد(2).

و لذا ایشان در بخشی از فرمایشاتش با صراحت می فرماید:

تأویل قرآن حقیقتی یا حقایقی است که در امّ الكتاب نزد خداوند است و از مختصات جهان غیب می باشد(3).

که در مجموع ایشان تأویل را با استفاده از آیه تطهیر(4)، و به موجب اخبار متواتره، در حق اهل بیت پیامبر صلی الله علیه و آله و خود پیامبر ممکن می داند وی می فرماید:

پیامبر و خاندان رسالت از پاک شدگان و به تأویل قرآن عالمند(5).

در خاتمه حضرت ایشان علی رغم این نظریه راه دستیابی به تأویل

ص: 160

1-1 . همان، ص 41.

2-2 . همان، ص 64.

3-3 . علامه طباطبائی، قرآن در اسلام، ص 35.

4-4 . احزاب/33.

5-1 . قرآن در اسلام، ص 65.

را همگانی دانسته و در پی کشف و ارائه آن است.

آنچه در این فصل تا کنون بیان شد بحث تأویل مورد قبول مفسران و علمای اسلام می باشد، ولیکن تأویلاتی را که در صدد بیان آن هستیم، استفاده نامطلوب از قرآن است که از سوی غلات با اهداف و انگیزه های مشخص دنبال می شود. همین امر موجب انحراف عقاید و افکار بسیاری از افراد جامعه گردیده و تأثیر آن تا امروز نیز باقی مانده است. اگر راه صحیح مبارزه با این انحراف پیموده نشود، ممکن است نتایج نامطلوبی ببار آورد. در همین راستا به بیان برخی از تأویلات غلات می پردازیم.

فرقه بیانیه که یکی از فرق غلات به شمار می رود، می گوید: اینکه خداوند در قرآن می فرماید: «ه-ذَا بَيَانٌ لِّلنَّاسِ وَهُدًى وَمَوْعِظَةٌ لِّلْمُتَّقِينَ-
ین»⁽¹⁾ این بیانی است برای مردم و هدایتگر تقوا پیشگان است. مراد خداوند از کلمه بیان در آیه، بیان بن سمعان رئیس این فرقه است و خداوند نام او را در قرآن آورده و نبوت او را تثبیت کرده است.⁽²⁾

آنها آیه «كُلُّ شَيْءٍ هَالِكٌ إِلَّا وَجْهَهُ»؛⁽³⁾ «هر چیزی جز وجه خداوند نابود می شود»، را نیز تأویل ناصحیح کردند و منظور از وجه را به معنای

صورت گرفتند.⁽⁴⁾ به همین سبب قائل به تشبیه و تجسم خداوند شده اند.

ص: 161

1-2. آل عمران/ 138.

2-3. تبصرة العوام، ص 169.

3-4. قصص/ 88.

4-1. المقالات والفرق، ص 37.

همین گروه با تأویل ناصحیح و غیر موجه آیه شریفه «وَهُوَ الَّذِي فِي السَّمَاءِ إِلَهٌ - وَفِي الْأَرْضِ إِلَهٌ»؛ (1) «اوست آن که در آسمان و زمین خداست.» می گفتند: خدای آسمان، غیر از خدای زمین و بزرگتر از خدای زمین اوست.

فرقه بزیعیه یکی از فرق غلات پیرو خطاییه بودند، می گفتند: به هر مؤمنی در قلب او وحی می شود آنها آیات زیر را برای اثبات ادعای خود تأویل و توجیه غیر مقبول می نمودند.

آیه «وَمَا كَانَ لِنَفْسٍ أَنْ تَمُوتَ إِلَّا بِإِذْنِ اللَّهِ»؛ (2) «هیچ کس جز به فرمان خدا نخواهد مُرد.»

می گفتند: در این آیه مراد از اذن خداوند، ارتباطی است که شخص با خداوند برقرار می سازد که همان وحی است.

آیه «وَأَوْحَى رَبُّكَ إِلَى النَّحْلِ»؛ (3) «و خداوند تو به زنبور عسل وحی کرد.»

در این آیه می گفتند: وقتی خداوند به زنبور عسل وحی کند، قطعا به انسان وحی خواهد کرد و در مورد آیه «وَإِذَا أَوْحَيْتُ إِلَى الْحَوَارِيِّينَ أَنْ آمِنُوا بِي وَبِرَسُولِي...»؛ (4) «و یاد آور آن هنگامی را که به حواریون وحی کردیم

که به من و رسول من ایمان آورید.»

در تأویل این آیه هم می گفتند: خداوند به حواریون و پیروان

ص: 162

1-2 . زخرف / 84.

2-3 . آل عمران / 145.

3-4 . نحل / 68.

4-5 . مائده / 111.

حضرت عیسیٰ علیه السلام که انسانهای عادی بودند، وحی فرستاد. (1)

فرقه خطابه نیز آیات زیادی از قرآن را تأویل نمودند از جمله آیه شریفه «ثُمَّ أَرْسَلْنَا رُسُلَنَا تَتْرًا...»؛ (2) «پس ما فرستادگان خود را پی در پی فرستادیم.» این گونه تأویل نمودند که: در هر عصری و زمانی بر خداوند لازم است که در میان مردم دو فرستاده و رسول داشته باشد یکی پیامبر ناطق و گویا که پیامهای خداوند را به مردم ابلاغ نماید و یکی دیگر پیامبر صامت و خاموش که ناظر حوادث و جریانات باشد همانطور که در زمان پیامبر صلی الله علیه و آله، حضرت محمد صلی الله علیه و آله پیامبر ناطق و گویا بود و علی علیه السلام پیامبر و رسول خاموش. (3)

فرقه حربیه که فرق نویسان جزء غلات آورده اند بسیاری از آیات الهی قرآنی را تأویل کردند. از جمله آیه «وَالَّذِينَ وَالزَّيْتُونَ * وَطُورِ سِ-يْن-يْنِ * وَهَذَا الْبَلَدِ الْأَمِّ-يْنِ»؛ (4) «سوگند به درخت انجیر و زیتون و سوگند به طور سینا و سوگند به این شهر امن و دارای امنیت و امان (مکه مکرمه).»

این آیه را تأویل می کردند به اینکه: مراد از تین، علی علیه السلام و مراد از زیتون، حسن علیه السلام و مراد از طور سینین، حسین علیه السلام و مراد از هذا البلد الامین، محمد ابن حنفیه است که از بلد و شهر امن (مکه) خارج

خواهد شد و با تعدادی از طرفدارانش که تعداد آنان 313 نفر

ص: 163

1-1 . المقالات والفرق، ص 54.

2-2 . مؤمنون/ 44.

3-3 . المقالات والفرق، ص 50.

4-4 . تین/ 3- 1.

می باشد تمام جباران را نابود خواهد کرد. (1)

فرقه منصوریه، قائل بودند که خداوند، حضرت محمد صلی الله علیه و آله را برای تنزیل قرآن فرستاده و ابو منصور عجلی (رهبر آنان) را برای تأویل آیات الهی فرستاده است. و لذا ابو منصور آیات زیادی از قرآن را تأویل و توجیه غیر مقبول و غیر صحیح نمود از جمله این آیه شریفه را که می فرماید: «وَإِنْ يَرَوْا كِسْفًا مِّنَ السَّمَاءِ سَاقِطًا يَقُولُوا سَحَابٌ مَّرْكُومٌ»؛ (2) «و اگر پاره ای از آسمان را که فرود می آید، ببینند، می گویند آن ابرهای برهم فشرده شده و متراکم است.»

می گویند: آل محمد، آسمان هستند و شیعه زمین، و ابو منصور، همان پاره ای از آسمان (کسف) است که بر زمین فرود می آید. (3)

فرقه اسماعیلیه

از جمله فرقه هایی که گرایش زیادی به تفکرات غلات در تأویل گرای غیرموجه داشتند فرقه اسماعیلیه می باشد.

بحث و بررسی خاستگاه، قلمرو و پیامدهای تفکر تأویلی یا به عبارت دیگر توجه به باطن و رموز و اشارات متون و معارف دینی، و نیز زمینه ها و عوامل رد و پذیرش آن، کاری بایسته و لازم است، زیرا

می توان گفت بررسی این موضوع در تاریخ و عقاید و ادیان و مذاهب، روشن کننده این مطلب است که بخش عمده ای از اختلافات و

ص: 164

1-1 . المقالات والفرق، ص 30.

2-2 . طور/ 44.

3-3 . مقالات الاسلامیین، ص 9-8، 22. تلبیس ابلیس، ص 80.

تنازعات مذهبی و فرقه ای و انشعابات داخلی و کشمکش های فکری و حتی جنگهای خونین، در گذشته و حال، ناشی از همین پدیده است. آنچه موضوع بحث مختصر ماست بررسی کوتاهی از دیدگاه باطنی و تأویلی اسماعیلیه است. آن هم با توجه به این نکته که فقط دامنه تأویل از ظواهر دین و آیات قرآن و احکام شریعت اسلامی منظور می باشد، نه تفکرات فلسفی و دیدگاه های عقلی و همچنین استفاده حتی الامکان از منابع اصلی خود اسماعیلیه بدون پیش داوری و در نهایت با توجه به اینکه بنیان نهضت و بیان عقاید و معارف دینی اسماعیلیه بر اساس پنهان کاری بوده، فقط به بررسی چند نکته به طور اختصار خواهیم پرداخت.

الف. اهمیت تأویل و باطن گرایی در عقاید اسماعیلیه

اسماعیلیه همانند دیگر گرایش ها و فرق اسلامی دارای اصول و فروع مشترک و متفاوتی با دیگر رقبای فکری خود هستند و در فرهنگ و مذاهب به نام هایی نظیر: اهل تأویل، باطنیه و تعلمیه، مشهورند. آنها تأویل و توجه به باطن و اخذ اقتباس از امام را اساس عقاید خود می شمارند(1).

ویژگیهای خاص این کیش که موجب تمایز آنها از سایر فرق اسلامی شده است تأویل گرایی افراطی متون و معارف دینی و تعمیم

همه جانبه آن به فروع عملی و شریعت می باشد. تکیه آنها بر تأویل های نامناسب و ذوقی و بدون هیچ ضابطه شرعی و عرفی و

ص: 165

معیار لغوی، نه تنها موجب بی‌اعتنایی فرقه‌های اسلامی دیگر از آنان شده است، بلکه در پاره‌ای از موارد مسلمانان را به تکفیر آنان واداشته است(1).

البته باید به این نکته توجه داشت که تأویل متون و معارف دینی مورد انکار هیچ‌یک از فرق اسلامی نیست و در همه ادیان وجود داشته، هرچند مراتب تأویل آن مختلف است(2).

آنچه مهم است اینکه: تفکر تأویلی در اسماعیلیه جایگاه ویژه‌ای دارد و آنها این عقیده را به همه ظواهر دینی تعمیم داده، می‌گویند: متون مقدس دینی رموز و اشاراتی هستند به حقایق و اسرار نهفته و پنهان(3).

عارف تامر، یکی از محققان مشهور اسماعیلی، گمراهی دیگر فرق اسلامی - به تعبیر او سواد اعظم - را جهل به باطن دین و اکتفا به ظواهر آن دانسته، می‌گوید: اعتقاد به وجود ظاهر و باطن در دین جزء روح و از واجبات دینی، به علاوه اساس دعوت باطنیه می‌باشد(4).

ناصر خسرو، متفکر برجسته اسماعیلیان، بر آن است که شریعت بدون تأویل از هیچ ارزشی برخوردار نیست همان‌گونه که جسد بدون

روح، بی‌ارزش است، آن کس که باطن شریعت را ندارند نه تنها از دین

ص: 166

1-1 . دائرة المعارف الاسلامیه، قسمت باطنیه؛ ملل و نحل شهرستانی، ج 1، ص 200.

2-2 . فصل المقال، ابن رشد، مقدمه جابری، ص 66.

3-3 . تاریخ اندیشه‌های کلامی، ج 2، ص 11.

4-4 . مقدمه تأویل الدعائم، ص 13.

بی بهره است، مورد بیزاری رسول خدا صلی الله علیه و آله نیز می باشد(1). ناصر خسرو در کتاب وجه دین، که سراسر آن تأویلات باطنی شریعت است، تا جایی که برای آمیزش جنسی و استبراء و بول و حیض و مسایل خاص آن، تأویلات ویژه ای ارائه می دهد، می گوید:

«لازم است که امت شریعت را به پای دارند و باطن آن را بدانند(2).»

آنها به خوبی به این نکته آگاه بودند که یکی از اتهامات اساسی به آنها بی توجهی به ظاهر شریعت است. به همین سبب این اتهام را بی پاسخ نگذاشته اند. در این زمینه به سخن قاضی نعمان، قهرمان تأویل گرایی و باطن گرایی اسماعیلیه می پردازیم که می گوید:

«کسی گمان نبرد که ما وقتی از باطن بهشت سخن می گوئیم ظاهر آن را ننگریم یا وقتی مطالبی را در تأویل و باطن جهنم یادآور می شویم ظاهر آن را نفی می کنیم! هرگز چنین نیست. از این گونه اعتقادات به خدا پناه می برم. همانطور که در این دنیا روح هیچ انسانی بدون جسد نیست، هیچ باطنی هم جز در قالب ظاهر نیست. به همه مؤمنان هشدار می دهیم که باهوش باشند. زیرا اکثر اهل باطن که به دام گمراهی دچار شدند. بدین خاطر بود که به ظاهر بی توجه شدند. پس به ظاهر و باطن تنزیل مؤمن باشید که خدای سبحان فرموده:

«وَذَرُوا ظَاهِرَ الْإِثْمِ وَبَاطِنَهُ»(3).»(4)

ص: 167

1-1 . ر.ک: وجه دین، ص 66.

2-2 . همان، ص 180.

3-3 . / .

4-4 . روشهای تأویل قرآن، ص 224، به نقل از تأویل الدعائم الاسلام، ص 60.

شاید در تأیید این ایده و پاسخ به اتهام اباحی گری باشد که برخی از بزرگان آنها علوم را تقسیم بندی کرده اند به سه دسته؛ دسته ای هم ظاهر دارد هم باطن مانند عبادات و دوری از گناه. قسمتی فقط باطن دارد و ظاهرشان مراد نیست مثل سرگذشت پیامبران گذشته و پاره ای از علوم ظاهرشان مراد است نه باطن آنها همانند معاملات، تشکیل خانواده و اصول خوردنی و نوشیدنیها(1).

با توجه به این تصریحات بعید بنظر می رسد که بتوان گفت اسماعیلیه به ظواهر شرع و قرآن بی اعتنا هستند.

ب. عواملی که زمینه ساز تأویل و تعمیم آن در اسماعیلیه شد:

1. زمینه های تاریخی

شناخت تاریخ دعوت و عقاید هیچ فرقه ای به اندازه اسماعیلیه مبهم و تاریک نیست. بنابراین تعیین آغاز دعوت تا ظهور دولت آنان در اواخر قرن سوم دشوار است و نوع رفتارهای آنها خصوصاً با توجه به مخفی کاری آنها، امری سخت می باشد. البته سرآغاز انشعاب آنها از زمان امام صادق علیه السلام روشن است. بسیاری از مورخان به آغاز شکل گیری آنها و رابطه پنهانی با برخی از شیعیان اشاره کرده اند. گروهی نیز معتقدند که اسماعیلیان در آغاز، قبل از انشعاب مذهبی،

یک جنبش سیاسی بودند که مقاصد سیاسی و اجتماعی خود را در دین جستجو می کردند و تأویل آیات برای رسیدن به مقاصد بوده.

ص: 168

1-1. المجالس المنتصری، مجلس 18، ص 19.

پژوهش گران اسماعیلی مانند عارف تامر و مصطفی غالب این نظر را نمی پذیرند و آغاز جنبش اسماعیلیه را مذهبی می دانند(1). از طرفی در بررسی تاریخی و فهم چگونگی ظهور و بروز اولیه اسماعیلیان نمی توان زمینه های سیاسی و اجتماعی و فکری عصر صادقین علیهما السلام را نادیده گرفت، زیرا با روی کار آمدن خلفای عباسی و در پی ناامیدی دوستان و اصحاب اهل بیت علیهم السلام از حاکمان عباسی و زمزمه مخالفت علویان با عباسیان(2) از یک طرف، و حرکت هوشمندانه امام صادق علیه السلام در به کار گرفتن روحیه پرخاشگری و ستیزه جویی علنی با دستگاه خلافت از طرفی دیگر، سبب شد که برخی از شیعیان و خاندان پیامبر صلی الله علیه و آله خود به قیام سازمان یافته و تبلیغ بر ضد دستگاه عباسی رو کردند. در میان قیامهای عصر امویان و عباسیان که از سوی خاندان پیامبر و دوستان ایشان دنبال شد قیام برخی از غلات شیعه که بعدها در اسماعیلیان تبلور یافت، برجستگی خاص دارد(3).

بعضی از پژوهشگران معاصر معتقدند تاویل گرائی قبل از ظهور

ص: 169

1-1 . مصطفی غالب، حرکت باطنی گرای را به زمان حضرت ابراهیم علیه السلام رسانیده و می گوید: ما بررسی آن را از زمان امام صادق علیه السلام شروع می کنیم. وی در جای دیگر نخستین بذر باطنی گری در اسلام را به میمون القداح نسبت می دهد. (ر.ک: الحركات الباطنية في الاسلام، ص 71 و 50) در جای دیگر تأویل گرائی را برگرفته از حادثه و زمان و شخص معینی نمی داند بلکه آن را حرکتی می داند که از زمان خلقت شروع شد و در زمان ظهور اسلام به وضوح رسید (همان، ص 49).

2-2 . برخی از آنها این حالت را در شعری از سر غصه و حسرت می سرودند که: «یا لیت جور بنی مروان عادلنا ویا لیت عدل بنی العباس فی النار»

3-3 . دائرة المعارف تشیع، قسمت اسماعیلیه، ج 2.

اسماعیلیه از سوی عدّه ای از اصحاب امام صادق علیه السلام آغاز شد که تا سرحد غلو پیش رفت و افرادی مانند ابومنصور عجلّی، ابوالخطاب و مغیره بن سعید مورد طرد لعن آن حضرت واقع شدند. بر این اساس، ریشه برخی از تأویلات اسماعیلیه همان فرقه های غلات و زنادقه می باشد(1). شاید با توجه به چنین زمینه های تاریخی باشد که برخی معتقدند باطنی گری در گروه های شیعی کامل ترین صورت تحول خویش را در مذهب اسماعیلی پیدا کرد(2). بر اساس شواهد و مدارک متعدد و پاره ای از تحقیقات جدید، تردیدی باقی نمانده که غلات، پیشتاز پدیده تأویل و تفاسیر باطنی افراطی، به ویژه در تطبیق برخی از مفاهیم دین بر اشخاص معین بوده اند. آنها در عصر امام صادق علیه السلام و اندکی در زمان امام باقر علیه السلام می زیستند و نماینده بارز آنها افرادی مانند: ابوالخطاب و ابومنصور عجلّی بودند. ارتباط خاص ابوالخطاب و طرفدارانش با اسماعیل ابن جعفر الصادق علیه السلام توجه بسیاری از مورخان را جلب کرده، تا جایی که برخی اسماعیلیه را «خطابیه» نامیده اند(3).

در رجال کشی نیز روایاتی نقل شده که گویای ارتباط تنگاتنگ تفکر

غلات با اسماعیلیان نخستین است. از نمونه آنها روایت شده که امام صادق علیه السلام طی نامه ای به ابوالخطاب می نویسد:

به من گزارش رسیده که تو خیال می کنی زنا و خمر شخص معینی

ص: 170

1-1 . تاریخ الاسماعیلیه، ص 8.

2-2 . تاریخ و عقاید اسماعیلیه، ص 104.

3-3 . فرق الشیعه، نوبختی، ص 58؛ المقالات والفرق، سعد ابن عبدالله قمی، ص 81.

می باشند و نماز و روزه نیز شخص دیگر؛ و مراد از فواحش نیز اشخاص معین هستند! چنین سخنی نابخاست.

و نیز نقل می کند که امام علیه السلام به مفضل بن عمر جعفی (یکی از غلات) فرمود:

ای کافر و مشرک، تو را چه رسد به پسر من که دست از او برنمی داری و با او ارتباط داری!⁽¹⁾

این تطبیق و تأویل موضوعات بر اشخاص، و تقسیم به امام صامت و ناطق، از محکّمات تفکر تأویلی اسماعیلیان است و با مراجعه به کتب آنها نظیر الکشف و تأویل دعائم الاسلام صدق آن را می یابد. با توجه به همین شواهد و آثار است که برخی از پژوهش گران معاصر می گویند:

همه شواهد وجود رابطه نزدیک میان اسماعیل و گروه های تندرو پیرامون امام صادق علیه السلام را تأیید می کند و جای شبهه ای نمی گذارد که اسماعیل جوان جزو آن گروه شیعیان بوده که از روش احتیاط آمیز غیرفعال شیعیان امامی خرسند نبوده اند...

2. دلایل و شواهد کتاب و سنت

اسماعیلیه همانند دیگر فرقه های فکری برای تثبیت دیدگاه خود

به شواهدی از قرآن و حدیث استناد کرده، بافته های خود را با این دو منبع اصیل اسلامی منطبق می کنند. آنان دلایلی از قرآن و سنت ارائه می کنند که لازم و واجب است. ما آیات قرآن و معارف و احکام دین

ص: 171

1-1. رجال کشی، ص 335، 321، 246، 240، 218 و 217.

را تأویل کنیم. آنها اعتقاد به نظریه فلسفی مَثَل و مَمَثول و ظاهر و باطن داشتن امور تکوینی که پایه باطنی گری آنها در امور دینی است را نیز برگفته از آیات قرآن می دانند.

مصطفی غالب بعد از ارائه شواهد و دلایل قرآنی در ضرورت تأویل آن می نویسد:

با بررسی آیات قرآنی و آنچه از رموز و اشارات در آن آمده و در پرتو عقل و واقع بینی برای ما مشخص می شود اگر کسی در معنای حقیقی قرآن تفکر نماید و بدان مراجعه کند، در می یابد که برای هر آیه ای از قرآن ظاهری است و باطنی و به این امر خداوند متعال اشارت دارد. آن جا که می گوید: «وَأَسْبَغَ عَلَيْكُمْ نِعَمَهُ ظَاهِرَةً وَبَاطِنَةً» (1) یا جایی که می فرماید: «وَذَرُوا ظَاهِرَ الْإِثْمِ وَبَاطِنَهُ» (2) و همچنین: «وَلَقَدْ ضَرَبْنَا لِلنَّاسِ فِي هَذَا الْقُرْآنِ مِنْ كُلِّ مَثَلٍ» (3) یا «وَتِلْكَ الْأَمْثَالُ نَضْرِبُهَا لِلنَّاسِ وَمَا يَعْقِلُهَا إِلَّا الْعَالِمُونَ» (4). (5)

ناصر خسرو، بعد از ذکر آیه «وَرَفَعْنَا بَعْضَهُمْ فَوْقَ بَعْضٍ دَرَجَاتٍ» (6)

می گوید: «پس این آیت دلیل همین کند بر اثبات چیزهای پنهانی. (7)

قاضی نعمان در کتاب اساس التاویل برای اثبات لزوم تأویل گرای

ص: 172

1-1 . لقمان/20.

2-2 . انعام/120.

3-3 . روم/58؛ زمر/27.

4-4 . عنکبوت/43 و حشر/21.

5-5 . کتاب الکشف، ص 6-7.

6-6 . زخرف/32.

7-1 . وجه دین، ص 63 و 35.

در آیات قرآن و شریعت دلایل چندی از آیات و روایات آورده و قبل از ذکر آنها می گوید:

پیش تر در کتاب حدود المعرفة با دلایل قرآنی و حدیثی و اقوال ائمه سخنان زیادی در اثبات علم تأویل و باطن ورد مَنکر آن آوردیم و اکنون می گوئیم که هر یک از امور محسوس باید ظاهری داشته باشد و باطنی که ظاهر آن به حواس ظاهری ما در می آید و در باطن آن است که با علم به آن می رسیم... خداوند متعال می فرماید: «وَمِنْ كُلِّ شَيْءٍ خَلَقْنَا زَوْجَيْنِ لَعَلَّكُمْ تَذَكَّرُونَ» (1) و مسلماً آنچه در حدیث و قرآن آمده «شیء» است. بنابراین باید زوجی داشته باشد. همچنین خداوند در بسیاری از مواضع کلمه باطن را متذکر شده؛ از آن جمله می گوید: «وَأَسْبَغَ عَلَيْكُمْ نِعَمَهُ ظَاهِرَةً وَبَاطِنَةً» (2). از طرفی خداوند گفته که از نعمت ها سؤال می کند و آن کس که باطن را نداشته باشد چه پاسخی دارد!... و پیامبر نیز فرمود: «ما نزلت علی من القرآن آية الا ولها ظهر و بطن»... (3).

وی برای تأکید بر مدعای خود بعد از برشماری آیاتی از قرآن که

در آن واژه مثل و امثال و باطن و تأویل به کار رفته است می گوید:

در آیات بسیاری از قرآن امثال و باطن و تأویل یاد شده و این خود گواه وجود امور باطنی و ضرورت تأویل قرآن است، در زبان عربی که قرآن به آن نازل شده نیز مرسوم است (4).

ص: 173

1-2. زاریات/49.

2-3. لقمان/20.

3-4. اساس التأویل، ص 61، 31 و 28.

4-1. همان.

آنچه اکنون به آن می پردازیم ارائه برخی نمونه ها و مصادیق تاویل گرای اسماعیلیان است. با این هدف که مشخص سازیم این کیش در مسأله تاویل، گوی سبقت را از دیگر گروههای تاویلی ر بوده است و در تعمیم آن به همه معارف دینی و ظواهر شریعت، از همه پیشتازتر است.

تاویل آیات به اساس و ناطق

کلمات قرآنی «طور، بلد، فجر، لیال عشر، لیل و نهار، بئر و قمر، سماء و ارض، زوجین، ظلّ، ماء، مغربین و جنتان، موسی، کتاب مبین، قرآن امانت، یتیم، ارم، صلاه و رب» به اساس و ناطق تاویل شده است و کلماتی نظیر «فقرا و مساکین، آسمانها و زمین های هفتگانه، رجوع و سجود» به اساسان و ناطقان.

تاویل برخی از آیات قرآنی به امامان

کلماتی نظیر «صراط، نور، حج، نحل، عاکفین، آیات محکمت و مساجد» به امامان تاویل شده است و کلمه هایی چون «لیلة القدر، نباء، الیوم الاخر، الاخره، عذاب، جهنم، ارض، میقات، طلوع شمس، ماء و کتاب» به قائم تاویل شده است.

تاویل برخی از آیات به حجّت و باب و داعی و مأذون و مستجیب

کلماتی نظیر «ارض، جبال، شجر، رقّ، بحر، کعبه مسکین، طائفین و بیوت» به این سلسله مراتب و حدود دینی مورد اعتقاد ایشان تاویل شده است.

در سراسر کتاب الکشف واژه هایی نظیر «جبت و طاغوت و ازلام

و اموری که خداوند به عنوان منکر نام برده است، به دشمنان و مخالفان اهل بیت علیهم السلام تأویل شده است.

تأویلات ذوقی و عددی

برخی از تأویلات آنان بر اساس اعداد خاصی است که نزد آنان از شرافت ویژه برخوردار است. در میان افراد، به ویژه عدد هفت و چهار و دوازده، از موقعیت خاصی برخوردار است.

قاضی نعمان در کتاب اساس التأویل می گوید:

کلمه لا اله الا الله دارای هفت فصل است و آن دلیل است بر هفت ناطق و طول هر انسانی بر اساس وجب های آن شخص، هفت وجب می باشد و انسان در موقع سجود بر هفت موضع است و اینها دلیل «سبعه» است. لواحق هفت ناطق دوازده و تعداد بروج دوازده عدد است و از مجموع هفت و دوازده عدد نوزده حاصل است. به همین سبب است که خداوند می فرماید: «علیها تسعه عشر»⁽¹⁾.

تأویلات در فروع فقهی و عملی

به اعتقاد آنان همه معارف دین و فروع فقهی و آیات قرآن، همانند آنچه در عالم تکوین است ظاهری دارد و باطنی، احکام شریعت و عبادت های ظاهری و امور مربوط به آن نیز دارای باطن است. مشهورترین تأویل گر فرهنگ اسماعیلی، قاضی نعمان، نویسنده دو جلد کتاب تأویل دعائم الاسلام می باشد که در آن، فروع فقهی و عبادات را تأویل کرده است. ناصر خسرو نیز در کتاب وجه دین به

ص: 175

تأویل باطنی تمام فروع فقهی پرداخته، از باب نمونه چند مورد ذکر می شود:

در مورد اول

باید دانستن که هفت چیز نماز فریضه است برابر هفت امام، تکبیر نخستین فریضه است و آن دلیل است بر عهد گرفتن مؤمن و چون تکبیر گفته شده نیز سخن نشاید گفتن و نماز باید کردن چون عهد گرفته باشد... چهارم رکوع است و آن شناختن اساس است اندر دور بزرگ و شناختن حجت است اندر دورکهن: (1).

در مورد دوم

گوییم نماز را سه وقت است اول وقت، میانه وقت، آخر وقت پس اول وقت دلیل است بر ناطق و میانه وقت دلیل است بر اساس و آخر وقت دلیل است بر حجت قائم... (2).

در مورد سوم:

آیه انما الصدقات للفقراء والمساکین... گفت صدقات مر درویشان است یعنی حدود مر ناطقانرا است و ایشان را فقراء بدان گفت که اندرین عالم کسی نیست که از ایشان فایده گیرند (3).

و تا جایی پیش می رود که برای استبراء و جنابت نیز تأویل خاص ارائه کرده، می گوید:

حقیقت استبراء و تأویل آن... حقیقت استبراء خالی کردن رحم

ص: 176

1-1 . وجه دین، ص 133.

2-2 . همان، ص 136.

3-1 . همان، ص 182.

ماده است... و تأویل این موضع آن است که کنیزک و زن مَثَل است برای مستحیب و مستحیب مر مأذون را و مأذون مر داعی را... (1).

البته باید توجه داشت که مسأله تأویل منحصر به غلات و فرقه های وابسته به آنها در گذشته نبوده است در طول تاریخ افرادی و دسته جاتی پیدا می شوند که یکی از راههای رسیدن به اهداف خود را تأویل و توجیه آیات قرآنی می دانسته اند . حتی در زمان ما گروههای سیاسی و التقاطی مانند مجاهدین خلق پیدا شدند که کلمه معراج را به عروج اقتصادی و ایمان به غیب را به مبارزه زیرزمینی تفسیر و تأویل می کردند. که ورود به بحث را در این نوشته لازم نمی دانیم.

ص: 177

1-2 . وجه دین، گفتار سی و هشتم، ص 252.

انسانها از ابتدای آفرینش تاکنون همواره برای ایجاد جامعه ای برتر و مدینه ای فاضله تلاش کرده اند و جان و مال بسیاری بر سر این آرزو نهاده اند. این تلاش از سر بیهودگی و سرگرمی نبوده، بلکه نیاز فطری انسان است که خداوند در وجود او نهاده و برای برآورده شدن آن، تمامی نیروهای جهان هستی را به خدمت او گماره است.

چنانچه در قرآن می فرماید: «لَقَدْ أَرْسَلْنَا رُسُلَنَا بِالْبَيِّنَاتِ وَأَنْزَلْنَا مَعَهُمُ الْكِتَابَ وَالْمِيزَانَ لِيَقُومَ النَّاسُ بِالْقِسْطِ»؛ (1) «همانا فرستادگانمان را با نشانه هایی روشن فرستادیم و با ایشان کتاب و میزان را نازل کردیم تا آدمیان را به قسط وادار نمایند.»

براستی برای تشکیل جامعه برتر و مدینه فاضله، جایی که از هر گونه آلودگی و فساد و فحشایی عاری باشد و هر کدام از احاد جامعه بتوانند از حقوق طبیعی خود برخوردار گردند و عقاید و آرای گروهی

ص: 178

دنیا طلبان مانع حفظ حریم و قداست جامعه نشود چه باید کرد؟

طبعاً کسانی وجود دارند که تنها راه رسیدن به منافع فردی و گروهی را در اشاعه فساد و فحشا و بی هویت کردن افراد انسانی از دین و مذهب می دانند و در این راه از هیچ کوششی فروگذار نمی کنند.

به نظر می رسد بهترین راه، همان امر به معروف و نهی از منکر باشد همان کاری که از وظایف مهم انبیاء و ائمه و اولیاء دین به شمار می رفته و متأسفانه در جوامع کنونی اسلام این وظیفه خطیر کم اهمّیت تلقی شده و نسبت به برپا داشتن آن توجه کافی مبذول نمی شود.

امام باقر علیه السلام در فرازی از سخنان خود عامل این سهل انگاری را دنیادوستی و فرصت طلبی می داند و می فرماید: در آخر زمان، گروهی باشند از افراد ریاکار که قرائت قرآن و عبادت را به خود می بندند. اینان تازه به دوران رسیده هایی نادان هستند که امر به معروف و بازداشتن از منکرات را واجب نمی شمارند، مگر زمانی که برای آنها ضرری نداشته باشد. (1)

کاری ترین حربه غلات

بدون شک یکی از کارآمدترین ابزار مورد استفاده غلات، که از آن در پیشبرد اهداف و افکار غلوآمیز به خوبی بهره بردند ترویج روحیه لائالی گری و نشر اباحه گری و بی بند و باری مطلق در جامعه بوده است.

ص: 179

1-1 . کافی، ج 5، ص 55.

انسان با مراجعه به کتب ملل و نحل به سادگی در می یابد که یکی از خصوصیات مشترک همه فرقه های غلات اباحه گری بوده است و اگر اینها عقایدی مانند تناسخ، حلول، تقویض...⁽¹⁾ را در میان پیروان خود تبلیغ می کردند در حقیقت، توجیهی برای اشاعه فحشا و فساد می باشد زیرا با این اصول بهتر و ساده تر می توانستند بی بند و باری مطلق خود را توجیه کنند.

با تناسخ معاد را که یکی از اصول سه گانه اسلام از سوی غلات محتمل ضربات شدیدی گشت، آنان در سایه همین اصل قیامت و حساب و کتاب و بهشت و جهنم را نفی کردند و به این وسیله راه را برای انجام هر کاری در این دنیا باز نمودند.

با حلول اصل توحید و نبوت را مورد هجوم قرار داده رهبران خود را به مقام خدایی رسانیده، خدایان متعدد ساختند از طریق حلول روح پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله به ائمه و بعد از آن به رهبران غلات بزرگترین ضربه اعتقادی را به این دو اصل از اصول سه گانه دین اسلام زدند و در حقیقت تمامی اصول شریعت را به نحوی مورد شک و تردید قرار دادند. اکنون به بیان فرقه های غلات که در اباحی گری پیشتازند می پردازیم.

ص: 180

1-1 . تناسخ: تعلق روح به بدنی بعد از جدا شدن از بدن دیگر را گویند. حلول: مراد از حلول در اینجا، روح خداوند یا اجزایی از آن در شخص دیگری مانند نبی یا امام یا هر کس دیگر قرار گیرد و با آن متحد شود. تقویض: اعتقاد به اینکه خداوند پس از آفرینش بندگان، آنها را به خود واگذاشته تا هر کاری می خواهند بکنند.

همان گونه که قبلاً ذکر کردیم همه فرقه های غلات در رواج بی بند و باری و فساد و فحشا دست داشتند که از بیان کامل آنها به جهت اختصار مطلب خودداری نموده فقط به ذکر فرقه های معدودی در این زمینه خواهیم پرداخت.

فرقه خطابی: این فرقه در اصول قائل به تناسخ می باشند و می گویند: روح هر یک از کسانی که به حدّ خدایی رسیده اند، پس از چندی به فرد دیگری منتقل می شود.

همچنین در بخش احکام اباحی مسلک می باشند. همه محرّمات الهی را از قبیل زنا، لواط، دزدی و شراب خواری را جایز می دانند و اصولاً شهوات را نور می شمردند. واجبات الهی را از قبیل نماز، روزه، زکات و حج را انجام نمی دادند. آنها معتقد بودند که واجبات کنایه از مردانی است که باید ولایت آنها را قبول کنیم و محرّمات نیز کنایه از مردانی است که باید ولایت آنان را نپذیرفت.

آنها معتقد بودند که خداوند به وسیله ابوالخطاب بر آنان تخفیف قائل شده است و تکالیف واجب را از آنها برداشته است. پس به ترک جمیع واجبات الهی مبادرت می ورزیدند. آنها معتقد بودند هر کس پیامبر و امام را شناخت هر عمل و فعلی را که بخواهد می تواند انجام دهد و همه چیز بر او مباح می شود.

آنان می گفتند: بر پیروان، واجب است که به سود هم مسلک خود و بر ضرر مخالفان و دشمنانشان شهادت دهند. اگر چه این شهادت دروغ باشد و این عمل را بعد از معرفت خداوند، بهترین و بالاترین

فرقه منصوریه: معتقد بودند که بهشت و جهنم وجود ندارد و منظور از بهشت و دوزخ دو مرد می باشد که باید آنها را دوست یا دشمن داشت.

آنها معتقد بودند که همه زنان برایشان حلال است و در این مورد اباحی گری مطلق را جایز می دانستند.

خوردن گوشت خوک، خون و مردار را حلال دانسته، قمار کردن را جایز می شمردند. همه محرمات را حلال می دانند و می گویند خداوند هیچ چیز را بر ما تحریم ننموده. آنها می گویند: هیچ واجبی در شرع وجود ندارد و نماز، روزه، خمس، زکات و حج همگی اشاره به مردانی است که ولایتشان بر ما واجب شده مانند حضرت علی، امام حسن و امام حسین علیهم السلام.

ابو منصور پیروان خود را بر ترور مخالفان تشویق می کرد و می گفت: هر کس با شما مخالفت ورزد، کافر است. پس باید او را بکشید و این همان جهان مخفی است و خمس مال کشته شدگان حق قاتل است. (2)

بشیریّه: این فرقه منسوب به محمد ابن بشیر است از اصحاب امام کاظم علیه السلام. آنان معتقدند که امام بعد از محمد ابن بشیر، پسرش به نام سمیع است و پس از او هر که را او مشخص نماید. بنابراین هر کس

از اولاد امام موسی کاظم علیه السلام ادّعی امامت کند، بر باطل است و

ص: 182

1-1 . فرق الشیعه، ص 58 - 57.

2-2 . المقالات والفرق، ص 46 و تبصرة العوام، ص 170.

دروغگو و (العیة بالله) حلال زاده نیست و خون و مالش حلال است.

معتقد بودند هر چه از اموال که با آن تقرّب به سوی خدا می جویند، باید به محمد ابن بشیر و اوصیای او تا قیام قائم داده شود.

آنان می گفتند: نمازهای پنجگانه و روزه ماه رمضان واجب است، اما زکات و حج و دیگر واجبات، واجب نیست. آنان ازدواج با محارم و نیز با پسران را جایز می دانستند آنان قائل به اشتراک در اموال و زنان در میان خود بودند. (1)

شلمغانیه: پیروان ابوجعفر محمد بن علی شلمغانی، به انجام واجباتی همچون روزه و غسل کردن اعتقادی ندارند. آنان مانند سنت رسول خدا زناشویی ننموده و با اباحی گری، زنا را مباح می دانند. آنها معتقدند که محمد صلی الله علیه و آله بر جباران عرب مبعوث شد؛ چون آنان قسی القلب بودند از این جهت آنان را امر به سجود کرد تا ایشان را به اطاعت از خویش بیازماید. اکنون حکمت آن است که ما نیز مأموران را بر مباح بودن زنا نشان بیازماییم که هر فاضل و مافوقی می توان با مفضول و مادون خود وطنی کند، خواه مرد باشد یا زن، تا به این وسیله نور خود را در مفضول وارد سازد. (2) آنان قائل به تناسخ هستند. شلمغانی خود را روح القدس می خواند و کتابی به نام (الحاسّة السادسه) یعنی حسّ ششم نوشت و در آن، آیین را برداشت و لواط را

روا دانست. پیروانش زنان خود را برای انجام کار زشت به او

ص: 183

1-1 . المقالات و الفرق، ص 92.

2-2 . فرهنگ فرق اسلامی، ص 260 - 259.

می سپردند به امید این که نوری به ایشان اندر آید. (1)

معمریه: پیروان معمر بن خثیم، قائل به تناسخ می باشند. محرمات را حلال می شمارند و ترک واجبات را جایز می دانند و قیامت را انکار می کنند. معمر بن خثیم، همه نوع کامرانی را مجاز می دانست از جمله، زنا، دزدی، نوشیدن خمر، زناشوئی با مادر و خواهر و همخوابی با مردان را و غسل جنایت را واجب نمی دانست و استدلال می کرد که چگونه انسان به سبب خروج نطفه ای که خود از آن خلق شده است، غسل کند. (2)

گروههایی دیگر جناحیه: خمر، میته، زنا، لواط و سایر محرمات را حلال می دانند و اسقاط وجوب عبادات را از خود لازم می شمارند و قیامت را انکار می کنند و قائل به تناسخ و حلول هستند. (3)

بکناشیه، پیروان حاج بکناش پیشوای طریقه ای از تصوف: عقایدی همچون مسیحیان دارند مانند اعتقاد به تثلیث (الله، محمد و علی) دارند. در پیش شیخ خود اعتراف به گناه می کنند و از او طلب آمرزش دارند. آنان عباداتی از قبیل نماز، روزه، حج و زکات ندارند. شراب را حلال می دانند و زناشان حجاب ندارند. مانند مسیحیان مراسم عشای ربانی به جا می آورند و بر سر سفره خود شراب و نان و

پنیر می گذارند. (4)

ص: 184

1-1 . فرهنگ فرق اسلامی، ص 260 - 259.

2-2 . فرهنگ فرق اسلامی، ص 421؛ مقالات الاسلامیین، ص 11 و الفرق بین الفرق، ص 248.

3-3 . مقالات الاسلامیین، ص 6؛ الفرق بین الفرق، ص 246.

4-1 . دائرة المعارف اسلامیة، ج 4، ص 40 - 37؛ فرهنگ فرق اسلامی، ص 106.

صوفیان: مستی و ناهشیاری را پناهگاهی برای شریعت گریزی یافته اند. چنانکه شیخ محمد لاهیجی (قرن نهم هجری) گروهی از حقیقت یافته گان را غرق در دریای بیخودی دانسته می گوید «چون مسلوب العقل گشتند به اتفاق اولیا و علما تکالیف شرعیه و عبادات از این طایفه ساقط.»⁽¹⁾

عین القضاة همدانی نیز از گروهی به عنوان «مجانین الحق» یاد می کند و می گوید: «آخر دانی که محل تکلیف عقل است و مصطفی صلی الله علیه و آله گفت: اذْهَبْ عَنْهُمْ عَقُولَهُمْ، تکلیف کجا بماند؟ و چون تکلیف نیست، نماز که کند و روزه که دارد.»⁽²⁾

همچنین می گوید: سالک اگر مست بود، زُنَّار در بندد که مقتضی شریعت عشق در حق مستان این است. اینجا بود که حرام، حلال گردد... مستان در این مقام نماز نکنند و نام خدای نیز نبرند و روزه رمضان ندارند. و تا مست باشند چنین باشند، زیرا که مست را مرگ و زندگی یکی است.⁽³⁾

در جای دیگری می گوید: محمد معتوق (معشوق طوسی که معاصر ابوسعید ابوالخیر بوده است) به کلی نماز را وا می نهد.

می گویند: «محمد معتوق مردی بود که هرگز نماز نکردی، یک روز به قهر گفتند: نماز کن، چون در نماز شد و گفت الله اکبر، خون از وی

ص: 185

1-2. مفاتیح الاعجاز فی شرح گلشن راز، ص 299.

2-3. نامه های عین القضاة همدانی، ج 2، ص 340.

3-4. همان، ج 1، ص 235.

جاری شد گفت: من می گویم حایضم و شما باور نمی کنید.» (1)

در فتوحات مکیّه آمده است «سَقَطَ التَّكْلِيفُ عَنْ هَؤُلَاءِ؛ إِذْ لَيْسَ لَهُمْ عَقْلٌ يَعْقِلُونَ بِهَا...» ابن عربی همنوا با بسیاری از صوفیان دیگر، کسانی را که از باده حقیقت سرمست شده اند عقلاء المجانین خوانده و با استناد به آیه «وَتَرَى النَّاسَ سُكَارَى وَمَا هُمْ بِسُكَارَى...» (2) عقل آنان را بهره مند از مشاهده جمال الهی و جنون شان را ظاهری دانسته. وی با این حال راه اباحه را به روی این عاقلان دیوانه نما گشوده می بیند و بر سقوط تکلیف از آنان تأکید می ورزند. (3)

لقمان سرخسی یکی دیگر از صوفیان و عاقلان دیوانه نماست که خود از خداوند می خواهد تا امر و نهی شرعی را از او بردارد و آزادش گرداند. (4)

از دیدگاه قرآن کریم یکی از شگردهای شیطان برای گمراه ساختن انسانها، زینت بخشیدن به اعمال زشت آنها می باشد. (5)

اجتماع صوفیان در خانقاه ها و بی اعتنایی آنها به مسأله ازدواج، زمینه این انحراف گردیده که گروهی از آنان راهی برای حلیت و

تقدس اموری چون رقص و پایکوبی و آوازخوانی و شاهدبازی بجویند.

ص: 186

1-1 . همان، ج 1، ص 62.

2-2 . حج/22.

3-3 . الفتوحات المکیّة، ج 4، ص 89، باب 44.

4-4 . اسرار التوحید، ص 24، مفاتیح الاعجاز، ص 299.

5-5 . سوره های: انعام/43؛ توبه/37؛ عنکبوت/38؛ فاطر/8 و محمّد/14.

برخی از پیشگامان طریقت تصوف با اعتراف به اینکه رقص و سماع ارضاء کننده شهوات نفسانی است، دست افشانی و پایکوبی را برای کاهش شهوت هر یک از اعضای بدن مفید دانستند. (1) گروهی دیگر از آنان قدمی بالاتر نهاده، سماع را «نماز عشق و عشاق» نامیده اند. (2) و بعضی آن را با پیمان «الست» پیوند دادند. (3)

در مسأله اباحه گری و لابلایگری گروهها و فرقه های اهل حق، اسماعیلیه، نصیرییه و علویان، آغاخانیه و... هر کدام مسایلی را دارند که حاکی از افکار و عقاید غلوآمیز دارد و با توجه به اینکه این فرقه ها به نام شیعه در جای جای دنیا وجود دارند و برخی از عقاید افراطی آنها چهره شیعه را در دنیا مکدر کرده است، جای تحقیق جداگانه دارد که به لحاظ طولانی نشدن کلام از بیان آنها صرف نظر می کنیم.

البته باید توجه داشت که عموم شیعه اهل غلو نمی باشند و اگر افراد نادری پیدا شدند که سر از غلو در آوردند، بزرگان شیعه آنان را طرد نمودند.

همانگونه که قبلاً ذکر کردیم غلات برای توجیه اباحه گری و ترویج فساد و فحشاء و لابلایگری خود به دلایلی دست یازیده اند که به طور مشخص دو دسته دلیل آورده اند:

الف. دلایل قرآنی

در این رابطه، برخی از آیات قرآن را که مورد سوء استفاده غلات

ص: 187

1-1 . اسرار التوحید، ص 223.

2-2 . مناقب العارفین، ج 1، ص 394.

3-3 . ترجمه رساله قشیریة، ص 600.

واقع شده است بیان می کنیم:

1. آیه شریفه: «لَيْسَ عَلَى الَّذِينَ آمَنُوا وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ جُنَاحٌ فِيمَا طَعَمُوا...»؛ (1) «بر آنان که ایمان آوردند و نیکوکار شدند، باکی نیست در آنچه از خوردنیها که بخوانند بخورند.»

آنها این آیه را دلیل جواز خوردن همه محرّمات مانند: مردار، خون، گوشت خوک و... دانسته اند.

2. آیه شریفه «فَاقتُلُوا الْمُشْرِكِينَ حَيْثُ وَجَدْتُمُوهُمْ»؛ (2) «هر کجا مشرکان را یافتید، آنها را بکشید.» گروههایی از غلات مانند منصوریه این آیه را دلیل جواز کشتن مخالفان خود قرار داده اند، زیرا آنها معتقدند هر کس با آنها مخالفت نماید کافر و مشرک است.

3. آیه شریفه «يُرِيدُ اللَّهُ أَنْ يُخَفِّفَ عَنْكُمْ...»؛ (3) «خداوند می خواهد کار را بر شما آسان کند و تخفیف دهد.» با توجیه غیرصحیح این آیه گروههایی از غلات دست به تکلیف گریزی زدند و احکام واجب را از خود ساقط می دانند.

4. آیه شریفه «أَوْ يُزَوِّجَهُمْ ذُرَارًا وَ إِنَاثًا...»؛ (4) «یا خداوند در یک رحم،

دو فرزند پسر و دختر قرار می دهد.» غلات با تأویل این آیه مجوزی برای زنا، لواط و مشارکت در زنان و مسایلی از این قبیل دست و پا کرده اند.

بدیهی است هر کدام از این آیات که ذکر شد و همین طور آیات

ص: 188

1-1 . مائده/93.

2-2 . توبه/5.

3-3 . نساء/28.

4-4 . شوری/50.

دیگری که غلات برای توجیه اعمال خود از آن استفاده نموده اند از نظر مفسران تفسیر و تأویل دقیقی دارد و به این سادگی نیست.

ب. دلایل غیر قرآنی

بسیاری از غلات معرفت امام و رهبر را مستمسک خود قرار داده اند و می گویند: هر که امام و پیامبر را شناخت هر کاری بخواهد می تواند انجام دهد و همه احکام شرع از او برداشته می شود.

در این زمینه روایاتی را ساخته اند یا از آن سوء برداشت نموده اند که به یکی - دو نمونه اشاره می کنیم:

1. یحیی این عبدالحمید حمّانی می گوید: کسانی همچون مفضل ابن عمر، بنان و عمرو نبطی... گفته اند که امام صادق علیه السلام به ایشان فرمود: «معرفت امام از روزه و نماز کفایت می کند. (1)»

گاهی به اخبار محبت دستاویز شده و با توجیه غیر صحیح آن را دلیل کارهای ناپسند خود می پندارند مانند:

2. «حُبَّ عَلِيٍّ ابْنِ أَبِي طَالِبٍ حَسَنَةٌ لَا تَضُرُّ مَعَهَا سَيِّئَةٌ» (2) محبت علی بن ابی طالب حسنه ای است که هیچ گناهی با وجود آن به آدمی لطمه

نمی زند.

3. روایاتی که ثواب بعضی اعمال را ذکر می کند نیز گاهی مورد سوء استفاده غلات قرار می گیرد مانند: روایاتی که درباره فضیلت

ص: 189

1-1 . اختیار معرفة الرجال، ج 2، ص 617، ح 588.

2-2 . بحار الانوار، ج 39، ص 248 و 266 و 304.

قرآن (1) یا فضیلت ماه رجب (2) یا ثواب گریه برای امام حسین علیه السلام (3). غلات برای رسیدن به اهداف شوم خود با دین و مذهب به مبارزه با دین می پردازند. اینجاست که اهمیت هشدار ائمه به مردم در مورد کناره گیری از غلات خصوصا جوانان روشن می گردد که امام فرمودند: «احذروا علی شبابکم الغلاة لایفسدوهم فان الغلاة شر خلق الله... (4)؛ مراقب جوانان خود باشید که غلات آنها را فاسد نسازند؛ زیرا غلات بدترین مخلوقات خداوند می باشند.»

یا در کلام دیگری از همان امام (امام الصادق علیه السلام) چنین آمده است که: «ادنی ما یرجی به الرجل من الایمان ان یجلس الی غال فیستمع الی حدیثه و یصدقه (5)؛ نزدیکترین چیزی که انسان را از مسیر ایمان خارج می سازد مجالست با فرد غالی است و گوش دادن به گفتار او و تصدیق گفتار اوست.

چرا جوانان؟

جوانان و آزادی

زیرا جوان به مقتضای طبع جوانی، آزادی بی قید و شرط می خواهد. در نظر جوان، سخن از عقل و منطق، قانون و مقررات، مصلحت و اندازه گیری، بسی نامطلوب و بی ارج است.

ص: 190

-
- 1-1. اصول کافی، ج 5، ص 384 کتاب فضل قرآن، ح 1.
 - 2-2. ثواب الاعمال شیخ صدوق، ترجمه ابراهیم بندریگی، ص 117.
 - 3-3. همان، ص 180.
 - 4-4. بحار الانوار، ج 25، ص 265.
 - 5-5. همان.

چیزی که مورد علاقه جوان است و با شور و شوق از پی آن می رود، ارضای غرایز و کامرانی مطلق و آزاد است و این مطلوب تنها در آزادی نامحدود و بی حساب قابل اجراست.

مناسب است در این زمینه به گفته ویل دورانت توجه شود: «جوانی مانند خدایان جسور و بی باک است. آشوب و ماجرا را بیش از غذا دوست می دارد. عاشق برترین چیزها، مبالغه ها و نامحدودیتها است. انرژی فراوان دارد و سخت می کوشد تا قدرت خود را آزادی و رهایی بخشد و هر چیز تازه و خطرناک را دوست می دارد. جوان با اکراه و بی میلی به نظم و قانون تن می دهد. آنجا که نعره و فریاد وسیله حیاتی اوست از او سکوت و خاموشی می خواهند. آنجا که سخت مشتاق فعالیت است از او آرامی و انفعال می خواهند. آنجا که از خون خودش پیوسته مست است، از او اعتدال و هشیاری می خواهند.»⁽¹⁾

به عنوان حسن ختام کلام امیرالمؤمنین علیه السلام که می فرماید: «إِقْمَعُوا هَذِهِ النَّفُوسَ فَإِنَّهَا طَلْقَةٌ إِنْ تُطِيعُوهَا تَنَزَعُ بِكُمْ إِلَى شَرِّ غَايَةٍ؛»⁽²⁾ این نفوس سرکش را مقهور کنید و از خواهشهای نادرستشان باز دارید که خود

سر و بی قیدند. اگر خواسته های آنها را پیروی نمایید سرانجام شما را در بدترین پرتگاه می افکنند.

جوان و احساسات

احساسات تند و تمایلات پرشوری که به طور طبیعی در دوران جوانی ظهور می کند، ناشی از قضای حکیمانه الهی در نظام آفرینش

ص: 191

1-1 . لذات فلسفه، ص 491.

2-2 . غرر الحکم، ص 138.

است و قطعا نقش مؤثری در تأمین خوشبختی و سعادت جوانان دارد.

احساسات پرشور و عواطف تخیلی از ذخایر گرانبهای دوران جوانی است. استعدادهای طبیعی با همین عواطف و احساسات به فعلیت می‌رسند و آنقدر قدرت احساسات زیاد است که در بسیاری از مواقع عقل را نیز تحت تأثیر خود قرار می‌دهد. امام علی علیه السلام در این زمینه می‌فرماید: «وَكَمْ مِنْ عَقْلٍ أَسِيرٍ عِنْدَ هَوَىٰ أَمِيرٍ» (1) چه بسیار عقلی که در برابر فرمانروایی هوی و خواهشهای نفسانی اسیر و گرفتار است.»

عقل و احساسات دو عامل مؤثر در اداره زندگی بشر و دو نیروی مهم تأمین‌کننده سعادت و خوشبختی انسان است که باید عقل حاکم بر احساسات گردد تا فلاح و رستگاری ممکن شود. چنانچه در روایت دیگری حضرت علی علیه السلام می‌فرماید: «مَنْ غَلَبَ عَقْلُهُ هَوَاهُ أَفْلَحَ...» (2) کسی که عقلش بر هوای نفسش غالب باشد رستگار و سعادتمند شود.»

کاری که غلات انجام می‌دهند سرمایه‌گذاری در انحراف جوانان که مهم‌ترین سرمایه یک ملت و کشور هستند، می‌باشد جوانانند که

شعارهای آزادی خواهانه و بی‌قید و بندی را بهتر می‌پذیرند و به طرف آن می‌روند جوانان هستند که با احساسات تند، سریعتر جذب رهبران شیاد غلات شدند و در آینده نیز خواهند شد. جوانان هستند که نیاز به مراقبت دارند تا منحرف نشوند. لذا ائمه، مردم را عموماً و جوانان را خصوصاً از هر گونه تماس با غلات و افکار غلوآمیز بر حذر می‌داشتند و امروز نیز وظیفه رهبران دینی همین امر است.

ص: 192

1-1. نهج البلاغه فیض الاسلام، ص 1172.

2-2. مستدرک نهج البلاغه، ج 2، ص 287.

بخش سوم : روش برخورد رهبران دینی و ائمه علیهم السلام

فصل اول : چگونگی برخورد و موضع گیری امامان شیعه علیهم السلام

اشاره

بخش سوم : روش برخورد رهبران دینی و ائمه (ع)

ص: 193

در برابر پدیده غلو و غالیان

در خلال مباحث گذشته به مناسبت‌های مختلف، گوشه‌هایی از برخورد ائمه علیهم السلام را با این پدیده مطرح کردیم و حساسیت فوق‌العاده ائمه را نسبت به این مسأله بیان کردیم، که آن بزرگواران تأکید و اصرار داشتند بر اینکه آنچه از طرف خدا و معصومین به شما می‌رسد قبول کنید یا فرمودند اخبار ما را عرضه بر قرآن کنید آنچه موافق آیات الهی است بپذیرید و بقیه را رها کنید یا در آیات الهی است که **وَمَا آتَاكُمُ الرَّسُولُ فَخُذُوهُ وَمَا نَهَاكُمُ عَنْهُ فَانْتَهُوا...** برای جلوگیری از ایجاد افکار غلوآمیز بود.

اکنون به طور کلی موضع گیری آنان را در برخورد با غلات بیان خواهیم کرد.

الف: ردّ عقاید غلوآمیز و بیان عقاید صحیح

یکی از عقاید فاسد و غلوآمیز، عقیده به الوهیت ائمه یا افراد

ص: 195

دیگر غیر از ائمه می باشد، یا عقیده به نبوت آن امامان معصوم و اشخاص دیگر یا برخورداری از علم غیب مطلق و ذاتی ائمه و دیگران که در همه این ابعاد ائمه علیهم السلام وارد شده اند برای نمونه به احادیث زیر می پردازیم:

یکی از یاران امام صادق علیه السلام به نام صالح ابن سهل، اعتقاد داشت که امام صادق علیه السلام ربوبیت دارد و پروردگار است. در یکی از روزها آن امام بزرگوار به او نگاهی کرد و فرمود: ای صالح! به خدا سوگند که ما بنده و مخلوق هستیم و پروردگاری داریم که او را عبادت می کنیم و اگر او را عبادت نکنیم، او ما را مجازات و عذاب خواهد کرد(1).

در حدیث دیگر امام صادق علیه السلام در ردّ کسانی که می گفتند: ائمه رزق و روزی بندگان را اندازه گیری می کنند، فرمود: به خداوند سوگند! ارزاق ما را جز خداوند تقدیر و اندازه گیری نمی کند و من خود، به غذایی برای خانواده ام احتیاج داشتم، سینه ام تنگ و فکرم مشغول شد، تا این که رزق آنان را تأمین کردم و نفسی به راحتی کشیدم(2).

پیرامون برخورد با مسأله نبوت ائمه، آن بزرگواران به شدت، با این مسأله مخالف بودند و نفی می کردند. دو تن از یاران امام صادق علیه السلام با هم بر سر نبوت آن حضرت، به بحث و مجادله پرداختند اما وقتی نزد امام صادق علیه السلام رسیدند، امام ابتدا خطاب به آنان فرمود: «من از کسی

ص: 196

1-1 . بحارالانوار، ج 25، ص 303، حدیث 69.

2-2 . بحارالانوار، ج 25، ص 301، حدیث 65.

که بگوید ما پیامبر هستیم بیزارم(1)».

در حدیث دیگری امام صادق علیه السلام می فرماید:

«لعنت خدا بر کسی که بگوید ما پیامبر هستیم و نیز لعنت بر کسی باد که در این مطلب شک کند(2)».

در مورد اینکه علم غیب مطلق را فقط خدا می داند توقیعی از حضرت صاحب الامر علیه السلام در ردّ ادعای غلات رسیده که حضرت خطاب به محمد بن علی ابن هلال کرخی چنین فرمود:

یا محمد بن علی، خداوند عزوجل بالاتر از آن چیزی است که او را توصیف می کنند. او منزّه است و ما حمد و سپاس او را می گوئیم. ما با او در علم و قدرتش شریک نیستیم، بلکه غیر از او هیچ کس علم غیب نمی داند، چنان که خود در کتاب محکمش فرموده است: «قل لا یعلم من فی السموات والارض الغیب الا الله»(3)؛ «ای رسول ما بگو: که در همه آسمانها و زمین جز خدا کسی از علم غیب آگاه نیست.»

ب: ریشه یابی غلو

1. جهل و نادانی

در این زمینه فرازی از فرمایشات امام هشتم علیه السلام را ذکر می کنیم که

در حدیثی طولانی می فرمایند:

...ثم قال الرضا علیه السلام: «ان هؤلاء الضلال الكفرة ما اتوا الا من قبل

ص: 197

1-1 . بحارالانوار، ج 25، ص 291، حدیث 48.

2-2 . بحارالانوار، ج 25، ص 296، حدیث 57.

3-3 . نمل/ 65.

جهلهم بمقدار انفسهم حتى اشتد اعجابهم بها و کثر تعظیمهم لا یكون منها فاستبدوا بأرائهم الفاسدة... (1)»

بنابر آنچه امام هشتم علیه السلام فرموده است، ریشه غلو و بیان عقاید انحرافی غلات را باید در مسایلی مانند جهل و نادانی از یک طرف و استبداد و خود رأیی رهبران آنها از طرف دیگر جستجو کرد.

2. محبت افراطی

در حدیثی از امام سجاد علیه السلام ریشه غلو و عقاید غلوآمیز این گونه مطرح می شود که خطاب به ابو خالد کابلی می فرماید: می فرماید: «ان الیهود احبوا عزیر حتی قالوا فیه ما قالوا...» (2)

یهود به قدری عزیر را دوست داشتند که درباره او گفتند، آنچه گفتند. (پسر خداست) نه عزیر از آنان است و نه آنان از عزیر. همانا نصاری به قدری عیسی علیه السلام را دوست داشتند که درباره او گفتند آنچه گفتند، پس نه عیسی از آنان است و نه آنان از عیسی، این سنت درباره ما نیز وجود دارد، گروهی از شیعیان ما به قدری دوستدار ما هستند که درباره ما آنچه یهودیان درباره عزیر و مسیحیان درباره عیسی ابن مریم گفتند، خواهند گفت. پس نه آنان از ما هستند و نه ما از آنان.

حضرت علی علیه السلام در حدیثی اشاره به همین مسأله دارد و

می فرماید:

«هلک فی رجلاں مُحَبَّبٌ غال و مبغض قال.» (3)

ص: 198

1-1 . بحار الانوار، ج 25، ص 273، حدیث 20.

2-2 . همان، ص 288، حدیث 44.

3-1 . بحار الانوار، ج 25، ص 285، حدیث 36.

در مورد من دو گروه هلاک می شوند! دوستدار افراط کننده ای که مرا به آنچه در من نیست مدح می کند و دشمنی که کینه اش نسبت به من او را وادار می سازد تا مرا به باطل متهم نماید.

امام صادق علیه السلام فرمودند:

شب را سپری کردیم و کینه توزتر نسبت به ما از کسانی که خود را دوستدار ما می دانند، کسی نیست. (1)

3. سوء استفاده مالی

در برخی از احادیث ریشه و علل پیدایش افکار و عقاید غلوآمیز سوء استفاده مالی رهبران غلات معرفی شده است.

در این زمینه امام جواد علیه السلام درباره جعفر بن واقد و هاشم بن ابی هاشم که از غلات بودند می فرماید:

«... ثم قال: هذا ابوالغمرو و جعفر بن واقد و هاشم بن ابی هاشم استأكلوا بنا الناس فصاروا دعاة يدعون الناس الى ما دعا اليه ابوالخطاب...» (2)؛

اینها با نام ما، مال مردم را می خورند و آنان را به سوی آنچه ابوالخطاب ادعا می کرد، می خوانند.»

در روایت دیگری از امام حسن عسکری علیه السلام پیرامون دو نفر از غلات به نام محمد ابن نُصَّيرِ فُهري و حسن ابن محمد بابای قمی، آمده است:

ص: 199

1-2. مقباس الهدایة، ص 89؛ رجال کشی، ج 2، ص 596.

2-3. بحار الانوار، ج 25، ص 319، حدیث 85.

«...مستأکلین یا کلان بنا الناس...»؛ (1) این دو نفر حيله گر مودى به وسيله ما، مال مردم را مى خورند.»

تا اینجا به بعضی از ریشه های غلو در احادیث اشاره شد.

ج. اعلام برائت و بیزاری از غلات

پیشوایان معصوم شیعه، هر گاه با پدیده غلو و افکار و عقاید غلوآمیز رو به رو می شدند، به شدت با آن برخورد می کردند. در این راستا بیشترین تقصیر را از ناحیه رهبران غلات دانسته اند و لذا در روایات متعددی که از ناحیه امامان مطرح شده است اعلام برائت و بیزاری از آنان و لعن و نفرین بر رهبران این فرقه ها به چشم می خورد، از جمله:

پیامبر صلی الله علیه و آله فرمودند:

دو گروه هستند که شفاعتم شامل آنها نمی شود، اول پادشاه ظالم و ستمکار، دوم غالی در دین که از آن خارج شده و توبه نمی کند و خود را از آن جدا نمی سازد. (2)

علی علیه السلام فرمودند:

خدایا! من مانند عیسی ابن مریم از نصاری، از غلات بیزار هستم. خدایا! آنان را همواره ذلیل نما و کسی از آنان را یاری نکن. (3)

امام باقر علیه السلام فرمودند:

ص: 200

1-1 . همان، ص 319، حدیث 84.

2-2 . خصال، ج 1، ص 63؛ قرب الاسناد، ص 31.

3-1 . مناقب، ج 1، ص 263.

خداوند ابوالخطاب، اصحابش، شاकिन در لعنتش، و کسی که در این مورد توقف کند و شک نماید را لعنت کند... ای علی، از لعن آنان کوتاهی نکن، خداوند آنان را لعنت کند به راستی خداوند آنان را لعنت کرد، سپس فرمود: رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمودند: کسی که ناراحت شود فردی را که خداوند لعنتش کرده، لعنت کند پس لعن خدا بر او باد. (1)

امام باقر علیه السلام فرمودند:

خداوند بنان را لعنت کند. بنان (که لعنت خداوند بر او باد) بر پدرم دروغ می بست، شهادت می دهم که پدرم علی ابن الحسین علیهما السلام بنده صالحی بود. (2)

امام صادق علیه السلام فرمودند:

به غالیه بگو که به سوی خداوند توبه کنید، به درستی که شما فاسق و کافر می باشید. (3)

در روایت دیگری آن حضرت فرمود:

به درستی افرادی که به این امر (خلو) گرایش دارند، شرشان بیشتر از

یهود، مسیحیان، مجوس و مشرکان است. (4)

در کلام دیگری از امام صادق علیه السلام آمده است که:

خداوند مغیره ابن سعید را لعنت کند، او بر پدرم دروغ می بست، خداوند گرمی آهن را به او بچشاند. خدا لعنت کند کسانی را که در مورد

ص: 201

1-2. رجال کشی، ج2، ص811؛ قاموس الرجال، ج8، ص401.

2-3. مقباس الهدایة، ص89.

3-4. همان، ص88؛ رجال کشی، ج2، ص587.

4-1. همان.

ما مطالبی می گویند که ما در مورد خودمان نمی گوئیم. خداوند لعنت کند کسانی را که ما را از بندگی خداوند کنار گذاردند... (1).

امام صادق علیه السلام در حدیثی از سران غلات یاد کرده می فرماید:

مغیره ابن سعید، بزيع سري، ابوالخطاب، معمر، بشار شعیری، حمزه و صائد نهدی را خداوند لعنت کند ما از دروغگویی که بر ما دروغ ببندد یا ضعیف العقل به دور نیستیم، خداوند ما را از هر کذایی حفظ نماید. (2)

لازم به ذکر است که روایات از ائمه علیهم السلام در این زمینه فراوان است و ما به جهت اختصار به همین چند مورد اکتفا می نماییم.

د. هشدار به مردم در مورد ارتباط با غلات

در برخی از احادیث، ائمه شیعه علیهم السلام به یاران و اصحاب خود و همچنین قاطبه مردم دستور می دادند که از هرگونه معاشرت با غلات پرهیز نمایند و هیچ گونه رابطه ای با آنان برقرار نمایند، زیرا این گروهها با عقاید فاسد خود، سعی در افساد جامعه می کنند. اکنون به

عنوان نمونه به تعداد محدودی از این روایات اشاره می کنیم:

1. عن فضیل بن یسار قال: قال الصادق علیه السلام: احذروا علی شبابکم الغلاة لا یفسدوهم... (3).

در این حدیث، امام صادق علیه السلام خطر گمراه شدن و فاسد نمودن جوانان از ناحیه غلات و افکار غلوآمیز را گوشزد کرده می فرماید:

ص: 202

1-2. بحار الانوار، ج 25، ص 297.

2-3. تنقیح المقال، ج 3، باب محمد، ص 191.

3-1. بحار الانوار، ج 25، ص 265، حدیث 6.

مراقب باشید غلات جوانان شما را فاسد نکنند.

2. علی ابن سالم عن ابيه قال: قال ابو عبدالله جعفر بن محمد الصادق عليه السلام: ادنى ما يخرج به الرجل من الايمان ان يجلس الى غال فيسمع الى حديثه ويصدقه... (1).

حضرت می فرماید:

کمترین چیزی که با آن، ایمان از انسان جدا می شود و انسان از ایمانش خارج می گردد، آن است که در مجلس یک غالی نشسته، سخنانش را گوش دهد و او را تصدیق نماید.

3. عن ابی هاشم الجعفری قال: سئلت ابا الحسن الرضا علیه السلام عن الغلاة والمفوضة، فقال: الغلاة كفّار، والمفوضة مشرکون، من جالسهم او واكلهم او شاربهم او واصلهم او زوجهم او تزوج اليهم او امنهم... خرج من ولاية الله عزوجل وولاية الرسول صلى الله عليه و آله وولایتنا اهل البيت (2).

در این حدیث از امام رضا علیه السلام پیرامون غلات و مفوضه سؤال شد

آن حضرت علیه السلام فرمود:

غلات کافرند و مفوضه، مشرک. کسی که با آنها بنشیند، یا با آنها مخلوط شود، یا با آنها غذا بخورد، یا با آنها بیاشامد، یا وصلت نماید (از آنها زن بگیرد یا به آنها زن بدهد) یا آنها را امین خویش قرار دهد. یا گفتارشان را تصدیق نماید، یا آنها را یاری رساند ولو با کلمه ای، از ولایت خدا و پیامبرش و ولایت ما اهل بیت خارج شده است.

4. عن المفضل بن یزید قال: قال ابو عبدالله علیه السلام: وذكر اصحاب ابی

ص: 203

1-2 . بحار الانوار، ج 25، ص 270، حدیث 14.

2-3 . بحار الانوار، ج 25، ص 273، حدیث 19.

الخطاب والغلاة فقال لي: يا مفضل لا تقاعدوهم ولا تواكلوهم ولا تشاربوهم ولا تصافحوهم ولا توارثوهم(1).

در این حدیث امام صادق علیه السلام که پیرامون یاران ابوالخطاب و غلات بحث می نمود می فرماید:

ای مفضل! با آنها هیچ گونه نشست و برخاستی نداشته باشید و با آنها هرگز هم خوراک نشوید و با آنها نیاشامید و با آنها مصافحه نکنید و به آنها ارث ندهید.

5. عن حسين ابن خالد عن ابي الحسن الرضا عليه السلام قال: من قال بالتشبيه والجبر فهو كافر مشرك و نحن منه برآء في الدنيا والاخرة، يا ابن خالد انما وضع الاخبار عنا في التشبيه والجبر الغلاة الذين صغروا عظمة الله تعالى. فمن احبهم فقد ابغضنا ومن ابغضهم فقد احبنا... (2).

امام هشتم علیه السلام در این حدیث به خیانت غلات اشاره نموده است و

آنان را مقابل اهل بیت عصمت و طهارت قرار داده چنین می فرماید:

کسی که آنها را دوست دارد، ما را دشمن داشته است و کسی که آنها را دشمن بداند ما را دوست داشته است. کسی که با آنها وصلت نماید، با ما قطع رابطه کرده و کسی که با ما رابطه داشته باشد با آنان قطع رابطه خواهد نمود. کسی که به آنها جفا کند به ما نیکی کرده و کسی که به آنها نیکی کند به ما جفا کرده است. کسی که به آنها اکرام کند به ما اهانت کرده و کسی که به ما اکرام کند به آنها اهانت کرده است. کسی که سخنان آنها را قبول کند، ما را رد کرده و کسی که آنها را رد نماید ما را قبول کرده

ص: 204

1-1 . بحار الانوار، ج 25، ص 296، حدیث 55.

2-2 . بحار الانوار، ج 25، ص 266، حدیث 8.

است. کسی که به آنها احسان نکند به ما بدی کرده است و کسی که به آنها بدی کند، به ما احسان نموده است. کسی که آنها را تصدیق کند، ما را تکذیب کرده و کسی که آنها را تکذیب کند، ما را تصدیق کرده و کسی که به آنها عطا کند، موجب حرمان ما شده و کسی که آنها را محروم کند در حقیقت به ما عطا کرده است. ای پسر خالد! کسی که شیعه ماست، نباید هیچکس از آنان را دوست و یاور خود بگیرد.

ه . دستور قتل غلات در برخی از موارد

آنچه امامان معصوم به عنوان شیوه اصلی حرکت خود قرار داده بودند، هدایت و ارشاد و موعظه افراد منحرف بود و با ادله قاطع و برهان ساطع به بیان حقایق می پرداختند . در مقابل غلات و افکار غلوآمیز، نیز این گونه عمل می نمودند . بیان عقاید صحیح و توجه به انحرافات آنان و تبلیغ و تشویق به پذیرش حق و دوری از باطل و در

برخی از موارد اعلام بیزاری از آنها و دعوت مردم به ترک ارتباط اجتماعی در ابعاد مختلف با آنها و سایر مسایلی که تا اینجا اشاره شد اما در مواردی ائمه علیهم السلام تندروی های غلات را غیرقابل تحمل دانسته و چاره ای جز فرمان نابودی آنان را در پیش روی خود نمی دیدند . لذا در مواردی معدود یا از کشتن آنها اظهار رضایت و خشنودی می کردند یا دستور می دادند که آنها را بکشند به بعضی از این موارد اشاره خواهیم کرد.

1. فارس ابن حاتم قزوینی یکی از خطرناکترین غلات زمان امام حسن عسکری علیه السلام بود، که بسیاری از بدعتهای موجود را او پایه ریزی

کرد و تعداد کثیری از مردم را فریب داد. امام حسن عسکری علیه السلام خون او را هدر اعلام کرد و فرمود:

هر کس مرا از دست او راحت کند و او را بکشد، من بهشت را برای او تضمین می کنم.

سرانجام یکی از اصحاب آن حضرت به نام جنید او را به قتل رسانید(1).

2. در زمان امام جواد علیه السلام دو نفر از غلات معروف، ابوالسمهري و ابن ابی الزرقاء می باشند. امام علیه السلام به یکی از اصحاب خود به نام اسحاق انباری می فرماید: خون ابوالسمهري و ابن ابی الزرقا که بر ما دروغ می بندند، برای همه مسلمانان هدر است. امام علیه السلام از اسحاق می خواهد که آنها را بکشد و به او وعده راحتی در بهشت را می دهد،

اما آن دو همیشه از اسحاق دوری می جستند . لذا او موفق به کشتن آنها نشد(2).

3. در بعضی از روایات، تصریح به کشتن نشده، بلکه فرمان دادند سرانهارا بشکنید از باب نمونه اما عسکری علیه السلام به محمد ابن فضل دستور می دهد که اگر توانستی سر ابن بابای قمی را با سنگ بشکن(3). یا در روایت دیگری از آن حضرت، به بعضی از یاران دستور می دهد علی ابن حسکه را که از غلات است. سر او را با سنگ بشکن(4).

ص: 206

1-1 . اختیار معرفة الرجال، ص 328، بنقل از بحار الانوار، ج 25، ص 317.

1-2 . بنقل از بحار الانوار، ج 25، ص 317.

2-3 . بحار الانوار، ج 25، ص 318، حدیث 84.

3-4 . بحار الانوار، ج 25، ص 317، حدیث 82.

از آنجا که فرهنگ اسلام به طور عموم و مکتب تشیع خصوصاً بر اساس اعتدال و میانه روی بنا نهاده شده است و از هرگونه افراط و تفریطی نکوهش گردیده است و همانگونه که ذکر شد اساس افکار غلوآمیز بر افراط و تفریط بوده است ، لذا ائمه معصومین و رهبران دینی توصیه بر اعتدال در افکار و عقاید از یک طرف و عمل در رفتار از طرف دیگر نموده اند و روشن است رهبران دینی هر حرکتی را با استفاده از رهنمودهای قرآنی انجام می دادند و به دیگران سفارش می نمودند:

در قرآن کریم، وقتی به توصیف امت پیامبر اسلام می پردازد یکی از مشخصات بارز این امت را وسط بودن معرفی می کند و می فرماید: «وَكَذَلِكَ جَعَلْنَاكُمْ أُمَّةً وَسَطًا...»⁽¹⁾؛ «و ما شما را اینچنین امتی وسط

ص: 207

قرار دادیم تا شاهد بر سایر مردم باشیم.»

در تفاسیر پیرامون آیه شریفه مطالبی ذکر شده و بخشی از آن می پردازیم.

در تفسیر المیزان آمده است: «اما اینکه امت وسط چه معنایی دارد؟ و گواهان بر مردم یعنی چه؟ باید دانست که کلمه «وسط» به معنای چیزی است که میانه دو طرف قرار گرفته باشد، نه جزو آن طرف باشد، و نه جزو این طرف. امت اسلام نسبت به مردم - اهل کتاب و مشرکین - همین وضع را دارند. برای اینکه یک دسته از مردم - یعنی مشرکین و وثنی ها - تنها و تنها جانب مادیت را گرفتند، جز زندگی دنیا و استکمال جنبه مادیت خود، و به کمال رساندن لذتها و زخارف و زینت دنیا چیز دیگری نمی خواهند، و کمترین اعتنایی به فضایل معنوی و روحی ندارند.

بعضی دیگر از مردم مانند نصاری، تنها جانب روح را تقویت نموده و جز به ترک دنیا و رهبانیت دعوت نمی کنند. آنها تنها دعوتشان این است که بشر کمالات جسمی و مادی را که خداوند در مظاهر این نشئه مادی ظهورش داده، ترک بگویند، تا این ترک گفتن وسیله کاملی شود برای رسیدن به آن هدفی که خدا انسان را به خاطر آن آفرید. اما امت اسلام، خدا آن را امتی وسط قرار داد، یعنی برای آنان دینی قرار داد، که متدینین به آن دین را به سوی راه وسط و میانه هدایت می کند، راهی که نه افراط آن طرف را دارد، و نه تقریط

اینطرف را، بلکه راهی است که هر دو طرف را تقویت کند، هم جانب جسم را، و هم جانب روح... (و این روش مانند همه آنچه اسلام بدان

دعوت نموده، بر طبق فطرت و ناموس خلقت است)... و چون این امت وسط و عدل است، لذا هر دو طرف افراط و تفریط باید به آن سنجش شود، پس به همین دلیل شاهد بر سایر مردم که در دو طرف قرار دارند هست، و چون رسول اسلام صلی الله علیه و آله مثل اعلای این امت است، لذا او شهید بر امت است(1).

در این آیه همانطور که ملاحظه کردید امت اسلامی یک امت معتدل معرفی گردیده است، امتی که نه تمایل به جانب راست دارد و نه تمایل به جانب چپ بلکه خط وسط را مسیر حرکت قرار داده، و کاملاً به فرمایش مولا علی علیه السلام توجه دارد که فرمودند:

«اليمين والشمال مضلة والطريق الوسطى هي الجادة(2)؛ راست و چپ هر دو گمراهی است و راه وسط همانا جاده درست است.»

راه وسط همان، هدایت به راه مستقیم است که از هرگونه انحراف و اعوجاجی پیراسته می باشد، در تفسیر عیاشی از امام صادق علیه السلام روایت شده است که فرمود: «صراط المستقیم، امیرالمؤمنین علیه السلام است(3).» و در کتاب معانی از امام سجاد علیه السلام روایت شده که فرمود: «بین خدا و حجت خدا حجابی نیست.» چنانچه فرمودند: ماییم

ابواب خدا، و ماییم صراط مستقیم، و ماییم مخزن علم او، و ماییم ارکان توصیه اش، و ماییم گنجینه اسرارش(4).

ص: 209

1-1 . تفسیر المیزان، ج 1، ص 481، (ترجمه سید محمدباقر موسوی همدانی).

2-2 . نهج البلاغه، خطبه 16.

3-3 . تفسیر عیاشی، ج 1، ص 24، حدیث 25.

4-1 . معانی الاخبار، ص 35، حدیث 5.

در کتاب معاریف، ذیل کلمه مستقیم می نویسد:

راست و معتدل «اهدنا الصراط المستقیم»(1). مستقیم الحال: آنکه حال و روشی مستقیم و معتدل دارد، امیرالمؤمنین علیه السلام فرمودند: سلامتی در راستگویی و پیوسته سلامتی و راستگاری با مستقیم الحال بودن توأم است(2).

و پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله فرمودند: «در زندگی همیشه و همواره، راست و مستقیم و معتدل و امیدوار باشید و بدانید که هیچکس به عملش به بهشت نرود.» عرض شد: «حتی تو ای پیامبر!» فرمود: «من نیز، مگر اینکه خداوند رحمتش را شامل حالم کند(3).»

در تفسیر راهنما، ذیل آیه شریفه «وَكذٰلِكَ جَعَلْنَاكُمْ اُمَّةً وَّسَطًا» نکاتی را استفاده کرده است.

1 - خداوند، امت اسلام را امتی معتدل و برتر قرار داد. (کلمه وسطا) چنانچه برخی از مفسران گفته اند، کنایه از معتدل و برتر است.

2 - اسلام، در توجه به مادیت و معنویات آیینی معتدل است؛ چون در این بخش از آیات، نظر به یهود است که مردمی مادی و

دنیاگرا هستند، و نصاری که تأیید کننده رهبانیت و ترک دنیا هستند. پس امت اسلام اعتدال دارد.

3 - احکام و آداب اسلام، مبرا از هرگونه افراط و تفریط است(4).

ص: 210

1-2 . فاتحه/6.

2-3 . معارف و معاریف، ج 9، ص 343؛ بحار، ج 71، ص 297.

3-4 . معارف و معاریف، ج 2، ص 289؛ کنز العمال، ج 3، ص 43.

4-1 . تفسیر راهنما، ج 1، ص 455.

در همین تفسیر، ذیل آیه شریفه «وَلَا يَجْرِمَنَّكُمْ شَنَاٰنُ قَوْمٍ...» (1). بنابر اینکه «أَنْ صَدَّوْكُمْ» به تقدیر لام باشد، بیانگر علت کینه مسلمانان نسبت به مشرکان باشد، یعنی جلوگیری از ورود به مسجدالحرام که یک مسأله دینی است و موجب دشمنی شده، نباید بهانه ای برای تعدی و تجاوز قرار گیرد (2) و باز در ذیل آیه شریفه «قُلْ يَا أَهْلَ الْكِتَابِ لَا تَغْلُوا فِي دِينِكُمْ غَيْرَ الْحَقِّ» (3) می گوید: غلو در دین، ضلالت و انحراف از حدّ اعتدال و میانه است (4).

در تفسیر مراغی، ذیل آیه شریفه «شَهِدَ اللَّهُ أَنَّهُ لَا إِلَهَ إِلَّا هُوَ وَالْمَلَائِكَةُ وَأُولُو الْعِلْمِ قَانِمًا بِالْقِسْطِ» (5). به اهمیت اعتدال می پردازد، و می گوید: وقوله بالقسط ای بالعدل در اعتقاد پس توحید حد وسط و اعتدال بین انکار خدا و شرک به اوست و اعتدال در عبادات و آداب و اعمال و اعتدال میان قوای جسمی و روحی... نهی از غلو در دین و اسراف در حبّ دنیا و غیر ذلک... در نهایت تمامی این نظام متعادل

دلیل بر خداوند واحد می باشد (6).

اکنون به برخی از موارد توصیه به اعتدال در آیات و روایات می پردازیم:

ص: 211

1-2. مائده/2.

2-3. تفسیر راهنما، ج4، ص227.

3-4. مائده/77.

4-5. تفسیر راهنما، ج4، ص527.

5-6. آل عمران/18.

6-1. تفسیر مراغی، ج3، ص118.

در مسأله فکر و عقیده، مکتب اسلام، طریقه و روش معتدل و میانه را توصیه می کند و از هرگونه غلو و افراط و تفریطی به شدت جلوگیری به عمل می آورد، نه عقیده اشاعره را مبنی بر جبر می پذیرد که می گویند: انسان موجودی است فاقد اراده و اختیار و تمام تأثیر را به خدا مستند می دانستند. نه عقیده و طرز فکر معتزله را که انسان را مستقل وارد میدان کرده و هیچ گونه تأثیری برای اراده خداوند در محدوده افعال اختیاری انسان قائل نشده اند. نه چنانچه فرقه مشبه و مجسمه در باب صفات خداوند قائل به تشبیه و تجسیم می باشند و خداوند را به مخلوقات تشبیه می کنند، پذیراست و نه مانند معطله در باب صفات خداوند تعطیل عقول را قبول دارد. در اینجا بد نیست به طور اختصار به بررسی هرکدام از این عقاید و مستندات آنها پردازیم و در نهایت نظریه اسلام و ائمه معصومین علیهم السلام را بیان کنیم.

اشاعره

این گروه می گویند: انسان موجودی است که خود هیچ گونه اختیاری ندارد و کلیه اعمال و رفتار انسانها مخلوق خداوند است.

اینان، با توجه به برخی از آیات قرآن که افعال و حوادث را منوط به اراده و مشیت و اذن او دانسته است، این عقیده افراطی و انحرافی را پیدا کرده اند. در قرآن کریم، مشیت خداوند به امور مختلف مطرح گشته است، همانطور که در اصل آفرینش تمامی موجودات (1) از جمله

ص: 212

تکون انسانها در رحم مادر(1) به مشیت الهی نسبت داده شده، و همانگونه که عذاب و غفران(2) و در آیاتی دیگر، ایمان(3)، هدایت و ضلالت(4)، نفع و ضرر(5)، ختم بر دلها(6)، حکمت(7)، ملک(8)، تزکیه(9)، روزی انسانها(10)، به اراده الهی معلق گردیده است. در برخی از آیات هم خداوند دائره مشیت خود رابه طور مطلق بیان کرده و می فرماید:

«وَيَفْعَلُ اللَّهُ مَا يَشَاءُ»(11)؛ «خداوند هر کاری بخواهد انجام می دهد.» «وَمَا تَشَاءُونَ إِلَّا أَنْ يَشَاءَ اللَّهُ»(12)؛ «شما هیچ چیز را نمی خواهید مگر

اینکه خدا بخواهد.»

و آیات دیگر که در این زمینه موجود می باشد.

اشاعره وقتی این دسته از آیات را نگریستند این گونه پنداشتند که همه چیز از جمله افعال اختیاری انسان، به طور مستقیم و بدون واسطه مورد تعلق اراده الهی قرار می گیرد. در حالیکه این طرز تفکر و

ص: 213

1-2 . آل عمران / 6.

2-3 . مائده / 40.

3-4 . انعام / 111.

4-5 . انعام / 39.

5-6 . اعراف / 188.

6-7 . شوری / 24.

7-8 . بقره / 269.

8-9 . بقره / 247.

9-10 . نساء / 49.

10-11 . بقره / 212.

11-12 . ابراهیم / 27.

12-13 . انسان / 30.

عقیده خطاست؛ زیرا خداوند نظام عالم را بر اساس اسباب و مسببات قرار داده است، چنانچه امام صادق علیه السلام می فرماید:

«الی الله ان یجری الامور (اشیاء) الا باسباب فجعل لكل شی سببا و جعل لكل سبب شرطا...⁽¹⁾؛ خداوند امتناع دارد که امور عالم را جاری کند مگر از طریق وسائط و اسبابی، خداوند برای هر چیزی سببی قرار داده است و برای هر سببی حکمتی...»

همین طور اینان وقتی به روایاتی مانند «السعید من سعد فی بطن امة⁽²⁾» می رسند و تفسیر نادرستی از آن می کنند که خداوند سعادت و شقاوت هر انسانی را در بدو آفرینش او ایجاد کرده و قرین او گردانیده است. قائل به جبر و نداشتن اختیار می شوند، و تا آنجا پیش رفتند که حتی عارف قرن نهم، شیخ محمود شبستری، فریب اینها را خورده، و در گلشن راز خود می گوید:

هر آنکس را که مذهب غیر جبر است نبی گفتا که او مانند گبر است

معتزله

این گروه نیز، در مقابل آن عقیده افراطی، مسأله تفویض و وانهادگی را مطرح کردند و برای نجات از جبرگرایی، گفتند:

خدا انسان را آفرید و افعال او را به خودش سپرد. او فقط در آفرینش انسان نقش دارد، نه در افعال او. شیخ الرئیس در «اشارات» عقیده این گروه را چنین بیان می کند؛ می گویند آنگاه که خدا انسان را آفرید، نیاز

ص: 214

1-1 . کافی، ج 1، ص 183، باب معرفة الامام، حدیث 7.

2-2 . توحید، صدوق، ص 356، حدیث 3.

او به خدا قطع می شود. حتی اگر فاعل از میان برود، معلول او باقی می ماند. چنانچه اگر بنا فوت کند، آسیبی به بنا نمی رسد. آنگاه می افزاید: گروهی از این افراد، ابائی ندارند که بگویند: اگر عدم بر خدا تجویز شود ضرری به جهان هستی وارد نمی شود، زیرا جهان در اصل وجود به آن نیاز

داشت، نه در بقاء(1).

ابومنصور بغدادی می گوید:

معتزله معتقدند: انسانها در کسب افعال خود قادر و توانا بوده و خدای عزوجل در قلمرو کارهای آنان و دیگر جانداران کوچک، صنع و نقشی ندارد(2).

این عقاید افراطی و تقریپی در اواخر قرن اول اسلامی در میان مسلمین وجود داشته است و پاسداران وحی پیوسته با آنان به مناظره پرداخته و هر دو گروه را محکوم می کردند و نجات امت اسلامی را در پیمودن راه سوم که همان راه وسط و مستقیم و مسیر اعتدال است می دانستند و می فرمودند: «لا جبر ولا تفویض بل امر بین الامرین»، نمونه های زیادی در روایات اسلامی داریم که اگر هدایت گری ائمه علیهم السلام نبود، شیعیان هم بسان دیگر فرقه های در تب و تاب این افراط و تقریط می سوختند.

به این روایت دقت نمایید:

یکی از یاران امام صادق علیه السلام نزد آن حضرت آمد، امام فرمود: «اخبرنی عما اختلف من موالینا، قال قلت: فی الجبر والتفویض. قال: فسلنی.

ص: 215

1-1 . نصیرالدین، شرح اشارات، ج3، ص68.

2-2 . ابومنصور بغدادی، الفرق بین الفرق، ص114.

قالت: اجبر الله العباد على المعاصي؟ قال: الله اقهر لهم من ذلك. قال، قلت: ففوضى اليهم؟ قال: الله اقدر على ذلك، قال، قلت: فاي شي هذا اصلحك الله؟ قال: فقلب يده مرتين او ثلاثا ثم قال: لو اجبتك فيه لكفرت(1)؛ از آنچه شيعيان ما در آن اختلاف دارند خبر بده به من، عرض کردم، اختلاف آنها در زمينه جبر و تفويض است. فرمود: پس در اين باره از من بپرس، پرسيدم آيا خداوند بندگان را بر انجام گناهان مجبور کرده است؟ فرمود: خدا قاهرتر از آن است که با بندگان خود چنين کند. عرض کردم پس کارها را به خودشان واگذار نموده است؟ فرمود: خدا قادرتر از آن است که چنين کند. پرسيدم پس حقيقت امر در اين باره چيست؟ امام عليه السلام فرمود: پس از آنکه دو يا سه بار دست خود را برگردانيد، فرمود: اگر پاسخ دهم نخواهي پذيرفت.»

در برخی از روايات علاوه بر اين، اصحاب را به طور اشاره به نظريه صحيح راهنمايي کردند به اين روايات در کتاب کافی مراجعه

شود(2).

2. اعتدال در تکالیف و احکام عبادی

از مراتب اعتدال در فرهنگ مقدس اسلامي، رعايت اعتدال در انجام تکالیف الهي می باشد و در اين مورد هيچ گونه تکلیفی که ايجاد مشقت و مشکل برای انسان کند و از محدوده قدرت و توان او خارج باشد از ناحیه شارع مقدس وضع نشده است به اين امر مهم، هم آیات

ص: 216

1-1 . توحيد، صدوق، ص362، باب نفی جبر و تفويض، حديث 11.

1-2 . کافی، ج1، باب جبر و قدر و امر بين امرين.

قرآن صریحا اشاره دارد و هم روایات متعدد از ائمه معصومین که این بزرگواران با توصیه های خود، جلوگیری از هرگونه افراط و تفریطی در این زمینه نموده اند در سوره بقره آمده است:

«لَا يُكَلِّفُ اللَّهُ نَفْسًا إِلَّا وُسْعَهَا...»(1)؛ «خدا، هیچ کس را تکلیف نکند مگر به قدر توانائی او...»

در دنباله آیه آمده که: «بندگان خدا از او می خواهند که پروردگارا! تکلیف گران و طاقت فرسا چنانکه بر گذشتگان نهاده بر ما نگذار، بار پروردگارا! تکلیفی فوق طاقت ما را به دوش ما مَنه...»

در جای دیگر می فرماید: «شَهْرُ رَمَضَانَ الَّذِي أُنزِلَ فِيهِ الْقُرْآنُ... يُرِيدُ اللَّهُ بِكُمُ الْيُسْرَ وَلَا يُرِيدُ بِكُمُ الْعُسْرَ...»(2)؛ «خداوند برای شما آسانی و سهولت را خواسته و دشواری و مشقت را نخواستته است.» در مورد دیگر می فرماید:

«...وَمَا جَعَلَ عَلَيَّ -كُمُ فِي الدِّينِ مِنْ حَرْجٍ...»(3)؛ «در مقام تکلیف بر شما مشقت و رنج قرار نداده است.»

در الدرالمنثور است که ابن جریر و ابن مردودیه و حاکم - وی حدیث را صحیح دانسته - از عایشه روایت کرده اند که از رسول خدا صلی الله علیه و آله از آیه «وَمَا جَعَلَ عَلَيَّ -كُمُ فِي الدِّينِ مِنْ حَرْجٍ» پرسید. حضرت فرمود: مقصود از حرج، ضیق است(4).

در تهذیب به سند خود از عبدالاعلی مولای ال سام روایت کرده

ص: 217

1-2 . بقره/286.

2-3 . بقره/185.

3-1 . حج/78.

4-2 . الدرالمنثور، ج4، ص371.

که گفت: به امام صادق علیه السلام عرض کردم: پایم لغزید، و ناخن آن افتاد من انگشتم را با پارچه ای پیچیدم در این حال چگونه وضو بگیرم؟ فرمود: این مسأله و نظایرش از کتاب خدای عزوجل فهمیده می شود. چون خدای تعالی فرمود: «وَمَا جَعَلَ عَلَيَّ -كُمُ فِي الدِّينِ مِنْ حَرَجٍ» و به حکم این آیه چون مسح بر بشره انگشت حرج است، تو باید همان پارچه را مسح کنی (1).

در کنز العمال چنین روایت شده است که:

«خذوا من العبادة ما تطيقون، فان الله لا يسأم حتى تسأموا(2)؛ از عبادات به مقدار توان و طاقت خود انتخاب کنید و انجام دهید و بدانید که خداوند سختی و مشقت برای شما قرار نداده، مگر اینکه خودتان

تکلیف سخت ایجاد نمایید.»

در روایت دیگری چنین آمده است:

«اكلفوا من العمل ما تطيقون، فان خيرا لعل اذومه و ان قل(3)؛ در مقام عمل و انجام فرایض به اندازه و قدر و توان تکلیف شده اید و بدانید که بهترین اعمال با دوام ترین اعمال است اگرچه کم باشد.»

در حدیث دیگری پیامبر صلی الله علیه و آله می فرماید:

«یا عثمان ارغب عن سنتی؟ فانی انام واصلی واصوم وافطر، وانكح النساء فاتق الله یا عثمان، فان لاهلك عليك حقا،

ص: 218

1-3 . تهذیب، ج 1، ص 363.

2-4 . کنز العمال، ج 3، ص 29، حدیث 5301.

3-1 . همان، ص 30، حدیث 5308.

وان لضیفک علیک حقاً، وان لنفسک علیک حقاً، فصم وافطر وصل ونم.» (1)

ظاهراً عثمان بن مظعون در عبادت جانب افراط را می پیموده و تمام وقت خود را صرف روزه گرفتن و نماز خواندن می کرده و از سایر امور زندگی غفلت ورزیده بوده و از مسیر اعتدال خارج گشته، که پیامبر صلی الله علیه و آله می فرماید: چرا از سنت روی گردانی و بر خلاف سنت من حرکت می کنی؟ سنت و روش من این است که هم به اندازه کافی می خوابم و استراحت می کنم و هم نماز می خوانم و هم روزه می گیرم و هم ازدواج می کنم با زنان. پس بترس از خدا ای عثمان و بدان که خانواده و وابستگیات حقی بر تو دارند و همین طور کسانی که بر تو وارد می شوند و میهمان تو هستند نسبت به تو دارای حق هستند. همچنین بدن و روح تو نسبت به تو دارای حقوقی هستند که باید

حقوق هر کدام را ادا نمایی، پس روزه و افطار و نماز و استراحت همه باید به اندازه و متعادل باشد و از هرگونه افراط و تفریطی منزه و مبرا باشد.

از رسول خدا نقل شده که فرمودند:

«لیصل أحدکم نشاطه، فاذا کسل او فتر فلیعقد(2)؛ هر کدام از شما باید نماز را در حالت نشاط و شادابی روحی و جسمی برگزار نماید پس هر زمان که خسته حال و سست می باشید عبادت انجام ندهید.»

حضرت در روایت دیگری به صراحت هرگونه غلو و افراط در دین را مورد نکوهش قرار داده و چنین می فرماید:

ص: 219

1-2 . همان، ص33، حدیث 5325.

2-1 . همان، ص37، حدیث 5357.

«ایاکم والغلو فی الدین، فانما هلك من كان قبلکم بالغلو فی الدین(1)؛ برحذر باشید شما از اینکه در دین جانب افراط را پیموده باشید زیرا بسیاری از کسانی که قبل از شما به هلاکت و نابودی کشیده شده اند افرادی بودند که در دین غلو می کردند.»

به عنوان حسن ختام کلام امیرالمؤمنین علیه السلام را می آوریم که می فرماید:

«...وخادع نفسک فی العبادۃ وارفق بها ولا تقهرها وخذ عفرها ونشاطها... (2)؛ و نفس خود را بفریب و به عبادتش وادار و با آن مدارا کن و مقهورش مدار، و بر آن آسان بگیر و به هنگامی که نشاط و فراغتش

بود، روی به عبادت آر.»

از مجموع این روایات و آیات و همین طور صدها روایت دیگر استفاده می شود که مکتب اسلام در احکام و تکالیف دینی و عبادی نیز، طریقه و روش اعتدال را پیشه خود ساخته و با توصیه به این روش از هرگونه تندروی جلوگیری شده است.

3. اعتدال در مصرف

اعتدال در مصرف و جلوگیری از زیاده روی یا بعبارت دیگر اسراف از مشخصات جامعه اسلامی است که امت پیامبر صلی الله علیه و آله فرهنگ مصرف معتدل و به اندازه کافی را از آیات و روایات پیشوایان مذهبی خود گرفته اند و در سایه این فرهنگ ارزشمند، بسیاری از موانع و

ص: 220

1-2. همان، ص 35، حدیث 5347.

2-3. نهج البلاغه، نامه 69.

مشکلات اجتماعی را حل نموده اند، برای روشن شدن مطلب به نمونه هایی از آیات و روایات اشاره می کنیم.

در قرآن کریم آمده است:

«يَا بَنِي آدَمَ خُذُوا زِينَتَكُمْ عِنْدَ كُلِّ مَسْجِدٍ وَكُلُوا وَاشْرَبُوا وَلَا تُسْرِفُوا إِنَّهُ لَا يُحِبُّ الْمُسْرِفِينَ * قُلْ مَنْ حَرَّمَ زِينَةَ اللَّهِ الَّتِي أَخْرَجَ لِعِبَادِهِ وَالطَّيِّبَاتِ مِنَ الرِّزْقِ...»؛ (1) «ای فرزندان آدم، جامه زینتی خود را در هر نمازی بگیرید، و بخورید و بیاشامید ولی زیاده روی نکنید که او (خداوند) اسرافکاران را دوست نمی دارد. ای پیامبر! بگو: «زیورهایی

را که خدا برای بندگانش پدید آورده، و نیز روزیهای پاکیزه را چه کسی حرام گردانیده است...».

در این آیه شریفه، خداوند الگوی مصرف را بیان نموده، اینکه در این امر از هرگونه زیاده روی نهی و نکوهش فرموده تا جاییکه می فرماید: اسرافکاران محبت خداوند را نسبت به خود از دست می دهند حب خداوند که مورد درخواست مؤمنان می باشد. نکته مهم این است که در این آیه نهی از خوردن و آشامیدن نشده است. چنانچه برخی از افراد این گونه می پندارند.

و لذا از آیه شریفه:

«وَالَّذِينَ إِذَا أَنْفَقُوا لَمْ يُسْرِفُوا وَلَمْ يَكُنْ لَكُمْ يَتَّبِعُوا وَمَا يَكُونُوا فِي حَقِّكُمْ يَأْكُلُونَ أَمْوَالَكُمْ بِغَيْرِ حَسَابٍ وَأُولَئِكَ هُمُ السَّافِرُونَ»؛ (2) «و کسانی که (توصیف عباد الرحمن) چون انفاق کنند، نه و لخرجی

ص: 221

1-1 . اعراف، 32 و 31. یادآور می شویم در زمینه های مختلف اسراف آیاتی در قرآن وجود دارد که برخی را بمناسبت در مباحث آینده خواهیم آورد.

2-1 . سوره فرقان/ 67.

می کنند و نه تنگ می گیرند، میان این دو [روش] حد وسط را برمی گزینند.»

پس از نظر آیات الهی، اعتدال در مصرف به عنوان یک ویژگی و امتیاز در فرد و جامعه مطرح گردیده است.

اما روایات در این زمینه بسیار فراوان است.

در تفسیر نورالثقلین ذیل آیه 67 فرقان آمده:

«وَالَّذِينَ إِذَا أَنفَقُوا لَمْ يُسْرِفُوا...» تلا ابو عبد الله علیه السلام هذه الآية الذي ذكره الله عز وجل في كتابه، ثم قبض قبضة من حصی وقبضها بيده، فقال هذا الاقتار الذي ذكره الله عز وجل في كتابه، ثم قبض قبضة أخرى

فارخی کفه کلهها، ثم قال: هذا الاسراف، ثم اخذ قبضة أخرى فرخی بعضها وامسك بعضها وقال: هذا القوام. (1)

امام صادق علیه السلام وقتی آیه شریفه را تلاوت فرمود، در توضیح و بیان اسراف و اقتار و قوام که در آیه آمده است، آن حضرت عملاً، مشتی ریگ و شن برداشته و دست خود را محکم به هم فرو گذاشته، به طوری که دانه ای از ریگها نیافته سپس فرمودند: «این است اقتاری که در آیه آمده.» با دست دیگر مشتی شن و ریگ برداشته، و با بازگذاشتن کامل دست تمامی آنها از دستش بر روی زمین ریخت و فرمود: «این است معنای اسراف که در کلام خداوند عزوجل آمده است.» در نهایت مشتی دیگری از ریگ برداشته، بخشی را بر زمین ریختند و بخش دیگری را در دست خود حفظ کردند، فرمودند: «این

ص: 222

1-1 . نورالثقلین، ج4، ص29. فروع کافی، ج4، ص55.

معنای قوام است».

در حدیث دیگری امام صادق علیه السلام فرمودند:

«للمسرف ثلاث علامات: يشترى ما ليس له ويلبس ما ليس له ويأكل ما ليس له؛ (1) برای اسرافکار سه نشانه وجود دارد. اول آنکه می خرد چیزی را که در شأن و موقعیت او نیست. دوم آنکه می پوشد چیزی را که در شأن او نیست. سوم آنکه می خورد چیزی را که در شأن او نیست.»

امیر مؤمنان علیه السلام نیز در تعریف اسراف و تبذیر می فرماید:

«اعطاء المال في غير حقه تبذير واسراف؛ (2) مصرف کردن اموال و دارائی در غیر محل ضروری و نیاز از مصادیق اسراف و تبذیر است.»

همچنین در مورد اعتدال در مصرف می فرماید:

«كن سمحا ولا تكن مبذرا وكن مقدرا ولا تكن مقترا؛ (3) با کرامت باش نه اسرافگر، حسابگر باش نه ممسک.»

اقتصاد و اعتدال در مصرف می تواند موجب توانمندی و بقای مسلمین و امت اسلام گردد. اگر اولیای امور فرهنگی بتوانند با تمهیدات مختلف از هرگونه اسرافکاری ممانعت به عمل آورند و مردم را در این زمینه آشنا سازند در تقویت بنیه مالی اسلام کمک شایانی نموده اند. به عنوان حسن ختام در این مقوله به کلام امام رضا علیه السلام تمسک جسته که می فرماید:

ص: 223

1-2. بحارالانوار، ج 72، ص 206، خصال صدوق، ج 1، ص 48.

2-1. نهج البلاغه، خطبه 126.

3-2. همان، حکمت 33.

«الاقتصاد فی النفقة نصف المعیسة؛(1) میانه روی و اعتدال در امر مصرف و معاش، خودش نیمی از معاش است.»

4. اعتدال در احساسات و عواطف

در آیات قرآن و روایات ائمه معصومین علیهم السلام کنترل عواطف و احساسات بندگان خدا بعنوان یک شاخصه مهم تربیتی مطرح می باشد، و در این مورد هرگونه غلو و افراط، مورد نکوهش قرار گرفته

است. اکنون به نمونه هایی در این زمینه خواهیم پرداخت.

خداوند در قرآن کریم می فرماید:

«لِكَيْلَا تَأْسَوْا عَلَىٰ مَا فَاتَكُمْ وَلَا تَفْرَحُوا بِمَا آتَاكُمْ وَاللَّهُ لَا يُحِبُّ كُلَّ مُخْتَالٍ فَخُورٍ»(2)؛ «تا بر آنچه از دست شما رفته اندوهگین نشوید و به [سبب] آنچه به شما داده است شادمانی نکنید، و خدا هیچ خودپسند فخرفروشی را دوست ندارد.»

مرحوم علامه طباطبائی در بخش روایی ذیل آیه شریفه می فرماید:

و فی تفسیر القمی باسناده عن حفص بن غیاث قال: قلت لابی عبدالله علیه السلام: جعلت فداک فما حدّ الزهد فی الدنیا؟ فقال: قد حدّہ اللّٰه فی کتابه فقال عزوجل: «لِكَيْلَا تَأْسَوْا عَلَىٰ مَا فَاتَكُمْ...».

و فی نهج البلاغه قال علیه السلام: الزهد کله بین کلمتین من القرآن قال اللّٰه تعالیٰ: «لِكَيْلَا تَأْسَوْا عَلَىٰ مَا فَاتَكُمْ...» ومن لم یأس علی الماضي ولم

ص: 224

1-3 . کنز العمال، ج3، ص51.

2-1 . حدید/23.

یفرح بالاتی فقد اخذ الزهد بطرفیه(1).

در روایت اول راوی حفص بن غیاث است، می گوید: به امام صادق علیه السلام عرض کردم: «فدایت شوم محدوده زهد در دنیا چیست؟» آن حضرت فرمودند: «خداوند حدّ آن را در کتابش معلوم نموده.» بعد استناد به آیه شریفه کردند. در روایت دوم، حضرت علی علیه السلام با استناد به آیه شریفه می فرماید: «اگر کسی به آنچه از دست داده تأسف نخورد

و به آنچه به دست می آورد خوشحال نباشد به زهد متصف گشته است.»

امام زین العابدین علیه السلام می فرماید:

خداوندا درود فرست بر محمد و آل محمد، و قرار ده ثنا و نیایش مرا بر او، و حمد و مدح مرا بر او در همه حالات تا اینکه خوشحال نباشم از آنچه بمن داده ای در دنیا و محزون و نگران نباشم از آنچه از من منع می نمایی در نیا(2).

در زمینه کنترل و اعتدال در احساسات در سوره لقمان چنین می فرماید:

«وَلَا تُصَـعِّرْخَـذِّكَ لِلنَّاسِ وَلَا تَمْشِ فِي الْأَرْضِ مَرَحًا...»(3)، «وَأَقْصِدْ فِي مَـشْيِكَ وَاغْضُضْ مِنْ صَوْتِكَ...»(4).

(و از مردم [به نخوت] رخ بر متاب، و در زمین خرامان راه مرو که

ص: 225

1-2 . تفسیر المیزان، ج 19، ص 169.

2-1 . صحیفه سجادیه، دعای بیستم.

3-2 . سوره لقمان، ص 18.

4-3 . همان/ 19.

خداوند خودپسند لاف زن را دوست ندارد. و در راه رفتن خود میانه رو باش. و صدایت را آهسته ساز...»

در سوره حجرات روی سخن با مؤمنان است که می فرماید:

«يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا لَا تَرْفَعُوا أَصْوَاتَكُمْ فَوْقَ صَوْتِ النَّبِيِّ...» (1)؛ «ای کسانی که ایمان آورده اید، صدایتان را بلندتر از صدای پیامبر مکنید...»

در سوره نور در مورد کنترل و اعتدال در عواطف می فرماید:

«الزَّانِيَةُ وَالزَّانِي فَاجْلِدُوا كُلَّ وَاحِدٍ مِّنْهُمَا مِائَةَ جَلْدَةٍ وَلَا تَأْخُذْكُمْ بِهِمَا رَأْفَةٌ فِي دِينِ اللَّهِ...» (2)؛ «به هر زن زناکار و مرد زناکار را صد تازیانه بزنید و اگر به خدا و روز واپسین ایمان دارید، در [کار] [دین] خدا، نسبت به آن دو دلسوزی نکنید...».

در روایات نیز موارد متعددی وجود دارد که غرض اصلی آنها کنترل و اعتدال در عواطف می باشد. امیرالمؤمنین علیه السلام در صفت متقین می فرماید:

«...ومشيهم التواضع؛ (3) مؤمنان متقی در راه رفتن متواضعند.»

رسول گرامی اسلام می فرماید:

«من تعظّم في نفسه أو اختال في مشيه، لقي الله تبارك وتعالى وهو عليه غضبان (4)؛ هر کس بزرگی (تکبر) در نفس خودش احساس کند و با تکبر و فخر فروشی راه برود، خداوند را در حالی که غضبناک است

ص: 226

1-4 . حجرات/ 2.

2-1 . نور/ 2.

3-2 . نهج البلاغه، خطبه 193.

4-3 . ترعیب، ج3، ص569.

پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله مکرر به افراد غالی می فرمود:

«لا ترفعونی فوق حقی، فان الله تعالی اتخذنی عبداً قبل ان یتخذنی نبیا(1)؛ مرا بالاتر از حق خودم نبرید (نسبت خدایی به من ندهید) زیرا

خداوند قبل از اینکه مرا پیامبر انتخاب کند بنده خودش اختیار کرد.»

امیرالمؤمنین علی علیه السلام در مورد اعتدال در دوستیها و دشمنیها می فرماید:

«احبب حبیبک هوانا ما عسی ان یکون بغیضک یوما ما، وابغض بغیضک هوانا ما، عسی ان یکون حبیبک یوما ما(2)؛ مواظبت کن در دوستی، دوستی تو درباره دوستان از حدّ نگذرد، زیرا باشد که روزی با تو خصومت بورزد و همچنین در دشمنی، با دشمنان از حدّ اعتدال فراتر نروید، زیرا ممکن است روزی دوست تو گردد.»

آنچه مسلم است اینکه: در مسایل مختلف اعتدال در احساسات و عواطف در اسلام مطرح است که ما به همین مقدار بسنده می کنیم. امید است انشاء الله خداوند به ما توفیق دهد که به توصیه های ائمه علیهم السلام و رهبران دینی عمل نماییم.

نتیجه این که: اسلام مکتب اعتدال است. بر همین اساس، اعتقادات، اخلاقیات، اقتصاد و مسایل مختلف فردی و اجتماعی آن ترسیم شده است.

ص: 227

1-4 . بحارالانوار، ج 25، ص 265.

2-1 .

مکتب حیاتبخش اسلام، مجموعه ای از قوانین و احکام و اعمال را دربردارد که هم صورت و شکل ظاهری آنها (همان گونه که در کلمات وحی الهی و سخنان پیامبر صلی الله علیه و آله و ائمه معصومین علیهم السلام آمده است) بدون کم و زیاد، باید تحقق پذیرد، و هم انسان مسلمان و مؤمن باید توجه به واقعیت و حقیقت (باطن) این حرکات و اعمال داشته باشد و این دو مسأله (توجه به ظاهر و باطن) با هم بوده و هیچگاه قابل انفکاک نیست . طبیعی است که توجه به یک طرف و بی توجهی به طرف دیگر نقطه آغاز انحراف معرفی می شود.

در این فصل برای روشن شدن هرچه بیشتر و بهتر مسأله مورد بحث که همان اهمیت دادن امامان معصوم علیهم السلام به حفظ و حراست از ظاهر دین و شریعت در عین توجه به باطن اعمال و مراد حقیقی تشریح آنان خواهیم پرداخت.

در ابتدا، به توصیه های لفظی آن بزرگواران پیرامون توجه به انجام

فرائض دینی توجه خواهد شد و در این راستا احادیثی را نقل می‌کنیم. بدیهی است اگر در تمامی زمینه‌های عبادی بخواهیم وارد شویم از محدوده مقال خارج خواهیم شد. لذا به صورت گزینشی به عبادات و فرائض مهم مانند نماز، روزه و زکات و حج می‌پردازیم. در مرحله بعدی، با توجه به سیره عملی اهل بیت علیهم السلام و ائمه اطهار، به توجه و اهمیت امامان علیه السلام در زندگی شخصی خودشان به فرائض دینی، بحث ادامه پیدا خواهد کرد. در این مورد هم برای پرهیز از طولانی شدن به عنوان نمونه بخشی از سیره عملی امام سجاد علیه السلام بیان می‌شود.

در قسمت دیگر، مطالبی را پیرامون بحث اجتهاد و مبارزه با انحراف فکری اخباریگری مطرح می‌شود. روشن است که فقها و مجتهدین با توجه به ظاهر الفاظ شریعت و قواعدی که در دست دارند حکم به ظاهر می‌کنند و توجه به ظاهر دین دارند و این سیره مستمره مسلمین می‌باشد.

در پایان، بخشی از کلمات و بیانات عرفای بزرگ را در توجه به ظاهر و باطن و تفکیک نکردن بین آنها با عنوان جایگاه شریعت از دیدگاه باطن‌گرایان (صوفیه) مطرح می‌شود.

الف. بخشی از توصیه به انجام عبادات از سوی ائمه علیهم السلام

پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله می‌فرماید:

«الصلاة من شرائع الدين وفيها مرضاة الرب عز وجل فهي منهاج

ص: 229

الانبياء(1)؛ نماز از جمله اعمال و شرايع ديني است و رضاييت خداوند متعال را همراه دارد و راه روشن همه انبياي الهي بوده است.»

قالت عايشه:

«كان رسول الله صلى الله عليه وآله يحدثنا وتحدثه، فاذا حضرت الصلاة فكأنه لم يعرفنا ولم يعرفه(2)؛ سيره عملي و هميشگي رسول خدا صلى الله عليه وآله اين بود كه با ما سخن مي گفت و ما با او سخن مي گفتيم، اما وقتي زمان نماز فرامي رسيد مثل اينكه نه او ما را مي شناسد و نه ما او را.»

حضرت علي عليه السلام مي فرمايد:

«اوصيكم بالصلاة وحفظها فانها خير العمل وهي عمود الدين(3)؛ شما را سفارش مي كنم به نماز و حفظ آن، زيرا نماز بهترين عمل و ستون دين مي باشد.»

امام صادق عليه السلام مي فرمايد:

«كان علي عليه السلام اذا قام الى الصلاة فقال «وجهت وجهي للذي فطر السماوات...» تغير لونه حتى يعرف ذلك في وجهه(4)؛ حالت هميشگي حضرت علي عليه السلام اين بود كه وقتي براي نماز مي ايستاد و آيه شريفه را تلاوت مي فرمود، رنگ صورتش تغيير مي كرد بطوريكه اين مسأله كاملاً

محسوس بود.»

امام صادق عليه السلام مي فرمايد:

ص: 230

1-1 . بحار الانوار، ج 82، ص 231.

2-2 . همان، ج 84، ص 263.

3-3 . همان، ص 209.

4-4 . همان، ج 84، ص 366.

«ان الحسن بن علی علیهما السلام، کان اذا قام فی صلاته ترتعد فرائضه...[\(1\)](#)؛ امام حسن علیه السلام هر زمان برای نماز می ایستاد
اعضای بدنش شروع به لرزیدن می نمود.»

امام صادق علیه السلام می فرماید:

«کان علیه السلام (امام زین العابدین) اذا حضرت الصلاة اقشعرّ جلده...[\(2\)](#)؛ امام زین العابدین هرگاه برای نماز حاضر می شد یا وقت
نماز می رسید از خوف خدا پوست بدنش جمع می شد.»

در مورد تارک الصلاة چنین روایت شده است:

پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله می فرماید:

«من ترک صلاته حتی تقوته من غیر عذرٍ، فقد حبط عمله، ثم قال: بین العبد و بین الکفر ترک الصلاة [\(3\)](#)؛ هرکس نماز را رها کند تا از او
فوت شود بدون اینکه عذر و بهانه ای داشته باشد، سایر اعمالش از بین رفته، سپس فرمود: میان بنده و کفر، ترک کردن نماز است.»

امام صادق علیه السلام می فرماید:

«لا حظّ فی الاسلام لمن ترک الصلّاة [\(4\)](#)؛ هیچ بهره ای در اسلام آوردن

شخصی که نماز را ترک نماید وجود ندارد.»

در مورد روزه که از اعمال عبادی می باشد چنین روایت شده است:

ص: 231

1-1 . همان، ص 258.

2-2 . همان، ص 247.

3-3 . بحارالانوار، ج 82، ص 202.

4-4 . همان، ص 232.

حضرت علی علیه السلام می فرماید:

«فرض الله الصَّيام ابتلاءً لا خلاص الخلق (1)؛ خداوند روزه گرفتن را واجب نمود، تا آزمایش کند مقدار اخلاص مردم را.»

در مورد زکات روایات متعددی است:

امام صادق علیه السلام می فرماید:

«ما فرض الله علی هذه الامة شیئا اشدَّ علیهم من الزكاة وفيها تهلك عامتهم (2)؛ خداوند، هیچ چیزی را بر این امت واجب نکرده که برای آنان سخت تر از پرداختن زکات باشد و در این مسأله اکثر آنها به هلاکت می رسند.»

در روایتی از پیامبر صلی الله علیه و آله است که می فرماید:

«یاعلی کفر بالله العظیم من هذه الامة عشرة... ومانع الزكاة (3)؛ ای علی کافر می شود نسبت به خداوند بزرگ از این امت ده گروه... کسانی که از پرداخت زکات خودداری می کنند.»

در مورد حج در بخشی از وصیت نامه حضرت علی علیه السلام چنین آمده است:

«الله! فی بیت ربکم... (4)؛ شما را سفارش می کنم به توجه نسبت به خانه پروردگارتان.»

در کتاب وسایل الشیعه از امام باقر یا صادق علیهما السلام چنین آمده:

ص: 232

1-1 . نهج البلاغه، حکمت 252.

2-2 . بحار الانوار، ج 96، ص 22.

3-3 . همان، ص 13.

4-1 . بحار الانوار، ج 78، ص 100.

«عن احدهما عليهما السلام ان ابراهيم اذن في الناس بالحجّ، فقال: ايّها الناس انى ابراهيم خليل الله، ان الله امركم ان تحجّوا هذا البيت فحجّوه... (1)؛ حضرت ابراهيم عليه السلام مردم را به حج دعوت کرد، پس فرمود: ای مردم بدرستی که من ابراهيم خليل الله هستم، بدانید خدا شما را امر به انجام فریضه حج نموده، پس آن را بجا آورید.»

در روایتی طولانی وصیت پیامبر صلی الله علیه و آله به علی علیه السلام ذکر شده که فقط جمله مورد نظر را خواهیم آورد.

«من وصیه النبی صلی الله علیه و آله لعلی علیه السلام قال: یا علی کفر بالله العظیم من هذه الامة عشرة: ...ومن وجد سعة فمات ولم یحج یا علی ترک الحج وهو مستطیع کافر (پس از آن تمسک به آیه وجوب حج می کند) یا علی من سوف الحج حتی یموت بعثه الله یوم القیامة یهودیا او نصرانیا (2)؛ پیامبر صلی الله علیه و آله می فرماید: ای علی، از این امت، ده گروه به خداوند بزرگ کافر می شوند... یکی از آن گروهها، کسانی هستند که استطاعت انجام حج را داشته باشند پس حج انجام ندهند تا از دنیا بروند. ای علی ترک کننده حج (در صورت استطاعت) کافر است پس به آیه (لله علی

الناس حج البيت)) تمسک نموده و در پایان می فرماید: ای علی هر کس تاخیر بیاورد از انجام فریضه حج را تا زمان مرگ، در روز قیامت خداوند او را یهودی یا نصرانی محشور خواهد کرد.

با توجه به اینکه بنا بر اختصار می باشد در مورد توصیه های ائمه به توجه ظاهر به همین مقدار اکتفا می شود و به مرحله بعدی بحث که

ص: 233

1-2. وسائل الشیعه، ج 8، ص 4، باب اول از ابواب وجوب حج، حدیث 4.

2-3. همان، ص 21 - 20.

همان سیره عملی و توجه شخصی خود معصومین به ظاهر و باطن شریعت است خواهیم پرداخت.

ب. سیره عملی ائمه علیهم السلام در توجه به ظاهر و باطن

امامان معصوم علیهم السلام الگوی عملی دین و شریعت در میان مردم بودند. لذا به عنوان مقتدای مردم در تمام زمینه های دینی و اجرای آموزه های شریعت مقدس اسلام از همه انسانهای موجود در عصر خود و حتی می توان گفت اعصار و قرون بعد، پیش قدم تر می باشند و این مسأله را به خوبی در سیره عملی آنان قابل مشاهده می باشد تا جایی که حتی دشمنان قسم خورده اسلام و ائمه، نتوانستند فضایل و مناقب آن بزرگواران را نادیده بگیرند و در بسیاری از موارد ذکر کردند و در کتابهای خویش به رشته تحریر در آورند.

از آنجا که این بحث گستردگی خاصی دارد و ما در صدد تحقیق کلی آن نخواهیم بود، نمونه هایی را ذکر خواهیم کرد تا امام سجاد علیه السلام و در مورد این امام معصوم علیهم السلام (به لحاظ اینکه زین العابدین می باشد) به تفصیل بیشتری می پردازیم:

امیرالمؤمنین علی علیه السلام اعبد الناس و سید و سرور عابدین و چراغ شب زنده داران بود و پیشانی مبارکش از کثرت سجود پینه بسته بود، هزار رکعت نماز در هر شب می خواند و در نماز توجه کامل به معبود لایزال داشت و ابدا به خود و غیر التفات نمی نمود.

مروی است در جنگی تیری سخت به پای مبارکش فرورفت و آن حضرت را اذیت می نمود تا اینکه به دستور امام مجتبی علیه السلام در حال نماز و توجه به خدا، آن تیر را بیرون آوردند.

در لیلۃ الہریر در جنگ صفین سجّادہ عبادت را انداختند . حضرت روی آن بہ نماز ایستاد در حالی کہ تیر از چپ و راست می گذشت ابدان آن حضرت را تزلزلی ایجاد نشد.

در آخرین لحظہ عمر مبارکش ضربت شمشیر را در حال نماز پذیرا شد و در خانہ خدا کہ جایگاہ عبادت عابدان می باشد بہ شہادت رسید(1).

امام مجتبی علیہ السلام

در کتاب امالی شیخ صدوق از امام صادق علیہ السلام نقل شدہ کہ فرمودند: «پدرم از پدرش خبر داد کہ امام حسن مجتبی علیہ السلام در زمان خود عابدترین و زاهدترین و برترین مردم بود بہ سفر مکہ پیادہ و بسا پابرنہ می رفت و ہر وقت بہ نماز می ایستاد بندہای بدنش می لرزید.

در کتاب روضۃ الواعظین آمدہ کہ حضرت امام حسن مجتبی علیہ السلام

در وضو بدنش می لرزید و رنگ مبارکش زرد می شد، سبب این حال را پرسیدند، فرمود: سزاوار است بر کسیکہ مقابل پروردگارش می ایستد اینگونہ باشد، چون بہ درب مسجد می رسید، سر را بسوی آسمان بلند می کرد و می گفت: خدایا، من میہمان توام و بہ درگاہت ایستادہ ام، ای خدای احسان کنندہ، بنزد تو بندہ گناہکارت آمدہ پس اعمال زشت او را ببخش، ای کریم.

امام صادق علیہ السلام فرمود: بیست و پنج مرتبہ پیادہ حج رفتند و سہ مرتبہ تمام اموال خویش را با خدا تقسیم نمود.

ص: 235

1-1 . بہ نقل از: کتاب شمس الضحی فی مناقب النبی والائمہ، (مؤلف: سید مرتضی نجفی مرعشی، انتشارات شفق، ص 198).

ابو ثمامه صیداوی در روز عاشورا به حضور مبارک امام علیه السلام شتافت و عرض کرد: «یا ابا عبد الله نفسی لنفسک الفدا» دوست دارم این نماز ظهر را با شما بخوانم و خداوند را ملاقات نمایم، حضرت سر بجانب آسمان بلند کرد و فرمود: «ذکرت الصلاة جعلک الله من المصلین الذاکرین...» در آن اوج مبارزه و جنگ حضرت به اقامه فریضه نماز پرداخت در این زمان حضرت به زهیر ابن القین و سعید بن عبدالله دستور داد در مقابل او ایستادند تا نماز حضرت تمام شد پس امام با نیمی از اصحاب خود نماز خوف خواندند در تاریخ نوشتند که: «فلما فرغ علیه السلام من الصلاة حرصهم علی القتال؛ وقتی امام از نماز فارغ شدند انصار باوفای خود را به جنگ تحریص نمودند.»

اکنون با توجه به اینکه از عمق فرمایشات امام سجاد علیه السلام بیشتر می توان به اهمیت عبادت پیامبر صلی الله علیه و آله و حضرت علی علیه السلام و امام

مجتبی علیه السلام و سایر ائمه علیهم السلام پی برد. سیره عملی این امام بزرگوار را بیشتر مورد بحث قرار خواهیم داد.

امام زین العابدین علیه السلام

امام سجاد علیه السلام از آنچنان شخصیت والای معنوی و عرفانی برخوردار بودند، که دوست و دشمن، مداح و ناقل فضایل آن حضرت گردیده بودند. شخصیت‌های بزرگ اهل سنت مانند: زهری، سعید بن مسیب، مالک ابن انس، سفیان بن عیینه، عمر ابن عبدالعزیز، طاووس یمانی و بسیاری از دیگر فقها و عرفای عصر امام علیه السلام ناقل فضایل آن حضرت هستند. حتی جنایتکارانی مانند

عبدالملک مروان و منصور دوانیقی و... هم نمی توانستند از اعتراف به فضایل آن حضرت خودداری نمایند.

عبادت آن حضرت علیه السلام

امام زین العابدین علیه السلام با تاسی به پیامبر صلی الله علیه و آله و امیرالمؤمنین علیه السلام، اهتمام خاصی به عبادت و نماز داشتند، تا آنجا که موجب شده بود اعضاء خانواده اش نگران سلامتی آنجناب گردند.

ابن شهر آشوب از امام صادق علیه السلام روایت می کند که فرمودند:

«كان على ابن الحسين عليه السلام شديد الاجتهاد في العبادة، نهارة صائم وليله قائم فاضل ذلك بجسمه. فقلت له: يا ابا كم هذا الدؤب؟ فقال: اتحبه الى ربه لعله يزلقني(1)؛ امام سجاد علیه السلام در عبادت بسیار سخت کوش بودند، روزها، روزه دار و شبها را به عبادت و نماز سپری می نمودند و

این امر موجب شده بود که به جسم ایشان آسیب وارد شود. به ایشان گفتم: ای پدر، چرا اینقدر تلاش و کوشش می نمایید و خود را به زحمت می اندازید؟ فرمودند: دوست دارم، معبودم مرا به خود نزدیک سازد.»

تاسی به پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله

فاطمه دختر امیرالمؤمنین هنگامی که مشاهده می کرد امام زین العابدین علیه السلام در اثر عبادت زیاده رنجور و ناتوان شده است، نزد جابر بن عبدالله انصاری آمد و گفت: ای جابر، تو از صحابه رسول خدا هستی، ما را به امثال تو حقی می باشد. اگر ببیند یکی از ما خود را از

ص: 237

بسیاری عبادت و پرستش ناتوان کرده، او را تذکر دهید، علی ابن الحسین یادگار برادر م سیدالشهداء است و خود را رنجور نموده، پیشانی و زانو و کف دستهایش از کثرت عبادت پینه بسته است.

جابر نزد حضرت رفت. هنگامی که چشمش در محراب به امام علیه السلام افتاد که عبادت، پیکر امام علیه السلام را در هم شکسته، عرض کرد: «یا بن رسول الله، مگر نمی دانید که خداوند بهشت را برای شما و دوستان شما خلق کرده و جهنم را نیز برای دشمنانتان؟ پس چرا اینقدر خود را به زحمت انداخته اید؟»

امام در جواب فرمود: ای جابر مگر پیامبر علیه السلام را ندیده بودی؟ با اینکه خداوند در قرآن نسبت به آن حضرت فرموده: «گناهان گذشته و آینده تو را (از نظر مردم) آمرزیدم.» پدرم فدای پیغمبر باد، آنقدر عبادت کرد تا پا و ساقهای مبارکش ورم نمود، به ایشان عرض کردند:

شما با این مقام چرا اینقدر عبادت می کنید؟ فرمودند:

«افلا اکون عبدا شکورا؛ آیا بنده ای شکرگزار برای پروردگار خود نباشم؟!»

در آخر امام علیه السلام در جواب جابر که سفارش به حفظ سلامتی می کرد فرمودند:

«لا زال علی منہاج ابوی متأسیا بهما صلوات الله علیهما حتی القاهما(1)؛ تا هنگام مرگ و ملاقات اجدادم، به عمل بر روش و سیره آنها ادامه خواهیم داد.»

ص: 238

1-1. امالی الطوسی، ص 647؛ بشارة المصطفی لشعبة المرتضی، ص 66؛ مناقب ابن شهر آشوب، ج 4، ص 148؛ بحار الانوار، ج 46، ص 60.

از امام صادق علیه السلام روایت شده که ایشان در میان جمعی از دوستان پس از مقداری صحبت درباره عظمت امیرالمؤمنین علی علیه السلام از نظر عبادت و روش زندگی فرمودند:

هیچ یک از اولاد و خانواده اش بیشتر از علی ابن الحسین در لباس و فقه به او شبیه نیستند. روزی امام باقر علیه السلام فرمودند: خدمت پدرم رسیدم، مشاهده کردم به درجه ای از عبادت رسیده اند که هیچ کس نخواهد رسید. صورتش از شب زنده داری زرد، چهره اش از شدت گریه مانند آتشی سرخ گردیده، پیشانی حضرت از کثرت سجده پینه بسته، قدمهای مبارکش با ساق پا به واسطه ایستادن در نماز، ورم کرده، امام باقر ادامه دادند: من دیگر نتوانستم خودداری کنم، از دیدن آن حال

دلم سوخت و شروع به گریه کردم در این هنگام، پدرم به فکر فرو رفته بود. بعد از مختصر زمانی متوجه من شد و فرمود: پسر جان صحیفه عبادات علی علیه السلام را بیاور و من آن صحیفه را آوردم. اندکی از آن خواند و سپس با خاطری افسرده صحیفه را به زمین گذاشت و فرمود: «من یقوی علی عبادة علی ابن ابیطالب علیهما السلام (1)؛ چه کسی توانایی دارد مانند علی ابن ابیطالب علیهما السلام عبادت کند.»

... سپس امام صادق علیه السلام می فرمایند: در میان فرزندان و ذریه امام علی علیه السلام فقط امام سجاد علیه السلام، توانایی انجام عبادت مثل آن حضرت را داشتند.»

ص: 239

1-1 . مکارم الاخلاق، ص 318؛ اعلام الوری، ص 255؛ کشف الغمة، ج 2، ص 298؛ مناقب ابن شهر آشوب، ج 4، ص 149؛ الارشاد، ج 2، ص 142؛ کافی، ج 8، ص 163.

در کثرت عبادت تا آنجا پیش رفتند که بعضی به حضرت گفتند: «این هذا من عمل علی امیرالمؤمنین جدک؛ عبادت تو از عبادت جدت امیرالمؤمنین هم بیشتر شده است.» حضرت در جواب آنها فرمود: «مه، انی نظرت فی عمل علی صلوات الله علیه یوما واحدا فما استطعت ان اعدله من الحول الی الحول(1)؛ هرگز! من عبادت علی علیه السلام را در یک روز، مورد مطالعه قرار دادم، متوجه شدم که عبادت یک روز آن حضرت را، در طی یکسال نمی توانم انجام دهم!»

روزه داری آن حضرت:

علی ابن حمزه می گوید که از یکی از خدمتکاران حضرت علیه السلام

درخواست نمودم که با عبارتی کوتاه، زندگانی او را برایم بیان کند. او در جواب گفت: «ما اتیته بطعام نهارا قط ولا فرشت له فراشا بلیل قط(2)؛ روزها، روزه دار و شب ها به عبادت می پرداخت، به طوری که هیچ روزی برایش نهار نیاوردم و هیچ شبی برایش جای استراحت آماده نکردم.»

حج آن حضرت

حج و زیارت خانه خدا، از عبادتهایی می باشد که از اهمیت و منزلت والایی در قرآن و سنت و سیره علمی و عملی اهل بیت علیهم السلام برخوردار است. امام سجاد علیه السلام همانند پدر و عمویش امام حسن مجتبی علیه السلام با اینکه دارای مرکب بودند، اما با احترام خانه خدا و زیارت پروردگار سفرهای حج را بعضا پیاده انجام می دادند.

ص: 240

1-2 . دلایل الامامه، ص 84.

2-1 . مناقب ابن شهر آشوب، ج 4، ص 155.

شیخ مفید در کتاب ارشاد چنین نقل می کند:

«حج علی ابن الحسین علیهما السلام ماشیا فصار عشرين یوما من المدینه الی مکة(1)؛ امام پیاده به زیارت خانه خدا می رفت و در بیست روز مسافت مدینه تا مکة را می پیمود.»

در نقلهای تاریخی، بیست تا چهل حج برای حضرت نقل شده است(2).

آنچه مسلم است اینکه ائمه طاهرین علیهم السلام در عین اینکه اعمال و

تکالیف شرعی را به صورت ظاهر همانگونه که تشریح شده بود بدون هیچگونه کم و زیاد (اعمال نظر شخصی در آن) انجام می دادند توجه کافی نیز به معنویات و حقایق عبادت در انجام فرائض می نمودند. و در عین انجام رکوع و سجود و قیام و قعود، آنچنان محو جمال پروردگار می شدند که دیگر هیچ توجهی به اطراف نداشتند که این آخرین درجه عبودیت پروردگار است و لذا امام سجاد علیه السلام این گونه بود.

کمال الدین محمد بن طلحه الشافعی در کتاب مطالب السئوال چنین نقل می کند:

«وقع الحریق والنار فی البیت الذی هو فیه و کان ساجدا فی صلاته فجعلوا یقولونه! یابن رسول الله! یابن رسول الله! النار النار! فما رفع رأسه من سجود حتی اطفئت فقیل له: ما الذی الهاک عنها؟ فقال: نار الاخرة(3)؛ در اتاقی که حضرت مشغول نماز و سجده بود، آتش سوزی رخ

ص: 241

1-2 . الارشاد، ج 1، ص 144.

2-3 . کافی، ج 1، ص 468 - 467.

3-1 . کشف الغمه، ج 2، ص 287؛ مناقب ابن شهر آشوب، ج 4، ص 190.

داد، اهل خانه فریادی می زدند: یابن رسول الله، آتش، آتش. اما امام که اصلاً متوجه آتش و فریادها نبود به سجده خود ادامه دادند تا اینکه آتش خاموش شد وقتی از حضرت سؤال شد که چه چیزی باعث شده بود که متوجه آتش سوزی و فریادها نشوند؟ فرمودند: آتش آخرت!»،

علی ابن عیسی الاربلی در کشف الغمه، نقل می کند که امام سجاد علیه السلام مشغول نماز بودند که فرزند حضرت در چاه منزل افتاد، اهل خانه شروع به داد و فریاد کردند، تا بالاخره، فرزند را از چاه بیرون آوردند در تمام این مدت، امام غرق در نماز و عبادت بودند و اصلاً متوجه فریادها نشدند، وقتی از حضرت راجع به این امر سؤال شد، فرمودند: «ما شعرت، انی کنت اناجی ربا عظیماً(1)؛ متوجه نشدم، چرا که مشغول مناجات با پروردگار بزرگ و عظیمی بودم.»

شیخ طوسی در کتاب مصباح المتہجد نقل می کند که: «اعتمر علی ابن الحسین علیہما السلام فی رجب فکان یصلی عند الکعبہ عام لیلہ ونہارہ ویسجد عامۃ لیلہ ونہارہ وکان یسمع منہ فی سجود: «عظم الذنب من عبدک فلیحسن العفو من عندک»، ولا یزید علی هذا مدة مقامه(2)؛ امام علی ابن الحسین علیہما السلام در یک ماه رجب، به عمره رفتند و تمام شب و روز را در کنار خانه خدا به عبادت و سجود می پرداختند و در سجده با پروردگار چنین مناجات می کردند: «گناه بنده تو، بزرگ می باشد، پس سزاوار است او را مورد عفو خود قرار دهی.» و همین مناجات را دائم

ص: 242

-
- 1-1 . کشف الغمه، ج 2، ص 318؛ برای اطلاع بیشتر از نمونه های خشوع و خضوع حضرت مراجعه شود به: کافی، ج 3، ص 300؛ الارشاد، ج 2، ص 143؛ الخرائج والحرائج، ج 2، ص 890.
- 2-2 . مصباح المتہجد، ص 801.

تکرار می نمودند و غیر از این، چیز دیگری نمی گفتند.»

ابوحزمه ثمالی می فرماید: «شبی امام زین العابدین را در آستانه کعبه مشاهده کردم، که به نماز ایستاده بودند، آنقدر قیام را طول دادند، که گاهی سنگینی بدن را بر روی پای راست و گاهی پای چپ قرار می داد و می شنیدم که با صوتی حزین و جانکاه می فرمودند: «یا سیدی تعذبنی وحبک فی قلبی؟! اما عزتک لئن فطت لتجمعنّ بینی و بین قوم طال، ما عادیتهم فیک(1)؛ ای مولای من، آیا علی رغم محبت قلبی من

نسبت به تو، مرا عذاب خواهی نمود؟ اگر چنین است مرا با کسانی که به خاطر تو، به آنها دشمنی نمودم، یکسان جزا داده ای!»

طاووس یمانی چنین نقل می کند: «در نیمه شبی داخل حجر اسماعیل، کنار کعبه معظمه شدم، امام زین العابدین علیه السلام را دیدم که در سجده این گونه مناجات می کند: «الهی عبیدک فنائک (فنا، همان آستانه منزل را گویند) مسکینک فنائک، فقیرک فنائک، سائلک بفنائک؛ خدایا: بنده تو، فقیر تو، بیچاره تو و سائل تو به درگاه تو روی آورده است!..»

طاووس می گوید: بعد از آن هرگونه بلاء و مشکلی برایم واقع می شد، با این کلمات با خدا مناجات می نمودم و حاجتم برآورده می گشت(2).

باتوجه به اینکه بنابر اختصار می باشد به همین مقدار اکتفا می شود و به بحث اجتهاد که پایه آن بر حجیت ظواهر و عمل به ظاهر دین در عین توجه به باطن می باشد خواهیم پرداخت.

ص: 243

1-3. کافی، ج2، ص579، حدیث 10.

2-1. الفصول المهمه لابن الصباغ، ص199؛ مطالب السنول، ص79؛ تاریخ دمشق ترجمه الامام زین العابدین، ص43.

ج. اجتهاد خود دلیل بر حفظ ظاهر شریعت با توجه به باطن

در لغت: «اجتهاد عبارت است از سعی و کوشش در جهت جستجو و طلب امری. جهد (به ضم جیم) به معنای به کارگیری تمام توان است و جهد (به فتح جیم) به معنای مشقت و سختی است.»⁽¹⁾

در اصطلاح علما و دانشمندان تعاریف زیادی برای آن شده است

که در اینجا فقط فرمایش مرحوم آخوند خراسانی را ذکر می‌کنیم که می‌فرماید: «اجتهاد، به کارگرفتن توان در راه تحصیل و یافتن حجت بر حکم شرعی.»⁽²⁾ زیرا حجت هم شامل علم می‌شود و هم شامل دلیل علمی که عبارت از اصول و امارات معتبره می‌باشد.

نقش اجتهاد در فقه

اجتهاد در فقه اسلامی همان گونه که از معنای لغوی به دست می‌آید به معنای تلاش و کوشش آزاد و مستقل است که مجتهدان آن را برای تکامل و گسترش فقه از نظر مصادیق در منابع و پایه‌های شناخت و ادله معتبر شرعی به کار گرفته و می‌گیرند.

مجتهد بدین وسیله احکام شرعی مسایل مستحدث و فروع جدیدی را که دارای نص خاص در عناصر استنباطی نمی‌باشد، با تکیه بر منابع معتبر شرعی استنباط و استخراج می‌نماید. از این رو می‌توان گفت که اجتهاد نقش یک انقلاب تکامل بخش و پویا را در ابعاد گوناگون اسلامی داراست، تا پاسخگوی رویدادهای نوین جهان و نیازهای متغیر زمان و مظاهر زندگی باشد. از

ص: 244

1-2. نهایی، ابن اثیر، ج 1، ص 219.

2-1. کفایة الاصول، ج 2، ص 422.

برکت اجتهاد پویاست که هیچگاه فقه اسلامی در برابر مظاهر زندگی و رویدادها و پدیده های نوین از هر قسم و نوع که باشد، رکود و ایستایی ندارد.

دلایل مشروعیت اجتهاد

خداوند در قرآن می فرماید:

«وَمَا كَانَ الْمُؤْمِنُونَ لِيَنْفِرُوا كَافَّةً فَلَوْلَا نَفَرَ مِنْ كُلِّ فِرْقَةٍ مِنْهُمْ طَائِفَةٌ لِيَتَفَقَّهُوا فِي الدِّينِ وَلِيُنذِرُوا قَوْمَهُمْ إِذَا رَجَعُوا إِلَيْهِمْ لَعَلَّهُمْ يَحْذَرُونَ»⁽¹⁾؛ «و مؤمنین همگی نمی توانند کوچ کنند، پس چرا از هر فرقه ای، گروهی کوچ نمی کنند تا در دین تفقه و دانش کافی پیدا کنند و چون به سوی قوم خود بازگشتند آنها را هشدار دهند.»

اجتهاد در دوره ائمه علیهم السلام

در این دوره، اجتهاد از راه منابع معتبر شرعی، مانند کتاب و سنت، همانند عصر رسول خدا در بین عالمان و مجتهدان وجود داشته، منتها برای شیعه نیاز چندانی به اعمال آن در دامنه وسیع و گسترده وجود نداشته، زیرا بعد از رحلت رسول گرامی اسلام، آنان برای پاسخگویی به حوادث واقعه و مسایل تازه هیچ گاه با مشکل روبرو نشده و در تنگنا قرار نگرفتند، آنان عصر نصوص را پایان یافته تلقی نکردند، بلکه ائمه معصومین علیهم السلام را ادامه دهنده راه رسول خدا و سنت آنان را (قول و فعل و تقریرات) تداوم بخش سنت رسول الله صلی الله علیه و آله می دانند.

ص: 245

بر همین اساس هرگاه شیعیان در مسایل دینی و وظایف شرعی و شناخت احکام دچار مشکلی می شدند با مراجعه به امام وقت خویش، پاسخ آن را به گونه ای واضح و روشن از راه آیات قرآن یا احادیث رسول خدا و یا رفتار آنان دریافت می کردند. گاهی آن حضرات برخی از پیروان خود را برای شناخت احکام و رفع نیازها به

بعضی از اصحاب مانند: ابوبصیر، یونس ابن عبدالرحمن و ذکریا بن آدم و... ارجاع می دادند و آنان با مراجعه پاسخ مسایل خود را به دست می آورند.

با توجه به آنچه ذکر شد نیاز به اجتهاد در زمان ائمه علیهم السلام خیلی ضروری به نظر نمی رسید، ولی با این حال ائمه در گسترش و به کارگیری اجتهاد نقش به سزایی داشتند به دلایل زیر:

دستورات ائمه به تفریع و تطبیق

دسته ای از روایات وجود دارد که امامان شیعه تفریع و بازگشت دادن فروع تازه را به اصول پایه بر اصحاب خود لازم شمرده اند از باب نمونه:

1 - امام صادق علیه السلام فرمودند:

«انما علینا ان نقلی الیکم الاصول وعلیکم ان تفرعوا(1)؛ بر ما لازم است اصول احکام را بیان نماییم، و بر شما لازم است که فروع تازه را به اصول پایه بازگردانید.»

ص: 246

1-1 . سفینة البحار، ج 1، ص 22.

«علینا بالقاء الاصول وعلیکم التفریع (1) برماست بیان اصول (احکام) و بر شما تفریع است.»

دستور امامان معصوم علیهم السلام بر صادر کردن فتوی توسط بزرگان اصحاب

روایاتی در این زمینه وجود دارد که امامان در آن روایات به عالمان و بزرگان اصحاب خویش امر می کردند که برای مردم فتوا دهند از باب مثال:

- زمانی که امام علی علیه السلام پسر عموی خویش قثم بن عباس را به عنوان فرماندار مکه برگزید به او فرمودند: «افت المستفتی و علم الجاهل (2)؛ استفتا کننده را فتوا ده و جاهل را تعلیم کن.»

- امام صادق علیه السلام به ابان بن تغلب فرمود: «اجلس فی مسجد المدینه وافت الناس فانی احب ان یری شیعتی مثلک (3)؛ در مسجد مدینه بنشین و برای مردم فتوا ده، زیرا من دوست دارم مانند تو در میان شیعیانم دیده شود.»

- امام صادق علیه السلام در پاسخ کسی که از مسح بر پارچه ای که بر ناخن قطع شده اش قرار داشت پرسش نمود، فرمود: «یعرف هذا واشباهه من کتاب الله عزوجل، ما جعل علیکم فی الدین من حرج، امسح علیه (4)؛ حکم این

ص: 247

1-2 . اعیان الشیعه، ج 1، ص 387.

2-1 . اسدالغابه، ج 4، ص 197.

3-2 . جامع الرواة، ج 1، ص 9، ترجمه ابان بن تغلب.

4-3 . وسایل الشیعه، ج 1، ص 327، باب وضوء.

مسأله و امثال آن، از کتاب خدا شناخته می شود، در دستورات دینی رنج و سختی برای شما قرار داده نشده است، و بر همان پارچه مسح نمایید.»

ارجاع امامان به بعضی از عالمان

روایات متعددی پیرامون ارجاع ائمه علیهم السلام (پیروان خود را در اخذ احکام) بر اصحاب برجسته وجود دارد که شامل حدیث و فتوا می شود، به عنوان نمونه:

- عبدالعزیز بن مهتدی می گوید از امام رضا علیه السلام سؤال کردم: «انی لا اقدر علی لقائک فی کل وقتٍ، فعمّن آخذ معالم دینی؟ فقال: خذ عن یونس بن عبدالرحمن(1)؛ من همیشه نمی توانم شما را ملاقات کنم، امور دینی و مسایل شرعی خود را از چه کسی یاد بگیرم؟ امام فرمود: از یونس ابن عبدالرحمن.»

در نتیجه می توان گفت که خود ائمه علیهم السلام بذر اجتهاد را افشاندند تا اینکه قواعد اجتهادی و اصولی توسط مجتهد نوپرداز حسن ابن عقیل، معروف به ابن ابی عقیل عمانی به گونه ای جامع و علمی تنظیم گردید و پس از او توسط ابن جنید و شیخ مفید و سید مرتضی و سلار تکامل یافت.

ص: 248

1-1 . وسایل الشیعه، ج 18، ص 107، ابواب صفات قاضی.

در این فصل لازم می‌دانیم ابتدا توجهی هر چند گذرا به جایگاه فقها در اسلام شود پس از آن به بررسی کتب فقهی بپردازیم و در حدّ توان نحوه برخورد آنان را از نظر فقهی پیرامون غلات بیان نموده و در پایان تلاش آنان را در تدوین کتب بر ردّ غلات و مشخص کردن راویان غالی به رشته تحریر در آوریم.

الف. تبیین جایگاه غلات در فقه

عدّه‌ای از فقها در کتب فقهی خود در بحث نجاسات، یکی از موارد را کافر شمرده‌اند و فرقه‌های مختلفی را تحت عنوان کافر محکوم به نجاست می‌دانند و نام می‌برند. از جمله غلات و نواصب و برای اثبات کفر و نجاست این طوایف به همان ادلّه‌ای که برای نجاست کفار تمسک کرده‌اند، استفاده نموده‌اند؛ زیرا اینها را ذیل بحث کافر آورده‌اند.

یادآور می‌شویم مراد فقها از کافر کسانی هستند که انکار یکی از

ضروریات دین اسلام را کرده و یا به سبب غلّو و مبالغه در تجلیل از برخی شخصیت‌های اسلامی آنان را در مرتبه‌ی خدایی قرار داده‌اند و یا به خدایی برخی از افراد قائل شده‌اند و یا به علت دشمنی با ائمه‌ی اهل بیت به بدگویی نسبت به آنان پرداخته‌اند.

با توجه به اینکه پایان نامه فارسی می‌باشد، اصل عبارات فقها را در پاورقی و ترجمه آن در متن رساله خواهد آمد.

1. مرحوم محقق رحمه الله می‌فرماید:

نجاسات ده قسم است... دهم از آنها کافر است و قاعده کلی این است که هر کس از اسلام بیرون رود یا اینکه انکار کند چیزهایی را که به عنوان ضرورت در دین شناخته شده است مانند: خوارج و غلات. (1)

2. مرحوم علامه حلی رحمه الله می‌فرماید:

امر سوم بحث پیرامون نجاسات است و در این امر دو فصل وجود دارد که فصل اول در اقسام نجاست می‌باشد و آنها ده نوع است که یکی از آنها کافر است و تفاوتی ندارد کافر اصلی باشد (پدر و مادرش کافر باشد) یا اینکه مرتدّ باشد (مسلمان بوده کاری کرده که از اسلام خارج شده است مثلاً سبّ نبی کرده یا ائمه اطهار و...) یا اینکه وابسته به اسلام باشند مانند: خوارج و غلات و یا اینکه وابسته نباشد. (2)

ص: 250

1-1 . النجاسات عشرة انواع... العاشر: الكافر، و ضابطة كل من خرج عن الاسلام او انتحله او حجد ما يعلم من الدين ضرورة، كالخوارج و الغلاة. «سلسلة الینابیع الفقہیہ، ج 2، ص 586»

2-2 . الثالث: فی النجاسات، و فیہ فصلان. الاول: فی انواعها و هی عشرة... و الكافر سواء كان اصليًا او مرتداً او سواء اتمى الى الاسلام كالخوارج و الغلاة أولاً. «قواعد الاحكام، ج 1، ص 191»

3. مرحوم علامه رحمه الله می فرماید:

دهم از نجاسات کافر است و کافر کسی می باشد که منکر شود آنچه را که ثبوتش در دین از ضروریات دانسته شده، و تفاوتی نمی کند کافر حربی باشد (آنان که در حال جنگ با مسلمین هستند) یا اهل کتاب باشد و یا مرتد و همچنین نواصب (کسانی که دشمنی با اهل بیت دارند) و خوارج و غلات. و قول نزدیک به واقع این است که قائلین به جسمیت و تشبیه خدا به موجودات نیز از کفار هستند. (1)

4. مرحوم مقدس اردبیلی رحمه الله می فرماید:

نجاسات... یکی از آنها کافر است و اگر چه اظهار اسلام کند زمانی که منکر شود چیزهایی را که ثبوت آن در دین از ضروریات دانسته شده مانند خوارج و غلات. (2)

5. مرحوم شهید اول می فرماید:

کافر اصلی باشد یا مرتد از نجاسات است و قانون کلی این است که کسی منکر شود خدا را یا رسالت پیامبر را و یا منکر شود بعض از چیزهایی را که ثبوت آن در دین ضرورت شناخته شده است.

1-1 . العاشر الكافر و هو كل من حجد ما يعلم من الدين ثبوته ضرورةً سواء كانوا حربيين او اهل الكتاب او مرتدّين، و كذا الناصب والخوارج والغلاة، والاقرب ان المجسّمه والمشبّهه كذاك. «تحریر الاحكام، ص 24».

2-2 . النجاسات... و الكافر و ان اظهر الاسلام اذا حجد ما يعلم ثبوته من الدين ضرورةً كالخوارج والغلاة. «مجمع الفائدة والبرهان، ج 1، ص 308»

« شرح اللمعه، ج 1، ص 48» (1)2. النجاسات عشر... والكافر اصلیا او مرتدا او منتحلاً للاسلام حاجدا بعض ضروریاته، كالخارجی والناصبی والغالی والمجسمی.

«دروس، ج 1، ص 124» (2)3. الكافر، انجاس و هو مذهب علمائنا اجمع سواء كانوا اهل الكتاب او حربیین او مرتدین.

«منتهی المطلب، ج 1، ص 168» (3)4. الكافر عندنا نجس لقوله تعالى: انما المشركون نجس.

«تذكرة العلماء، ج 1، ص 7» (4)1. این روایات برخی در نجاست مجوسیان آمده مانند: حدیث 6 از باب 14 کتاب الطهارة در وسائل الشیعه و همچنین حدیث 1 از همین باب.

و برخی در وصف خوارج و نجاست آنها مانند روایتی که در کتاب سفینة البحار، ج 1، ص 383 آمده است.

1-6. مرحوم شهید اول می فرماید: نجاسات ده نوع است... کافر یکی از آنهاست اصلی باشد یا مرتد یا اینکه اسلام را قبول ندارد و یا منکر شود بعض ضروریات دین را و یا مانند خوارج و نواصب و غلات باشد یا قاتل به جسمانیت برای خدا.

2-7. علامه می فرماید: کافر، نجس است و این طریقه تمامی علمای اسلام است (شیعه) و تفاوتی ندارد که اهل کتاب باشد یا کافر حربی یا مرتد.

3-8. علامه می فرماید: کافر نزد علمای امامیه نجس است. بنابر فرمایش خداوند متعال در قرآن که «انما المشركون نجس»؛ «همانا مشرکان نجس می باشند.»

4-9. صاحب ریاض می فرماید: کافر اصلی باشد یا مرتد... دلیل نجاست آنها بعد از اجماعات و آیه کریمه قرآن، وجود روایات معتبر

ثابت می کند. (1)

10. صاحب جواهر می فرماید:

نجاسات ده قسم است دهم آنها کافر است سپس به ذکر ادله و بیان طوایف کفار می پردازد و در ادامه می فرماید: اما غلات، و آنها کسانی هستند که در حدود ائمه علیهم السلام تجاوز کرده اند و ادعای ربوبیت نموده اند و بعضی گفتند غلو بر کسانی اطلاق می شود که قائل به خدا بودن یکی از مردم شده باشند پس ظاهر عبارت علامه بلکه صریح کلام او مانند غیر علامه از اصحاب این است که کفر آنها به سبب انکار ضروری دین است... (2)

11. مرحوم طباطبائی می فرماید:

در نجاست غلات و خوارج و نواصب هیچ اشکالی وجود ندارد. (3)

12. مرحوم می رسید علی اصفهانی می فرماید:

اما غلات را باید تفصیل داد؛ زیرا کلمه غالی گاهی اطلاق می شود در مورد کسانی که معتقد به الوهیت افراد خارجی باشند به این قسم که این

ص: 253

1- 2. (الكافر، اصليا او مرتدا... والحجة في الحكم بعد الاجماع... الاية الكريمة... والنصوص المعتبرة بنجاسته اهل الكتاب... الرياض، ج1، ص85.

2- 3. العاشر الكافر، اجماعا في التهذيب والانتصار والغنية والسرائر والمنتهى وغيرها... وأما الغلاة - وهم الذين تجاوز والحد في الائمة عليهم السلام حتى ادعوا فيهم الربوبية، قيل: وقد يطلق الغلو على من قال بالهية احد من الناس - فظاهر المصنف بل صريحه كغيره من الاصحاب ان كفرهم بانكار الضرورى ايضا... «جواهرالكلام، ج6، ص52 - 51.»

3- 4. مسأله 2 - لا اشكال في نجاسته الغلاة والخوارج والنواصب. «العروة الوثقى، فصل النجاسات، ج1، ص68.»

افراد خارجی همان ذات مقدس خداوند متعال (که دارای جمیع کمالات و مبری از هر گونه عیب و نقص می باشد) هستند نه غیر خدا، اگر این باشد کفر صریح و روشن است و شکی در آن نیست لکن این گونه غلو برای هیچ کدام از غلات مورد ندارد و گاهی کلمه غالی بر کسانی اطلاق می شود که معتقد به الوهیت اشخاص هستند به این شکل که آنها در مقابل ذات خداوند متعال شرکت در الوهیت دارند، این قسم هم شرک محض است و اگرچه اعتقاد به این صورت نیز پیرامون غلات بعید است. و گاهی کلمه غالی بر کسانی اطلاق می شود که معتقد به حلول ذات الهی در بعض مخلوقات می شوند و این قسم هم با توجه به لازمه آن محکوم به کفر است... (1).

ب. تلاش علما و فقها در تدوین کتب

بدیهی است که علما، فقها و دانشمندان شیعه به حکم اینکه (طبق برخی از نصوص) تنها سنگربانان واقعی و حافظان شریعت از انحراف در طول تاریخ و خروج از مسیر اعتدال بوده اند، این بزرگواران هرگاه در نوشتجات و کتب مطلبی یا سخنی می یافتند که به

ص: 254

1- 1 . اما الغلاة ففیهم تفصیل اذا الغالی تارة یطلق علی من یعتقد الوهية فی حق شخص خارجی بآنّهُ هو الذّات المقدسه المستجمعة لجمیع کمالات المنزهة عن جمیع العیوب لا غیره فهذا کفر صریح بلا ارتاب لکنّه لا یظن فی حق احد من الغلاة واخری یطلق علی من یعتقد الوهية فی حق شخص لکن بنحو الشركة بان یكون فی مقابل ذاته تعالی وهذا شرک محض وان کان الاعتقاد به بعیدا عنهم وثالثة یطلق علی من یعتقد سنخ الاتحاد لله تعالی مع بعض مخلوقاته بالحلول فیهِ ونحوه مما یوجب الاتحاد وهذا یستلزم الکفر مع الالتفات الی لازمه... «کتاب الآراء حول کتاب طهارة من الشرايع، ص 136.»

نحوی با عقاید و افکار و عمل شیعه موافقت نداشته، آن را تهمت بدون دلیل و برهان تلقی نموده و تالیفاتی در قالب کتب یا رساله بر علیه آن و اثبات حقانیت تشیع و شیعه واقعی به رشته تحریر در می آورند و بدینوسیله وظیفه خود که حفاظت و حراست از شریعت مقدس اسلام ناب محمدی صلی الله علیه و آله باشد را، انجام می دادند. اکنون به بخشی از این تألیفات اشاره می کنیم:

1. الرد علی الغالیة و ابی الخطاب، لابی اسحاق الکاتب ابراهیم بن ابی حفص قال النجاشی فی (ص14) انه شیخ من اصحاب ابی محمد العسکری علیه السلام .
2. الرد علی الغالیة المحدثیه، للفضل بن شاذان بن الخلیل النیسابوری من اصحاب الجواد علیه السلام ذکره النجاشی فی (ص217).
3. الرد علی الغلاة، لابی سهل اسماعیل بن علی بن اسحاق بن ابی سهل بن نوبخت الحاضر عند وفاته العسکری علیه السلام ذکره النجاشی (ص23).
4. الرد علی الغلاة، لابی الحسن علی ابن مهزیار الیهوازی وکیل الائمة علیهم السلام ذکره النجاشی فی (ص178).
5. الرد علی الغلاة، لابی جعفر محمد بن الحسن بن فروخ الصفار المتوفی بقم (290) ذکره النجاشی فی (ص251).
6. الرد علی القرامطه، لثقة الاسلام کلینی المتوفی سنة تناثر النجوم (329) ذکره النجاشی فی (ص267).
7. الرد علی القرامطه والباطنیة، للفضل بن شاذان الخلیل النیسابوری الراوی عن الجواد علیه السلام ذکره النجاشی فی (ص216).
8. الرد علی الصوفیه وخرافاتهم، من القول بالحلول والاتحاد ووحده

الوجود و غیرها، للشيخ محمد ابن عبدالعلی بن محمد بن احمد ال عبدالجبار القطیفی.

9. الرد علی الشیخیه، للحاج الشیخ محمد باقر بن المولی محمد حسن اسداء الله القائنی البیرجندی المعاصر المذكور فی (النقباء، ج 1، ص 204).

10. الرد علی التناسخیه، للشيخ محمد الشهيد بالشیخ علی الحزین وهو ابن الشیخ ابی طالب الزاهدی الجیلانی الاصفهانی، المتوفی ببئارس الهند (1181).

11. الرد علی الباییه، للشيخ محمد حسن الخوسفی القائنی تلمیذ السید المیرزا محمد حسن الشیرازی بسامراء.

12. الرد علی الاسماعیلیه، للشيخ ابی عبدالله الكاتب النعمانی، صاحب کتاب «الغیبه» وتلمیذ الکلینی.

به هر تقدیر، پی بردن به نقش غلات در مسیر جعل حدیث که یکی از مسایل قابل توجه است، تا آنجا که از سخنان سید مرتضی رحمه الله در کتاب امالی برمی آید، ضربه ای که زنادقه از رهگذر جعل حدیث و ایجاد توهم در مسیر اعتقادات مسلمین، به اسلام وارد ساختند، کفار

و مشرکین عهد جاهلیت چنین ضربه ای وارد نکردند. زیرا زنادقه در عین بی اعتقادی به مبانی اسلام، در صفوف مسلمین حاضر شده و با القای شبهات و پراکندن احادیث جعلی در بین احادیث صحیح، به انحراف آنان خصوصاً جوانان، اقدام می کردند. چنانکه این مطلب از اقرار بعضی از زنادقه همچون ابن ابی العوجاء در لحظه مرگ به دست می آید...⁽¹⁾. اما چون یقین پیدا کرد که او را می کشند گفت:

ص: 256

1-1. سید مرتضی، امالی، قم مکتبه النجفی المرعشی، ج 1، ص 127 و نیز ص 89 و 88. نقل اینجانب از کتاب پژوهش در تاریخ حدیث شیعه تألیف دکتر مجید معارف، ناشر مؤسسه فرهنگی هنری ضریح، چاپ اول، سال 1374.

حال که مرا می کشید پس بدانید که من در بین احادیث شما، چهار هزار حدیث جعلی وارد کردم(1).

یکی از محققان معاصر، سید هاشم معروف حسنی در دو کتاب «دراسات فی الحدیث والمحدثین» و «الموضوعات فی الاثار والاکخبار» به درج نمونه هایی از روایات غلات اقدام کرده است. چنانچه آقای محمد باقر بهبودی در کتاب «معرفه الحدیث» گام بزرگی در معرفی غلات و اقدامات خائنانه آنان برداشته است. ایشان پیرامون فعالیت های غلات در مسیر جعل حدیث می نویسد:

این واقعه به دورانی مربوط می شود که حدیث شیعه از حالت استتار و تقیه خارج شد و در قالب اصول و مولفات حدیثی دست به دست گردید(2).

ایشان در جای دیگر اضافه می کند که:

راویان غالی مذهب در پاره ای از موارد اصلی معروف یا کتاب مشهوری را گرفته و در خلال آن روایاتی از خود، وارد کرده یا آنکه عبارات احادیث را مطابق با میل خود تحریف می نمودند(3).

نکته قابل توجه اینکه علمای شیعه بسان ائمه اطهار علیهم السلام در مسیر مبارزه با جریان غلات و عقاید غلوآمیز از هیچ کوششی دریغ نداشتند، آنان با بیان معارف حقه چه در قالب مناظرات علمی و

ص: 257

1-2. همان، ج 1، ص 128.

2-3. معرفة الحدیث، ص 40.

3-1. همان مأخذ، ص 44.

پاسخگویی به شبهات(1). و چه با تألیف کتب ارزشمند کلامی و رجالی فقهی که سابقا ذکر شد به حفاظت از شریعت پرداختند. شایان ذکر است که در این مبارزات گاهی علما مبسوط الید بودند و حکومت زمان آنان نیز طرفدار شیعه بودند مانند حکومت ال بویه و صفویه در زمان شیخ مفید و سید مرتضی و اوایل عمر شیخ طوسی و زمان مرحوم مجلسی. لذا این حرکت (مبازه با غلو) شدید می شد و گاهی حکومت ضد شیعه بود و به تحریک فرقه های مخالف شیعه می پرداخت. لذا این بزرگان چاره ای جز سکوت یا مهاجرت و حفظ همان وضع موجود نداشتند مانند اواخر عمر شیخ طوسی و حوادث و فجایع ایجاد شده در بغداد و کشتار شیعیان و آتش سوزی کتب

ارزشمند شیعه که در پایان منجر به مهاجرت این عالم بزرگوار به نجف و تأسیس حوزه و پرورش شاگردان بسیاری که مدافع اسلام باشند، گردید.

از جمله تلاش علما و فقهای اسلامی مبارزه با هر گونه عقاید و رفتار غلوآمیز در طول تاریخ خصوصا در عصر حاضر این بوده که آنان برای روشن شدن اذهان مردم برخی از حرکتهایی را که امروزه در قالب مداحی و اشعار مذهبی در اجتماعات عزاداری به نام ائمه اطهار علیهم السلام انجام می شود و غلوآمیز است صریحا طرد و نفی کرده اند برای نمونه بخشی از استفتانات این بزرگان را در معرض دید همگان قرار می دهیم.

ص: 258

1- 2. به کتاب مناظرات ترجمه الفصول المختاره تألیف آقا جمال خوانساری (المتوفی 1122) ناشر دبیرخانه کنگره محقق خوانساری قم، 1378 چاپ اول مراجعه شود.

باسمه تعالی

علمای اسلام و فقهای عظام در طول تاریخ، مرجع رفع مشکلات فکری و اعتقادی مردم مسلمان و شیعه بوده اند و لذا هرگاه انسانهای شایسته و هوشیار شاهد برخوردی نامطلوب در مسیر دین بودند از مراجع عالیقدر استفتاء می نمودند، در این زمینه با طرح یک سؤال کلی و یک سؤال جزئی و موردی بخشی از نظرها را جويا شدیم و تفصیل آن را بر عهده خوانندگان گرامی می گذاریم.

محضر مبارک مراجع عالیقدر جهان تشیع مدّظلمهم العالی

سلام علیکم:

الف: احتراماً، چنانکه استحضار دارید بعضی از روی غفلت و جهل معتقد به افکار و عقاید غلوآمیز هستند و گروهی از روی تعهد و توجه نسبت به باطل بودن این اعتقادات و آثار و لوازم آن.

خواهشمند است نظر شریف خود را نسبت به هر یک از این گروهها اعلام فرمایید.

ص: 259

ب: در سالهای اخیر مشاهده می شود که بعضی از مداحان اهل بیت علیهم السلام سبکهای جدیدی در روضه خوانی و مولودی خوانی اجرا می کنند که شبهاتی در اذهان امت حزب اللهی ایجاد نموده است. برای رفع این شبهات خواهشمند است به سؤالات ذیل پاسخ فرمایید.

1. خواندن شعرها و گفتن سخنانی که در آن به صراحت از اهل بیت علیهم السلام به عنوان خدا یاد می شود چه حکمی دارد؟ به عنوان نمونه:

لا اله الا على لا اله الا زهرا لا هو الا محمد

امیرالمؤمنین آمد، خدا روی زمین آمد بشارت ده به سر مستان که رب العالمین آمد

عاشقم فارغ زگمراهی شدم شکر حیدر، حیدر اللّهی شدم

عابدان را گو به ما تکفیر گویند باک نیست ما خدا داریم آن هم در دو دنیا زینب است

2. خواندن اشعار مدح یا مصیبت، با آهنگی که انسان را به حرکت در می آورد چه حکمی دارد؟

3. خواندن اشعاری که در آن مقام خداوند متعال در برابر مقام اهل بیت علیهم السلام پایین آورده می شود چه حکمی دارد؟ به عنوان مثال در قضیه معراج گفته می شود که زمانی که پیامبر صلی الله علیه و آله به معراج رفتند در آنجا مشاهده فرمودند که خدای تعالی عکس حضرت علی علیه السلام را می بوسید به این عبارت که:

خدا عکس علی را ماچ می کرد.

ص: 262

4. در بعضی از مجالس برای ابراز محبت به مقام اهل بیت علیهم السلام صداهای حیوان در می آورند به عنوان مثال:

به من می گن سگ حسین به تو می گن ارباب حسین عوعوعو

ولگردم و هر جایی ام قلاده زن قلاده زن عوعوعو

سحر آدمم نبودى به شکار رفته بودى تو که سگ نبرده بودى به چه کار رفته بودى

عوعوعو

من که به شور و شینم سگ توله ی حسینم

بعضی از این افراد در ملاء عام به گردن خود زنجیرهای کلفت بسته و خود را سگ امام حسین علیه السلام معرفی می کنند و یا خود را حمار اهل بیت علیهم السلام معرفی کرده و صدایش را در می آورند و در حرم امام رضا علیه السلام نیز صدای کبوتر در آورده اند. با توجه به اینکه همه این کارها در منظر مردم و ملاء عام انجام می شود، حکم این گونه اعمال را بیان فرمایید.

5. در بعضی از مجالس روضه، کاری به نام هروله مرسوم است. به این صورت که تمامی افراد سینه زن جمعاً به هوا پریده و سینه می زنند و نیز گاهی شبیه به رقص بدنهای خود را تکان می دهند و هرگاه با انتقاد مواجه می شوند برای توجیه این گونه حرکات این شعر را می خوانند:

رقاصم و رقاصم من رقاص عباسم

رقاصیم را از ازل او کرده امضا

لطفاً حکم عمل مذکور را بیان فرمایید.

ص: 263

6. بعضی از مداحان مطالبی را به اهل بیت علیهم السلام در قالب داستان و رؤیا نسبت می دهند که با مسلمات روایی و قرآنی منافات دارد؛ مثلاً

می گویند:

«مداحی که به خاطر پیری صدایش لرزه پیدا کرده بود و از کار افتاده بود، از دست امام حسین علیه السلام ناراحت شده و در خوابی حضرت را دیده، به ایشان شکایت می کند حضرت در پاسخ می فرمایند: تو هر کجا رفتی و روضه خواندی، پول گرفتی . پس دیگر حقی به گردن ما نداری . فردای آن روز از طرف حاکم او را برای روضه خوانی دعوت می کنند و پس از روضه، حاکم به او مبلغ هنگفتی می دهد که با امتناع روضه خوان مواجه می شود که می گوید: «من دیگر پول نمی گیرم.» حاکم به او می گوید: «این مبلغ را دیشب خانم سیاه پوشی به این جا آورد و به من فرمود: «سلام مرا به آن مداح برسانید، بین او و فرزند من سوء تفاهمی پیش آمده، به او بگویند پسر مرا ببخشد.»

گفتن این سخنان چه حکمی دارد؟

7. بر فروض مذکور گوش دادن، خرید و فروش نوارهایی که قسمتهایی از آنها این چنین مضامینی را در بر دارند چه حکمی دارد؟

8. افراد مذکور در مقام جبهه گیری در مقابل اشخاص مخالف این گونه برنامه ها می گویند: «دستگاه امام حسین علیه السلام خارج از فقه است.»

نظر حضرت عالی در این مورد چیست؟

ص: 264

حضرت آية الله العظمى آقای حاج شیخ جواد تبریزی (دام عزه) به سؤالات مذکور:

بسمه تعالی

ج س اول: گوینده این مطالب گر چه قصد سویی ندارد و مبالغه در محبت است . ولی این کار حرام است و باید مؤمنین جداً اجتناب کنند. عصر ما عصر ارتباطات است و این گونه نیست که اینها در مجالس مخفی بماند بلکه به دست دشمنان شیعه می رسد و وسیله ای برای نسبت دادن شرک به شیعه می شود و باعث آن است که علمای شیعه و مؤمنین و صلحا را مورد هجوم قرار دهند. و حضور در چنین مجالسی در صورتی که چنین مداحانی اصرار به گفتن این مطالب داشته باشند جایز نیست. و الله العالم.

ج س دوم: بسمه تعالی : غناء در روضه خوانی هم جایز نیست چه با استعمال آلات لهو باشد یا نباشد ، حتی اگر بعض عوام تصور کنند که این شخص ، روضه را خوب می خواند و خوب هم گریه می کند والله العالم

ج س سوم: بسمه تعالی : اینگونه اشعار خلاف شرع است و افترای علی الله و علی الرسول(ص) است و اگر شخصی این کار را در ماه مبارک رمضان انجام دهد روزه اش باطل است و این کار چه در ماه رمضان و چه در غیر آن موجب تعزیر شرعی است . والله العالم

ج س چهارم: بسمه تعالی : به هر همیشه این امور خلاف شرع است و مؤمنین بیدار باید متوجه باشند که عواقب اینگونه امور متجری به جز بد نامی شیعه نیست و اگر در محبت؛ صادق هستند باید در مصائب اهل بیت(ع)

اشک بریزند و سینه بزنند و مستحبات عزاداری را بیندازند و امثال این

امور که بین مؤمنین معمول می باشد . امید است خداوند متعال بندگانش را از جنون ...

ج سؤال پنجم: بسمه تعالی : حضرت ابوالفضل علیه السلام ، علمدار شهیدان ، سقای کربلا ، باب الحوائج احتیاج به رقاص ندارد و از رقاصی منتفّر است . و اگر سینه زنی به نحو متعارف باشد نزد خداوند مأجور هستند و حضرت زهراء (س) و ائمه هدی (ع) برای آنها شفاعت خواهند کرد و اگر از شئون عزاداری خارج بشود ، احتمال آن است که غیر از ورز ، چیزی دیگری عائدشان نشود. واللّٰه العالم

ج س ششم: بسمه تعالی : نقل اینگونه خوابها که کذب محض است افتراء بر ائمه است و ورز و افتراء بر گوینده و شنونده این مطالب است . اما فعل خوابهایی که مناسب مقام ائمه (ع) است توسط یا غیر آنها مانعی ندارد در صورتی که اقلّاً احتمال به صدق داشته باشد . واللّٰه العالم

ج س هفتم: بسمه تعالی : ترویج باطل حساب می شود . واللّٰه العالم

ج، س هشتم:

ص: 266

ج س اول: خواندن چنین اشعاری و نیز استماع آن جایز نیست و ائمه معصومین علیهم السلام به هیچ وجه به اینگونه تعبیرات راضی نیستند و چنین تعبیری موجب وهن مذهب و ائمه معصومین علیهم السلام است.

ج س دوم: چنانچه بصورت غنا باشد یا با آهنگی باشد که مناسب مجالس لهو و لعب است جایز نیست.

ج س سوم: جایز نیست و نقل چنین قضایای غیر صحیحی ناشی از جهل و نادانی است.

ج س چهارم: بر خطبای محترم و مداحان اهل بیت عصمت و طهارت علیهم السلام لازم است از تعبیری که مقام انسانیت را تنزل می دهد خود داری کنند. همه این مجالس و سوگواریها برای تقرب به خداوند سبحان و رشد مقام عبودیت انسان است. باید به گونه ای عمل شود که چنین مجالسی موجب تقویت اعتقادی و دینی مردم شود و قطعاً ذکر چنین تعبیری هرگز صحیح نمی باشد.

ج س پنجم: جای تعجب است که در مراسم ائمه معصومین علیهم السلام از عناوین محرم استفاده می شود. در اشعار و شعرا، و علمای عالیقدر ما تعبیر بسیار بلندی وجود دارد که مناسب است از آنها استفاده شود. هروله در غیر از سعی بین صفا و مروه در جای دیگری به قصد رجحان و استحباب مشروع نیست و از دقص نیز باید اجتناب شود.

ج س ششم: مقام خطابه و منبر و نیز مسند مداحی و نوحه سرایی

بسیار منصب خطیری است تمام دست اندرکاران این امر نسبت به

همه کلمات و گفتار خود عندا... و روز قیامت مسئول هستند و مادامی که مطلبی برای آنان صد درصد صحیح نباشد نباید نقل کنند تا چه رسد به مطالبی که با مسلمات قرآن و روایات معارض باشد:

ج س هفتم: جایز نیست.

ج س هشتم: هیچ امری از امور عالم از فقه خارج نیست اصل قیام حضرت اباعبدالله علیه السلام به جهت احیای سنت پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله و اقامه امر به معروف و نهی از منکر بوده است که یکی از زوایای مهم فقه است. کسانی که چنین مطلبی را می گویند آیا معتقدند نعوذ بالله در دستگاه امام حسین علیه السلام معروف منکر و منکر معروف می شود؟ هرگز نمی توان چنین خیانتی را به عنوان عشق به امام حسین علیه السلام انجام داد. بنابراین در عزاداری و سوگواری باید تمام احکام و موازین شرعی مراعات شود که در غیر این صورت مورد رضایت آن بزرگوار نخواهد بود.

ص: 268

بحث از غلونه تنها، بحثی تاریخی نیست، بلکه بیان اندیشه خاصی است که با تطوّرات پنهان و آشکار و با توجه به زمینه های مناسب سیاسی، اجتماعی و فرهنگی خاص حاکم در اعصار گوناگون رشد نموده و در لابلای فرهنگ مظلوم اهل بیت علیهم السلام وارد گردیده و چنان در جان برخی نفوذ کرده که جسورانه بر اصول اعتقادات مسلمانان حمله نموده و می نمایند و آن را خدشه دار ساختند.

در بررسی جریان غلو و غالیگری دریافتیم که غلات با جا زدن خود در شمار شیعیان و با انتساب دروغین به اهل بیت علیهم السلام، به جنایت بزرگی در جهت اثبات نظریات سخیف خویش دست زدند. آنان با ساختن روایات نادرست و وارد کردن آنها در مجامع حدیثی، از یک طرف عقاید غلوآمیز خود را به ائمه اطهار علیهم السلام نسبت دادند و از طرف دیگر به اعمال ناشایست خود مشروعیت بخشیده و کاری ترین ضربه ها را به اصل و ریشه مذهب وارد نمودند.

در برابر این هجوم بی امان غلات، ائمه معصوم علیهم السلام با حساسیت فوق العاده ای به مبارزه با این جریان انحرافی پرداخته و همواره مؤمنان را از خطر این توطئه پلید آگاه ساختند و بدین ترتیب نقش عظیمی در زدودن این ساخته ها و بافته ها بر عهده گرفتند.

لکن با وجود تمام این مبارزات، آثار این جنایت کاملاً پاک نگردید

و مع الاصف این جعلیات در مجامع روایی وارد گردید به گونه ای که تا امروز تاریخ و کلام و فقه و سیاست... دین آلوده می باشد و زحمات طاقت فرسای علماء و دانشمندان هنوز نتیجه کامل نداده، لذا در بسیاری از موارد با تساهل و تسامح برخورد نموده و این روایات را تلقی به قبول می نمایند.

در چنین وضعی لازم است با تفکر و تدبّر به نقد و تهذیب بیشتر فرهنگ مکتوب شیعه پرداخت و با ردّیابی آراء شوم غلات به تمحیص این میراث ارجمند اقدام شود. در این راستا بایستی بر طبق راهکارهای ائمه علیهم السلام مبنی بر عرضه روایات به قرآن عمل نمود که این امر قطعاً با همکاری افرادی متخصص و خوش ذوق در عین حال محقق امکان پذیر خواهد بود.

امروزه بایستی به نقد و تهذیب فرهنگ مکتوب و نامکتوب اندیشید که اکنون به دست ما رسیده است.

بسیار ساده اندیشی است که ما فرهنگ موجود را - علیرغم خیانتها و تحریفاتی که در طول تاریخ خصوصاً در بخشهایی که داعیه جعل وجود داشته - فرهنگ ناب اهل بیت علیهم السلام بدانیم که این خود ستمی مضاعف بر آن مظلومان تاریخ است. برای نمونه در فرهنگ موجود، از حساسیت فوق العاده و کاملاً بی نظیر ائمه در قبال مسأله غلو و افکار و عقاید غلوآمیز اثر چندانی به چشم نمی خورد. به طور اشاره، نظرات مرحوم شیخ مفید و سیدمرتضی و ابن قبه را در مورد علم امام

ملاحظه کنید. (1) نظریات شیخ صدوق و استادش ابن ولید را در مورد سهو النبی توجه کنید. (2) در مورد بزرگانی دیگر. (3)

البته اینجانب قصد اظهار نظر علمی در صحت و سقم نظریات بزرگان را ندارم و اصلاً خود را در این حدّ نمی بینم، بلکه تنها به بیان چرخش حساسیتها و روحیات نظر دارم. چنانکه برخی از علمای معاصر، مصادیق غلو در نظر علمای قریب به عهد اهل بیت را، امروزه از ضروریات مذهب می شمارند. (4)

امروزه در برخی از سخنرانی ها و مداحی ها و هیئت ها، اشعار و روایات و مسایلی مطرح می شود که حاکی از وجود عقاید غلوآمیز و سعی در ترویج آن دارد و حتی کاستهای مجوّزدار این گونه مسایل به بازار عرضه می شود اشعاری مانند:

امشب از عشق تو مستم من فاش می گویم علی پرستم من

مست اویم تا ابد قل هو الله احد....!

امروزه گروههایی هستند که ادعای خدایی، نبوت، امامت و... می کنند و افراد و دسته جاتی را به دور خود جمع می کنند و همان افکار و عقاید غلوآمیز غالبان صدر اسلام و اباحی گری را در جامعه ترویج می کنند که باید با آنها برخورد شود. و حساسیت لازم انجام

ص: 271

1-1. نشریه حوزه، شماره 54، ص 135، مقاله علم امام.

2-2. من لایحضره الفقیه، ج 1، ص 359.

3-3. یکی از علمای گلپایگان کتابی می نویسد که در آن بول امام را پاک می داند و اخیراً توسط یکی از بزرگان اجازه تجدید چاپ گرفته.

4-4. تنقیح المقال، مامقانی، ج 3، ص 240.

در تحقیق انجام شده با توجه به اینکه تلاش زیادی صورت گرفت و منابع بسیار و متنوعی از فریقین دیده شد نتایج زیر بدست آمد:

1. مسأله غلو مخصوص زمان ائمه علیهم السلام نبوده، بلکه یک پدیده اجتماعی و سیاسی است که در هر عصر و نسلی به گونه های مختلف وجود دارد و باید واقع بنیانه با آن برخورد شود وگرنه نظام اجتماعی را در بعد اعتقادی و اخلاقی با مشکل مواجه می سازد.

2. مسأله غلو در شیعه آنچنان که فرق نویسان مطرح نموده اند وجود نداشته و ندارد که در بخش اول با ادله متعددی این را اثبات نمودیم. اگر تحقیقی منصفانه صورت گیرد ممکن نیست شیعه ای که در کنار اهل بیت علیهم السلام بودند و از فرهنگ اصیل و ناب اسلام استفاده کردند دارای افکار و عقاید غلوآمیز شوند. بله انگیزه های سیاسی،

ص: 272

1-1. مرجع بزرگوار شیعه، حضرت آیه الله بروجردی رحمه الله از جمله افرادی بودند که نسبت به این مسایل حساس بودند. آیه الله صافی گلپایگانی نقل می کنند: «در مجلس جشن امیرالمؤمنین علیه السلام کسی شعری را خواند که با موازین اسلام نمی ساخت آیه الله بروجردی به وی فرمود: نخوان. برادرم حاج آقا علی صافی واسطه شد و بنا کرد توجیه کردن که اشکالی ندارد و... (!! آیه الله بروجردی به این بیت اشاره کرد که چه توجیهی دارد و با موازین اسلام چگونه می سازد. توبه این جمال خوبی، چوبه طور جلوه آبی ارنی بگو به آن کس که بگفت لن ترانی «نشریه حوزه، سال هشتم، شماره 44 و 43، ص 135 مصاحبه با آیه الله صافی» از حضرت امام رحمه الله نیز نقل شده که فردی در حرم امیرالمؤمنین علیه السلام روی زمین افتاده و عتبه مبارکه را می بوسید امام با لحن شدیدی به وی فهماند که این کار نادرست است. «در سایه آفتاب، چاپ دوم، ص 118 و ص 244».

اجتماعی و... در برخی از موارد برچسب غلو به آنها می زدند تا به راحتی بتوانند آنان را سرکوب نمایند.

3. اکنون که نظام اسلامی به برکت وجود امام زمان علیه السلام و قداست خون پاک شهیدان و انفاس قدسیه رهبران در این سرزمین برقرار است وظیفه همگان بسان ائمه، حساسیت فوق العاده نسبت به برخوردها و رفتارهای غلوآمیز باید باشد تا نظام از هرگونه خطری مصون بماند.

«ربنا لا تؤاخذنا انّ نسینا او اخطأنا»

ص: 273

* قرآن کریم

* نهج البلاغه

1. آثار الباقیه، بیرونی، ابوریحان، محمد بن احمد (د. 404)، ترجمه علی اکبر داناسرشت، تهران، انتشارات امیرکبیر، 1363 م، چاپ سوم.
2. احوال الرجال، جوزجانی، ابراهیم بن یعقوب (د. 259)، بیروت، مؤسسة الرسالة، 1405 ق، چاپ اول.
3. اساس التأویل، تحقیق عارف تامر، دار الثقافة، بیروت.
4. اسلام و مقتضیات زمان، مطهری، مرتضی
5. اصل الشیعة و اصولها، کاشف الغطاء، محمدحسن، قم، دار القرآن الکریم.
6. اصول اسماعیلیه، لوییس برنارد، ترجمه عربی خلیل احمد، مصر، دار الکتب العربی، بی تا.
7. اعتقاداتنا، تبریزی، میرزا جواد آقا، مطبعه مهر، قم، چاپ اول، 1418 ه .
8. الاحتجاج، طبرسی، احمد ابن علی (د.ح 60)، نجف اشرف، منشورات نعمان، 1386 ق.
9. الاعتدال فی الدین، الزحیلی، دکتر محمد مصطفی، انتشارات الدعوة الاسلامیه، طرابلس، چاپ دوم، 1402 ه .
10. الامام الصادق والمذاهب الاربعه، حیدر، اسد، بیروت، دار الکتب العربی، 1390، چاپ دوم.

11. الانساب، سمعاني: عبدالكريم بن محمد (د. 562)، حيدر آباد ركن، مؤسسة دائرة المعارف العثمانية، 1402 ق، چاپ اول.
12. البحر المحيط، ابو حيان، محمد ابن يوسف (د. 754)، بيروت، دار الفكر، 1403، چاپ دوم.
13. البداية والنهاية، ابن كثير، چاپ دوم، مكتبة المعارف، بيروت، 1977 م.
14. التبصير، اسفراينى، شاهفور بن طاهر (د. 471)، بيروت، عالم الكتب، 1403، چاپ اول.
15. التبنية والرد، ملطى، محمد ابن احمد (د. 377)، بي جا، مكتب نشر الثقافة الاسلامية، 1368 ق، چاپ اول.
16. التعريفات، جرجانى، على بن محمد (د. 816)، مصر، مكتبة المصطفى البابى الحلبى و اولاده، 1357 ق.
17. التفسير القرآن العظيم، ابن كثير، اسماعيل (متوفى سال 774)، بيروت، دار المعرفه، 1402 هـ. ق.
18. التفسير الكبير، رازى، فخر الدين (د. 606) بي جا، بي تا، بي تا، چاپ سوم.
19. التقريب، ابن حجر عسقلانى، احمد ابن على (د. 852)، بيروت،
دار المعرفة، 1395 ق، چاپ دوم.
20. التتقيح فى شرح العروة، سيدابوالقاسم خوئى، مؤسسه آل البيت، مطبعة الآداب، نجف الاشرف، چاپ دوم.
21. الجامع، قرطبى، محمد ابن احمد (د. 671)، بي جا، دار الكتب العربى.
22. الجرح و التعديل، رازى، عبدالرحمن بن محمد (د. 327)، بيروت، دار احياء التراث العربى، 1372 ق، چاپ اول.
23. الحور العين، حميرى، نشوان ابن سعيد (د. 573)، المكتبة العربية

24. الخطط، مقریزی، احمد ابن علی (د. 845)، بیروت، دار صادر، 1966 م.
25. الدر المنثور، سیوطی، جلال الدین (د. 911)، قم، مكتبة آية... النجفی مرعشی، 1404 ق.
26. الذريعة الى تصانيف الشيعة، طهرانی، آقا بزرك، چاپ سوم، بیروت، دار الاضواء، 1403 ق.
27. السيرة الحلییه، زینی زحلان، سیداحمد، دار احیاء التراث العربی، بیروت.
28. الصحاح اللغة، جوهری، اسماعیل ابن حماد (د. 393)، بی جا، انتشارات امیری، 1368 ش، چاپ اول.
29. الضعفاء الكبير، عقيلي، محمد ابن عمرو (د. 322)، بیروت، دار الكتب العلمية، 1984 میلادی، چاپ اول.
30. العروة الوثقی، طباطبائی، محمدکاظم، تهران، انتشارات مكتبة العلمية الاسلامية، 1399 ه .
31. العلویون بین الاسطورة و الحقيقة، هاشم، عثمان، چاپ اول، بیروت، 1400 ق.
32. الغلو والفرق الغالیه فی الخصاره الاسلامیه، السامرائی، عبدالله معلوم، بغداد، 1392 ق.
33. الفرق الاسلامیه، فیومی، محمدابراهیم، بیروت، دار الشروق، 1419 ه. ق، چاپ اول.
34. الفرق المفترقه، عراقی، عثمان ابن عبدالله، آنکارا، نور متباسی، 1916 م.
35. الفصول المختاره، علم الهدی، مرتضی (د. 436)، النجف الاشرف، المطبعة الحیدریه، بی تا، چاپ دوم.

36. القاموس المحيط، فيروز آبادي، محمد بن يعقوب (د. 817)، بيروت، دار الجيل، بي تا.
37. الكاشف، مغنیه، محمدجواد، بيروت، دار العلم للملايين، 1981 م، چاپ سوم.
38. الكامل في التاريخ، ابن اثير، على ابن ابي كرام (د. 630)، بيروت، دار صادر، 1399 ق، 1979 م.
39. الكنى والالقب، قمى، عباس (د. 1319)، نجف، منشورات مطبعة حيدرية، 1389 ق، چاپ اول.
40. اللعة دمشقيه، مكى العاملى، محمد بن جمال الدين، (متوفى 786)، قم انتشارات علميه، 1395 ه، چاپ دوم.
41. المختصر، ابن شطى، محمد جميل بن عمر (1379)، بيروت، دار الكتب العربى، 1406 ق، چاپ اول.
42. المغنى، ذهبى، محمد (د. 748) تحقيق نور الدين عتر، سوريه دار المعارف، 1397 ق، چاپ اول.
43. المقالات والفرق، اشعري، سعد ابن عبدالله، (د. 301)، تصحيح محمدجواد مشكور، مركز انتشارات علمى و فرهنگى، 1361، چاپ سوم.
44. الملل والنحل، شهرستانى، محمد بن عبدالكريم (548)، لايبزيك، اتو هاراس وتيز، 1923 م.
45. الميزان، طباطبائى، محمد حسين، (د. 1402)، تهران، دار الكتب الاسلاميه، 1389 ق، چاپ دوم.
46. النهاية، ابن اثير، مبارك بن محمد (د. 604)، بي جا، دار احياء الكتب العربيه، 1383 ق، چاپ اول.
47. ايضاح دفاين النواصب، ابن شاذان، محمد ابن احمد (د. قرن 9) النجف مكتبة الحيدرية، بي تا.

48. بحار الانوار، مجلسی، محمدباقر (د. 111)، بیروت، مؤسسة الوفا، 1403 ق، چاپ دوم.
49. بحوث فی الممل و النحل، جعفر سبحانی، چاپ دوم، مرکز مدیریت حوزه علمیه، 1413 ق.
50. بهائیان، نجفی، سیدمحمد باقر، تهران، کتابخانه طهوری، 1357
- ش، چاپ اول.
51. بیان الادیان، حسینی، علوی، محمد بن حسین، تصحیح هاشم رضی، تهران، مؤسسه مطبوعاتی فراهانی، 1342.
52. تاریخ ادیان و مذاهب جهان، مبلّغی، عبدالله، چاپ اول، قم، انتشارات منطق، 1373 ش.
53. تاریخ الاسماعیلیه، 4 جلد، ریاض الریس للکتب والنشر، لندن - قبرص، چاپ اول، 1991 م.
54. تاریخ اندیشه های کلامی، بدوی، عبدالرحمن، ترجمه حسین صابری، انتشارات آستان قدس رضوی، چاپ اول، 1374.
55. تاریخ جامع بهائیت، افراسیابی، بهرام، بی جا، انتشارات سخن، 1368 ش، چاپ اول.
56. تاریخ شیعه، مشکور، محمدجواد، تهران، انتشارات اشراقی، 1355 ش.
57. تاریخ شیعه و فرقه های اسلام تا قرن چهارم، مشکور، محمدجواد، چاپ سوم، تهران، 1362 ش.
58. تاریخ مذاهب اسلام، مشکور، محمدجواد، بی جا، انتشارات شرق، 1368 ش، چاپ اول.
59. تاریخ و عقاید اسماعیلیه، دفتری، دکتر فرهاد، ترجمه فریدون بدره ای، نشر پژوهش فروزان روز، تهران، چاپ اول، 1375 ش.
60. تبیان، طوسی، محمد ابن حسن (د. 460) تحقیق احمد حبیب

61. تحرير الاحكام، حلى، حسن ابن يوسف (متوفى 726 هـ) ايران، مؤسسه طوس للطباعة والنشر.
62. تحرير الوسيله، خمينى، روح الله (د. 1410)، بيروت، دار الانوار، 1403 ق.
63. تذكرة الحفاظ، ذهبى، محمد (د. 748) تصحيح عبدالرحمن بن يحيى معلمى، حيدرآباد دكن، مجلس دائرة المعارف العثمانية، 1388 ق.
64. تذكرة الفقهاء، حلى، حسن ابن يوسف (متوفى 726) قم، مؤسسه آل البيت، 1414، چاپ اول.
65. تشيع و تصوف، شيبى، كامل، مصطفى، تهران، مؤسسه انتشارات اميركبير، 1359 ش، چاپ اول.
66. تصوف و تشيع، حسنى، هاشم معروف، بنياد پژوهشهاى آستان قدس رضوى، چاپ اول، 1369.
67. تفسير المراغى، احمد مصطفى، احياء التراث العربى، بيروت، چاپ دوم، 1985 م.
68. تفسير راهنما، هاشمى رفسنجانى، اكبر، انتشارات دفتر تبليغات اسلامى، چاپ دوم، 1376 ش.
69. تنقيح المقال، مامقانى، عبدالله (د. 1323)، النجف الاشرف، دار المرتضويه، 1350 ق.
70. تهذيب الكمال، مزى، جمال الدين يوسف (د. 742)، بيروت، مؤسسه الرسالة، 1408 ق، چاپ دوم.
71. جامع البيان، طبرى، محمد ابن جرير (د. 310)، بيروت، دار المعرفة، 1398 ق، چاپ سوم.
72. جامع الرواة، اردبيلى، محمد ابن على (د. 1150)، قم، مكتبة آية... نجفى المرعشى، 1403.

73. جواهر الكلام، نجفی، محمد حسن (د. 1266)، بیروت، دار احیاء التراث العربی، 1981 م، چاپ هفتم.
74. خصال صدوق، صدوق، محمد بن علی (د. 381)، تصحیح علی اکبر غفاری، قم، جامعه مدرسین، 1403 ق.
75. خلاصه، حلی، حسن ابن یوسف (د. 726)، بی جا، چاپ سنگی، بی تا، بی تا.
76. دبستان المذاهب، فانی، محسن، بمبئی، به اهتمام ابراهیم بن قاضی نور محمد.
77. دروس الشرعیه، مکی العاملی، شمس الدین محمد، (متوفی 786)، قم، انتشارات جامعه مدرسین، 1414، چاپ اول.
78. رجال طوسی، طوسی، محمد ابن حسن، متوفی 460 هجری، نجف اشرف، مکتبه الحیدریه، 1381 ق، چاپ اول.
79. رجال کشی، طوسی، محمد ابن حسن (د. 460)، تهران، انتشارات مصطفوی، 1348.
80. سلسله الینایع الفقہی، مروارید، علی اصغر، مؤسسه فقه الشیعہ و الدار الاسلامیہ، 1410 ق، چاپ اول.
81. سیر الاعلام، ذهبی، محمد (د. 718) تحقیق محمد نعیم، بیروت، مؤسسه الرساله، 1405 ق، چاپ سوم.
82. شرح نهج البلاغه، ابن میثم بحرانی، میثم ابن علی (د. 679)، بی جا، مرکز انتشارات دفتر تبلیغات اسلامی حوزه علمیه قم، 1362 ش.
83. شمس الضحی فی مناقب النبی و ائمه، نجفی، مرتضی، انتشارات شفق، قم.

* صحیفه سجادیه،

84. صراط النجاة، اصفهانی، ابوالحسن، (د. 1325) تهران، چاپخانه اسلامی، 1377 ق، چاپ دهم.

85. طبقات الكبرى، ابن سعد، محمد، (د. 230)، بيروت، دار صادر، بی تا.
86. فرق الشیعه، نوبختی، حسن بن موسی (د. 232)، ترجمه محمدجواد مشکور، تهران، بنیاد فرهنگ ایران، 1353 ش.
87. فرهنگ عقاید و مذاهب اسلامی، سبحانی، جعفر، انتشارات توحید، قم، چاپ اول، 1371 ش.
88. فضائح الصوفیه، محمد ابن جعفر...، انتشارات انصاریان، چاپ اول، 1413 ه.
89. قاموس الرجال، تستری، محمدتقی، تهران، مرکز نشر الكتاب، 1382 ق.
- *قرآن کریم،
90. قواعد الاحکام، حلّی، حسن ابن یوسف (متوفی 726)، قم انتشارات جامعه مدرسین؛ مؤسسه نشر اسلامی، 1413، چاپ اول.
91. کتاب الغیبه، طوسی، محمد ابن حسن (د. 460)، نجف اشرف،
- مکتبه الصادق، 1385 ق، چاپ دوم.
92. کلیات فی علم الرجال، سبحانی، جعفر، قم، مرکز مدیریت حوزه علمیه قم، 1366 ش، چاپ دوم.
93. لسان المیزان، ابن حجر عسقلانی، احمد ابن علی (د. 852)، بیروت، 1390 ق، چاپ دوم.
94. لغت نام دهخدا، دهخدا، علی اکبر، تهران، مؤسسه انتشارات و چاپ دانشگاه تهران، 1377، چاپ دوم.
95. مجمع البیان، طبرسی، فضل ابن حسن (د. 548)، قم، مکتبه آیه... نجفی مرعشی، 1403 ق.
96. مجمع الفائدة، اردبیلی، احمد، (متوفی 993)، قم، انتشارات جامعه مدرسین، مؤسسه نشر اسلامی، 1406.

97. مدارك الاحكام، موسوى عاملى، محمد ابن على، (متوفى 1009)، قم، مؤسسه آل البيت، 1410 هـ .
98. مصباح المنير، فيومى مقرى، احمد ابن محمد (د. 770)، قم، دار الهجرة، 1405 ق، چاپ اول
99. معالم الفلسفة الاسلامية، چاپ دوم، بيروت، انتشارات دارالعلم، 1973 م.
100. معجم الرجال، خوئى، ابوالقاسم، نجف اشرف، منشورات المدينة العلم، 1403 ق، چاپ دوم.
101. مقالات الاسلاميين، اشعري، ابوالحسن على بن اسماعيل، نشر ريز، چاپ سوم، 1400 هـ .
102. مقدم تأويل الدعائم، تحقيق عارف تامر، دار الاضواء، بيروت، چاپ اول 1415 ق.
103. مقدمه ابن خلدون، عبدالرحمن بن محمد بن خلدون، بيروت، دار الاحياء التراث العربى، 1408 هـ .
104. مقياس الهداية، مامقانى، عبدالله، مؤسسه آل البيت، قم، 1411 هـ. ق، چاپ اول.
105. مناقب، ابن شهر آشوب، محمد ابن على (د. 588)، قم، مؤسسه انتشارات علامه، بى تا.
106. منهاج السنه، ابن تيمية، احمد بن عبدالحليم، (د. 728)، بى جا، دارالفكر، بى تا.
107. منهاج السنة النبوية، ابوالعباس بن احمد ابن تيمية، چاپ اول، مطبعة بولاق، مصر، 1321 هـ .
108. منهج الصادقين، كاشانى، فتح الله (988)، بى جا، انتشارات علميه اسلاميه، بى تا.
109. ميزان الاعتدال، ذهبى، محمد (د. 748)، تحقيق على محمد

سجاوی، بیروت، دار المعرفة، 1382 ق، چاپ اول.

110. وجه دین، ناصر خسرو، کتابخانه طهوری، تهران، چاپ دوم، 1348.

111. وسائل الشیعه، حرّ عاملی، محمد بن حسن، دار احیاء التراث العربی، بیروت.

112. وسیلة النجاة، اصفهانی، سید ابوالحسن، مع تعالیق امام خمینی،

قم، مؤسسه تنظیم و نشر آثار، 1422 ق، چاپ اول.

113. دائرة المعارف الاسلامیة الشیعة، امین، سیدحسن، بیروت، 1973 م.

114. دانشنامه جهان اسلام: بنیاد دائرة المعارف، چاپ اول، 1380.

115. دائرة المعارف تشیع

116. مجله هفت آسمان

117. مجله دیدار با ابرار

118. نشریه حوزه

ص: 283

بسمه تعالی

هَلْ يَسْتَوِي الَّذِينَ يَعْلَمُونَ وَالَّذِينَ لَا يَعْلَمُونَ

آیا کسانی که می دانند و کسانی که نمی دانند یکسانند؟

سوره زمر/ 9

آدرس دفتر مرکزی:

اصفهان - خیابان عبدالرزاق - بازارچه حاج محمد جعفر آباده ای - کوچه شهید محمد حسن توکلی - پلاک 129/34 - طبقه اول

وب سایت: www.ghbook.ir

ایمیل: Info@ghbook.ir

تلفن دفتر مرکزی: 03134490125

دفتر تهران: 021 - 88318722

بازرگانی و فروش: 09132000109

امور کاربران: 09132000109



مرکز تحقیقات رایانگی

اصفهان

گامی

WWW



برای داشتن کتابخانه های تخصصی
دیگر به سایت این مرکز به نشانی

www.Ghaemiyeh.com

www.Ghaemiyeh.net

www.Ghaemiyeh.org

www.Ghaemiyeh.ir

مراجعه و برای سفارش با ما تماس بگیرید.

۰۹۱۳ ۲۰۰۰ ۱۰۹

